



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های سیاسی

کتاب اول



فهرست مطالب

سوال ۱: اگر دین پاک و طاهر است و دعوت به پاکی می نماید، پس نباید در سیاست که سراسر ظلم، حقه و دنیاگرایی است دخالت کند!..... ۴

سوال ۲: امروزه جهان به سوی تحقق حکومت واحد جهانی در حرکت است. نظامات سیاسی پیشرفته، یکی پس از دیگری به این نظم نوین پیوسته و خود را از چنگال مرزبندی‌ها می‌رهاند. اگر نظام جمهوری اسلامی ایران خود را بر حق می‌داند، چرا با نظم نوین و حکومت واحد جهانی مخالف است و مانع بزرگی بر سر راه تحقق این مهم (به خصوص) در منطقه شده است!..... ۵

سوال ۳: چرا با خاطیان آن طور که باید برخورد نمی‌شود تا برای دیگران درس عبرتی فراموش ناشدنی باشد که دیگر سراغ آن نروند. «دکتر علی ک» شبهه دیگر در باره ریشه‌های اغتشاشات است و اینکه چرا ریشه های این اغتشاشات محاکمه نمی‌شوند؟ بسیاری دستگیر شدند ولی همه می‌دانند ریشه‌ی این اغتشاشات چند نفر خاص هستند. مردم سئوال می‌کنند چرا افراد ریز و کوچک دریافت می‌شوند ولی آن دانه درشت‌ها آزادند و هرچه می‌خواهند می‌گویند؟ مگر نظام، نظام عدالت اسلامی نیست پس به چه دلیل آنها آزادند ولی خرده سیاسی‌ها محاکمه و زندان و می‌شوند این شبهه را چرا ایجاد نموده‌اند؟..... ۷

سوال ۴: شبهه‌ی بسیط تری که ما نمی‌دانیم به عنوان مدافعین نظام پاسخ مناسبی به آن دهیم موضوع آقازاده‌ها و مفسدین اقتصادی است که یک‌بار برای همیشه حل شود مردم سئوال می‌کنند و دشمن شایعه پخش می‌کند که نظام را تخریب کند مردم پاسخ روشن می‌خواهند دنیایی از شایعه در باره اموال و تملاک و دارایی‌هایی بزرگان نظام مطرح می‌کنند با سند و مدرک در جلسات خانوادگی در محافل در مترو اتوبوس و نظام اسلامی اگر مبتلای به این آفات شود ریشه‌های آن در خطر است مصونیت آقا زاده‌ها، وام‌های میلیاردی و تجارت‌های چنان و در انحصار این و آن و مافیای شکر و کامپیوتر و ... مافیای دارو و صد ها مافیای دیگر! قوه قضائیه مرتب قول به افشای این موارد می‌کند ولی خبری نیست! [اگر] روشن کنند این موضوعات را به خدا به نفع نظام است این شبهات از دارایی‌ها و املاک و منقولات و ...، از بزرگان ما برطرف شود و این که فلان آقا زاده در انتخابات فلان کرده و... والان در مصونیت کامل هستند ولی من جزو، اگر کوچک‌ترین خطایی کنم کارم با بند و زندان و ... فلان است! این بزرگ‌ترین شبهات مردم است که به نظر من باید روشن و واضح به مردم جواب داده شود نظام مهم تر از افراد است مردم این را از مسولین می‌خواهند و دشمن هم با همین‌ها شایعه می‌سازد..... ۸

سوال ۵: با سلام. سوال من این است که رهبر معظم انقلاب که با حضرت علی (ع) مقایسه می‌شوند چه وجه تشابهی دارند که این مقایسه صورت می‌گیرد آیا نه اینکه که امام معصوم بوده و کسی همتای ایشان نیست و رهبر معظم معصوم نیست و در ادوار مختلف اشتباهاتی از ایشان دیده شد. پس چرا با مقایسه یک انسان عادی با معصوم مقام و منزلت معصوم را پایین آورده به شکلی که در اذهان عمومی اصطلاح علی زمان یا علی دوران به شکلی لوث گردیده و این امر باعث می‌گردد تا منافقین و مخالفین دین شیعه از این قیاس به ضرر مسلمین استفاده نمایند..... ۹

سوال ۶: رضایت و خشنودی پیامبر و اهل بیت بر ما واجب است یا راضی نگه داشتن دشمنان اهل بیت ((اللهم وال من والاه و عاد من عاداه)). کسانی که حتی ضریح ائمه بقیع را با عداوت هرچه تمام تر با خاک یک‌سان کرده‌اند؟ مملکت ما جمهوری است یا اسلامی(شیعه)؟ آیا میتوان به بهانه دوستی یا برادری به امام عصر و اهل بیت توهین کرد؟ آیا میشود نام مولا علی (ع) را از تاریخ حذف کرد و برای حذف کردن ایشان از تاریخ از حذف نام مولا علی(ع) از اذان شروع کرد (کردستان)؟ چنین شخصیتی میتواند پیشرو و پرچم دار امام زمان باشد؟ ۱۰

سوال ۷: اگر عمده دشمنی آمریکا و اروپا با نظام جمهوری اسلامی ایران به خاطر دفاع از فلسطین و لبنان است، چرا باید ایران به رغم مشکلات داخلی و فشارهای بین‌المللی هم چنان بر دفاع از فلسطین لبنان پای فشاری کند؟! ۱۲

سوال ۸: بسیاری از مؤمنین نیز با دیدن صحنه‌های درگیری نیروی انتظامی و ... با تظاهر کنندگان در CD متأثر و دچار شبهه شده‌اند! پاسخ شما چیست؟ ۱۴

سوال ۹: چرا به رغم انحرافات بنی‌صدر، عده‌ی زیادی از مردم از او طرفداری می‌کردند؟! ۱۸

سوال ۱۰: از ما در مورد ولایت فقیه سوالات زیادی می‌کنند اما متأسفانه نمی‌توانیم با توجه به منابع دینی و عقلی جواب بدهیم. آیا اثبات دینی و عقلی فراخور شرایط فعلی جامعه برای ولایت فقیه موجود است؟ ۲۰

سوال ۱۱: چرا سران فتنه را نام نمی‌برند و آنها را بازداشت و محاکمه نمی‌کنند؟! ۲۴

سوال ۱۲: امام خمینی^(ره) فرمودند: ولایت فقیه جلوی دیکتاتوری را می‌گیرد. چگونه ولایت فقیه نه تنها دیکتاتور نمی‌شود، بلکه جلوی دیکتاتوری را می‌گیرد؟ ۲۵

سوال ۱۳: آیا قبول دارید آقای هاشمی کارهای خلافش را توسط فرزندان دلبندش انجام می‌دهد؟ چرا آقای هاشمی رسماً اعلام برائت از فرزندان‌شان نمی‌کنند؟! ۲۷

سوال ۱۴: چرا مقام معظم رهبری به ویژه در سال‌های اخیر و خطبه‌های نماز جمعه، از آقای هاشمی دفاع کردند؟ ۲۸

سوال ۱۵: این شبهه را بسیار در اذهان عمومی مطرح می‌کنند که اگر ولایت انتصابی نبوده و نیست، چگونه این انتصاب برای ولی فقیه مجاز شده است؟ ۳۱

سوال ۱۶: رهبری کل شورای نگهبان را انتخاب می‌کند و شورای نگهبان مجلس خبرگان را و مجلس خبرگان هم رهبر را انتخاب می‌کند. این دور را چگونه توجیه می‌کنید؟ ۳۲

سوال ۱۷: فرق بین جهاد با تروریسم چیست؟ و چند نوع جهاد داریم؟ ۳۳

سوال ۱۸: چرا برخی از اساتید دوباره «نئو مارکسیسم» را به صورت تبلیغی مطرح می‌کنند و هدف چیست؟ ۳۵

سوال ۱۹: آیا می‌توان از ولی فقیه انتقاد کرد و عملکرد او را زیر سؤال برد و به رعایت عدالت و انصاف هشدارش داد؟! ۳۷

سوال ۲۰: رفتار عده‌ای از مردم و جوانان بسیجی موسوم به ذوب شدگان در ولایت که به نظر شبیه پرستش و مطلق بینی رهبری است و منجر به تعصب کور و خالی از معرفت شده است صحیح است؟ ۴۱

سوال ۲۱: اگر حکومت به خودش مطمئن است، چرا اعمال فشار می‌کند، روزنامه‌ها را توقیف و سایت‌ها را فیلتر می‌کند، رد صلاحیت می‌کنند؟ امکانات بیت‌المال در اختیار امثال شماست که از ظالمین دفاع می‌کنید؟ ۴۳

سوال ۲۲: انتظار داشتیم دولت دکتر احمدی نژاد با این وضع اسفبار بد حجابی و فساد برخورد نماید، اما هیچ کار خاصی ندیدیم! آیا این مطالبه حق مردم نیست و دولت کوتاهی نکرده است؟! ۴۶

سوال ۲۳: ۱- آیا فرامین ولایت فقیه را باید سمعاً و طاعتاً پذیرفت؟ ۲- قبل از امام خمینی ولایت فقیه چگونه انتخاب می‌شد؟ ۴۷

سوال ۲۴: چرا امام خمینی (ره) که فرمود: «من»، این «من» شیطان است، خود فرمود: «من دولت تعیین می‌کنم»؟ ۴۸

- سوال ۲۵: چرا مقام معظم رهبری را «رهبر مسلمانان جهان» می خوانند؟ ۴۹
- سوال ۲۶: آیا ولایت فقیه مطلقه است و درست است که در خصوص مقام ولی فقیه نیز بگوییم «ولایت مطلقه»؟ ۵۱
- سوال ۲۷: آیا می توان از «ولی فقیه» مطالبه داشت؟ آیا می توان انتقاد داشت و یا نظر وی را قبول نداشت؟ آیا هر کس نظر متفاوتی داشته باشد، «ضد ولایت فقیه» است؟ ۵۲
- سوال ۲۸: مردم عادی چگونه می توانند تشخیص دهند که چه کسی حایز شرایط «ولی فقیه» شدن است؟ ۵۳
- سوال ۲۹: رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) بعد از این که آقای احمدی نژاد انتخاب شد و قبل از تأیید شورای نگهبان به ایشان تبریک گفتند. آیا برای خاتمی و رفسنجانی هم همین طور بوده است؟ ۵۵
- سوال ۳۰: اگر حکومت اسلامی حق و عدل است، چرا سرانی که بیت المال مردم را چپاول کردند و با فرزندان شان تعطیلات را در سوئیس می گذرانند ... و اکنون نیز بر علیه رهبری توطئه می کنند را محاکمه نمی کند؟ ۵۶

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱: اگر دین پاک و طاهر است و دعوت به پاکی می نماید، پس نباید در سیاست که سراسر ظلم، حقه و دنیاگرایی است دخالت کند! (۱۰ آبان ۱۳۸۷)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

واژه‌ی دین (صرف نظر از کدام دین) به معنای راه و روش زندگی به سوی هدف معین است. لذا ممکن است یک دین دعوت به دنیا و نفسانیت و حیوانیت کند و دین دیگر (مانند اسلام) دعوت به تکامل و قرب به کمال مطلق (الله) نماید.

بدیهی است اگر دینی جامع‌الشرایط نباشد و در برخی از مسائل فردی دستورالعملی داشته باشد و در برخی دیگر از مسائل به ویژه اجتماعی راه روشنی بیان نموده باشد، آن دین کامل نیست و اساساً دین نیست.

و اما واژه‌ی سیاست نیز به معنای ظلم و حقه و دنیاگرایی نیست. بلکه تدبیر و تدبیر در راهبرد و اداره‌ی یک نظام است. پس سیاست‌ها نیز مانند ادیان با یکدیگر متفاوت و حتی متضاد هستند. آن شخص یا جامعه یا حکومتی که هدفی جز دنیا و فربه‌ی بدن ندارد، سیاستی نفسانی که مستلزم نفی همه‌ی ارزش‌هاست را برمی‌گزیند و آن شخص، جامعه یا حکومتی که نیل به کمالات انسانی و قرب به کمال مطلق «الله» را هدف گرفته است، به هیچ وجه سیاست‌های شیطنانی و نفسانی را پیروی نمی‌نماید.

دین اسلام نه تنها (چنانچه اشاره نمودید) پاک و طاهر است و دعوت به پاکی و طهارت می‌نماید، بلکه کامل و جامع است. لذا در هیچ کجا و هیچ امری انسان را سر خود رها نکرده است و از جمله‌ی آن امور مسائل اجتماعی، سیاسی و حکومتی است.

پس اگر دین (اسلام) با سیاست کار دارد و درباره‌ی مسائل مهم سیاسی و حکومتی مثل عدالت اجتماعی، قضاوت، اقتصاد، حکومت، جنگ، صلح و ... دستورالعمل دارد، مؤمن نمی‌تواند به بهانه‌ی ایمان و پاکی دینش را تجزیه کند، به بعضی از آیات ایمان آورده و عمل کند و برخی دیگر را تکذیب کرده و رها نماید.

این شبهه‌ها را بی‌دینان و مستکبرین ترویج می‌کنند تا شما نه تنها بر اساس اوامر الهی با چپاول‌های آنان مخالفت نکنید، بلکه اساساً به بهانه‌ی ایمان و پاکی سر به گریبان خود فرو برده و دنیا و متاعش را برای آنان واگذارید! که نتیجه‌ی چنین سیاستی چیزی جز عبادت و بندگی و بردگی طاغوت نیست، که خداوند متعال در قرآن کریم مکرر از آن و هر عبادتی به غیر از خودش نهی نموده است.

سوال ۲: امروزه جهان به سوی تحقق حکومت واحد جهانی در حرکت است. نظامات سیاسی پیشرفته، یکی پس از دیگری به این نظم نوین پیوسته و خود را از چنگال مرزبندی‌ها می‌رهاند. اگر نظام جمهوری اسلامی ایران خود را بر حق می‌داند، چرا با نظم نوین و حکومت واحد جهانی مخالف است و مانع بزرگی بر سر راه تحقق این مهم (به خصوص) در منطقه شده است! (۴ آذر ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا در نظر داشته باشید اگرچه امروزه جهان غرب به سرکردگی آمریکا، معرکه‌ی نظم نوین و «حکومت واحد جهانی» را به راه انداخته است و خود را سردمدار و پرچمدار آن می‌داند، اما این نظریه که جهان به سوی شتابان می‌رود، زاینده‌ی تفکرات اندیشمندان و یا سیاستمداران و حاکمان غرب و آمریکا نیست، بلکه اراده‌ی الهی است که در همه‌ی آن وعده داده شده است.

اگر امروزه متفکران غربی سخن از میان برداشتن مرزها به میان می‌آوردند و سیاستمداران این سخن را به نفع اهداف خود به کار می‌بندند، این اسلام است که از جانب خداوند متعال و به کلام وحی در قرآن مجید اعلام نمود که تفاوت رنگ‌ها، زبان‌ها، قومیت‌ها و ... ملزومات و ضرورت‌های تکامل معرفتی انسان است و هیچ یک مؤلفه‌ی فضیلت شخص یا قومی بر شخص یا قوم دیگری نیست. بلکه آنچه فضیلت است، کمال (تقوا) و رشد انسانی می‌باشد.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳)

ترجمه: ای مردم، ما شما را از مذکر و مؤنثی (نری و ماده‌ای) بیافریدیم. و شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید (با به واسطه‌ی تفاوت‌ها، معرفت و شناختن تکامل یابد). هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزگارترین شماست. خدا دانا و کاردان است.

و این خداوند متعال است که به کلام وحی در کتب الهی و نیز قرآن مجید مکرر وعده داده است که حکومت واحد جهانی را برپا و مستقر خواهد نمود:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (الانبیاء، ۱۰۵)

ترجمه: و ما در زبور - پس از تورات - نوشته‌ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد.

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (النور، ۵۵)

ترجمه: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داد که در روی زمین جانشین دیگرانشان کند، همچنان که مردمی را که پیش از آن‌ها بودند جانشین دیگران کرد. و دینشان را - که خود برایشان پسندیده است - استوار سازد. و وحشتشان را به ایمنی بدل کند. (در آن دوران مردمان) مرا می‌پرستند و هیچ چیزی را با من شریک نمی‌گیرند. و آن‌ها که از این پس ناسپاسی کنند، فاسق هستند.

پس، نه تنها اسلام و جمهوری اسلامی ایران با حکومت واحد جهانی مخالفتی ندارند، بلکه در جهت تحقق آن تلاش می‌کنند.

بدیهی است که حکومت واحد جهانی، حاکم عادل واحد جهانی و قوانین واحد جهانی می‌طلبد. حال سخن این است که چنین حاکمی را کدام مرجعی می‌تواند تعیین کند و چنین قوانینی را کدام حکیم عالمی می‌تواند وضع نماید؟ و آنچه ما و هر عقل سالم و انسان یا نظام عادل با آن مخالف است، استیلای حکومت استکباری آمریکا بر سرتاسر جهان زیر نقاب «حکومت واحد جهانی» است! آنچه ما و هر منصف و صاحب منطقی مخالف است، به نابودی کشیدن ارزش‌ها و فرهنگ‌های ملت‌ها و چپاول سرمایه‌های طبیعی و حاصل دسترنج آنان است! آنچه ما مخالفیم این است که قوانین بین‌المللی را همه باید گردن نهند به جز

آمریکا(!؟) همه خلع سلاح شوند به جز آمریکا(!؟) همه قراردادهای منع به کارگیری سلاحهای کشتار جمعی را امضا کنند به جز آمریکا(!؟) هیچ کس اجازهی استفاده از بمبهای فسفری و سایر سلاحهای بیولوژیک و شیمیایی را نداشته باشد به غیر از آمریکا(!؟) همه محدودیت تولید گازهای گلخانه‌ای را امضا کنند به جز آمریکا(!؟) حقوق بشر (اگرچه بسیار ناقص است) در همه جا کنترل و رعایت شود به جز آمریکا(!؟) ... و او بتواند در هر کجای دنیا که بخواهد جنگ و خونریزی راه بیاندازد و هیچ مجمع و شورا و سازمانی حق محکومیت او را نداشته باشد و کشورهای دیگر مانند: افغانستان و عراق را به اشغال نظامی درآورد و برای سلطه بر خاورمیانه رژیم اشغالگر قدس را تأسیس نماید و زنان و کودکان و مردان بی‌گناه را در هر کجا که صدای مخالفی شنید به خاک و خون بکشد، و داعیهی روشن‌فکری و لیبرال دموکراسی هم داشته باشد و هیچ کس هم حق مخالفت نداشته باشد و ...

پس مجدداً تأکید می‌گردد که اسلام و جمهوری اسلامی ایران، نه تنها با حکومت واحد جهانی مخالفت و عنادی ندارند، بلکه معتقدند که این حکومت عدل به امر الهی و به حاکمیت انسان کامل، حضرت مهدی(عجل) الله تعالی فرجه الشریف، در جهان محقق و مستقر می‌گردد. إن شاء الله.

سوال ۳: چرا با خاطیان آن طور که باید برخورد نمی‌شود تا برای دیگران درس عبرتی فراموش ناشدنی باشد که دیگر سراغ آن نروند. «دکتر علی ک» شبهه دیگر در باره ریشه‌های اغتشاشات است و اینکه چرا ریشه های این اغتشاشات محاکمه نمی‌شوند؟ بسیاری دستگیر شدند ولی همه می‌دانند ریشه‌ی این اغتشاشات چند نفر خاص هستند. مردم سنوالمی‌کنند چرا افراد ریز و کوچک دریافت می‌شوند ولی آن دانه درشت‌ها آزادند و هرچه می‌خواهند می‌گویند؟ مگر نظام، نظام عدالت اسلامی نیست پس به چه دلیل آنها آزادند ولی خرده سیاسی‌ها محاکمه و زندان و می‌شوند این شبهه را چرا ایجاد نموده‌اند؟ (۱۸ آذر ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از آنجا که همکاران شما در این سایت، به هیچ دستگاہی یا جناحی وابستگی ندارند و وکیل مدافع مسئولین محترم نیز نمی‌باشند، باید با صراحت اذعان نماییم: مطلبی که اشاره نمودید، سؤال و شبهه‌ی همه‌ی اذهان عمومی است. برای همگان روشن شده است که هدف از این اغتشاشات که به بهانه‌ی «تقلب در انتخابات» آغاز شد، فروپاشی اصل نظام و ایجاد تغییرات اساسی در ساختار آن است و نیز همگان مطلعند که چنین طرح‌هایی جهت براندازی یک نظام در کجا تدوین می‌گردد و چه سازمان‌هایی حمایت می‌کنند و چه اشخاص و جریان‌هایی در داخل به اجرا درمی‌آورند!

انتظار همه‌ی مردم و همچنین چهره‌های شاخص نظام، همچون مراجع تقلید و یا بسیاری از مسئولین محترم نیز برخورد قاطع با دانه درشت‌ها است. چنانچه آیت‌الله جنتی در نماز جمعه‌ی تهران به صراحت اعلام کردند و دیگر آیات چون نوری همدانی یا مکارم شیرازی و ... نیز مکرر اعلام نمودند و در جراید و برخی از مصاحبه‌های تلویزیونی نیز اعلام شده است.

در هر حال ضمن آن که منتظریم ببینیم دستگاہ قضایی کشور چه خواهد کرد، تأکید می‌نماییم چنانچه مقام معظم رهبری مکرر بیان فرمودند: «بصیرت و مطالبه‌ی اذهان عمومی»، بسیاری از سدها را شکسته و موانع را مرتفع می‌نماید.

البته نظام، نظام اسلامی است و باید سعی نماید «عدالت اسلامی» را در حد مطلوب جاری سازد. ولی در نظر داشته باشید که اولاً چنانچه حضرت امام^(ره) و مقام معظم رهبری بارها اشاره نمودند، نظام اسلامی به معنای کاملاً اسلامی بودن ما نیست، بلکه ما راهی را آغاز نموده‌ایم و لذا حتماً خطاها و کاستی‌هایی وجود خواهد داشت که باید مرتفع گردد. ثانیاً اسلامی بودن نظام دلیل نیست که مسئولین یا کارگزاران آن در هر رده‌ای، کاملاً مؤمن، عالم و کارآمد باشند. و البته مشکلات دیگری همچون: چگونگی قدرت‌های به دست آمده در گذشته و نقش آن‌ها در اوضاع فعلی - زنجیره‌ی قوی رسانه‌های خارجی و داخلی هم سو با برخی از جریان‌ها و طبعاً مغشوش شدن اذهان عمومی و ضرورت آماده‌سازی آن‌ها برای دانستن و پذیرفتن یک سری حقایق و واقعیت‌ها ... و نیز اشکالات اجرای متعددی نیز بر سر راه قرار دارد که امید است مسئولین محترم در دستگاہ‌های متفاوت اجرایی یا قضایی و ... با اعتماد به شعور بالای مردم، بتوانند هر چه سریعتر انتظارات به حق ملت را برآورند.

سوال ۴: شبهه‌ی بسیط تری که ما نمی دانیم به عنوان مدافعین نظام پاسخ مناسبی به آن دهیم موضوع آقازاده ها و مفسدین اقتصادی است که یکبار برای همیشه حل شود مردم سنوالمی کنند و دشمن شایعه پخش می کند که نظام را تخریب کند مردم پاسخ روشن می خواهند دنیایی از شایعه در باره اموال و تملاک و دارایی های بزرگان نظام مطرح می کنند با سند و مدرک در جلسات خانوادگی در محافل در مترو اتوبوس و نظام اسلامی اگر مبتلای به این آفات شود ریشه های آن در خطر است مصونیت آقا زاده ها، وام های میلیاردی و تجارت های چنان و در انحصار این و آن و مافیای شکر و کامپیوتر و ... مافیای دارو و صد ها مافیای دیگر! قوه قضائیه مرتب قول به افشای این موارد می کند ولی خبری نیست! [اگر] روشن کنند این موضوعات را به خدا به نفع نظام است این شبهات از دارایی ها و املاک و منقولات و ...، از بزرگان ما برطرف شود و این که فلان آقا زاده در انتخابات فلان کرده و... والان در مصونیت کامل هستند ولی من جزو، اگر کوچک ترین خطایی کنم کارم با بند و زندان و ... فلان است! این بزرگ ترین شبهات مردم است که به نظر من باید روشن و واضح به مردم جواب داده شود نظام مهم تر از افراد است مردم این را از مسولین می خواهند دشمن هم با همین ها شایعه می سازد. (۱۹ آذر ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به نکته‌ی بسیار قابل اهمیتی اشاره نمودید. پس از تأکید به این مطلب مهم که «ما مدافع نظام و ولایت هستیم و نه وکیل مدافع مسئولین، که هر چه کردند دفاع یا توجیه کنیم»، به استحضار می‌رسانیم در مسئله‌ی مطروحه توسط شما چند مبحث وجود دارد:

اول: آن که اساساً چرا باید چنین اتفاقاتی در نظام ما حادث گردد؟! اگرچه اتفاق‌های تلخی است و به هیچ وجه با شأن یک نظام اسلامی سازگاری ندارد، اما شکی نیست که نظام هر چقدر هم مقدس باشد، باز در مرحله‌ی اجرا، کار به دست انسان‌ها می‌افتد و انسان نیز مصون از شر هواهای نفسانی چون حرص و طمع نیست. در زمان حکومت امیرالمؤمنین^(ع) نیز شاهد چنین اتفاق‌هایی بودیم. و نباید انتظار داشت که با یک محاکمه یا اطلاع‌رسانی، دیگر چنین حوادث تلخی حادث نگردد. اما قطعاً در کاهش میزان آن مؤثر است.

دوم: اما مهم است که به محض وقوع چنین حادثه‌ای، نظام برخورد جدی، قاطع و سریع داشته باشد. سریع محاکمه کند، خاطی را [هر کس که باشد] به سزای عمل خطای خود برساند و مفسد را به اذهان عمومی معرفی نماید. که در اینجا گله‌مندی شما که گله‌مندی اذهان عمومی ملت است، کاملاً وارد است. البته شاید در برخی موارد، مسائلی چون ضرورت به پایان رسیدن تحقیقات، تکمیل پرونده و ... سبب تأخیر در محاکمه و اعلام عمومی گردد، اما بدیهی است که آن نیز سقف زمانی معقولی دارد و اساساً در مباحثی که همه‌ی مردم بدان واقفند، توجیه دیرکردها یا اهمال‌ها، به هیچ وجه پذیرفته نیست.

سوم: مسئله‌ی سوءاستفاده دشمن در تولید و انتشار شبهه در این گونه موارد است. اگرچه مطلب به حقی را عنوان فرمودید، اما دقت داشته باشید که هیچ عملی (مانند: محاکمه، جزا، افشاگری و ...)، مانع از سوءاستفاده‌های دشمن از شایعه‌پراکنی و شبهه‌اندازی نخواهد بود. چنانچه امروزه مانند گذشته بحث اطلاع‌رسانی نداریم. چرا که نه تنها جرایم و مطبوعات، بلکه حتی برخی از مسئولین چون وزیر اطلاعات و یا ... نسبت به نقش آن‌ها در مفساد اقتصادی و یا شورش‌های اخیر به صورت صریح صحبت کرده‌اند، ولی شایعه پراکنی همچنان ادامه دارد!

اگر به خاطر داشته باشید، اولین باری که واژه‌ی «آقازاده‌ها» و سپس واژه‌های دیگر مانند «عالی جنابان سرخ‌پوش» مطرح شد و اساساً مبحث فرزندان آقای هاشمی و برخی دیگر از مسئولین در اذهان عمومی طرح و شایع گردید، در جریان ۲ خرداد و توسط طرفداران آقای خاتمی و روزنامه‌های زنجیره‌ای وابسته به آن جناح بود! ولی اکنون، این جناح‌ها با یکدیگر متحد شده و به رغم آن که وضعیت بسیار تغییر یافته و با تغییر قدرت و بافت سیاسی و اجتماعی مسائل مهمی تحت پیگرد و اطلاع‌رسانی قرار گرفته است، همان شایعات را بر علیه وضعیت فعلی دامن می‌زنند(!؟)

چهارم: لذا مقابله با این سوءاستفاده و حتی راه صعب کردن بستر وقوع این گونه ناهنجاری‌ها، پس از قاطعیت دستگاه‌های اطلاعاتی و قضایی، به «بصیرت» مردم از یک سو و «مطالبه» از سوی دیگر بستگی دارد که به ویژه در این چند ساله‌ی اخیر بسیار توسط مقام معظم رهبری بر آنها تأکید شده است.

سوال ۵: با سلام. سوال من این است که رهبر معظم انقلاب که با حضرت علی (ع) مقایسه می شوند چه وجه تشابهی دارند که این مقایسه صورت می گیرد آیا نه اینکه که امام معصوم بوده و کسی هم‌تای ایشان نیست و رهبر معظم معصوم نیست و در ادوار مختلف اشتباهاتی از ایشان دیده شد. پس چرا با مقایسه یک انسان عادی با معصوم مقام و منزلت معصوم را پایین آورده به شکلی که در اذهان عمومی اصطلاح علی زمان یا علی دوران به شکلی لوث گردیده و این امر باعث می گردد تا منافقین و مخالفین دین شیعه از این قیاس به ضرر مسلمین استفاده نمایند. (۱۷ آذر ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به طور قطع اگر عده‌ای ایشان یا هر کس دیگری به جز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را امیرالمؤمنین زمان بدانند و یا بخوانند، بسیار خطا کرده است و شخص ایشان نیز مکرر از این امر نهی نموده‌اند. البته افکار عمومی سلیقه‌ها و بصیرت‌های متفاوتی دارند و چه بسا گاهی «بد دفاع کردن»، بیش از «خوب حمله کردن» به نفع دشمن باشد.

اما در نظر داشته باشید که مقایسه یا تطبیق شخصیت‌ها، رفتارها و جریان‌ها، نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه جهت شناخت بیشتر لازم و ضروری است. وقتی معصوم^(ع) می‌فرماید که تاریخ تکرار می‌شود، و عقل و بصیرت حکم می‌کند که «کلّ یوم عاشورا و کلّ ارض کربلا»، یعنی هر روز خود را در عاشورا ببینید و در هر کجا که باشید، آن جا کربلا است. چرا که مقابله‌ی کفر و ایمان، ظالم و مظلوم و حق و باطل همیشه و در همه جا جاری و ساری است و انسان باید ببیند که در عاشورا و کربلای زمان خود، در کدام جبهه است. امام حسین^(ع) یا یزید. پس در چنین حالتی نمی‌توان گفت: آقا امام حسین و یزید تکرار نمی‌شوند، چرا مقایسه می‌کنید(!؟) لذا شهید مطهری می‌فرماید: یزید بیش از ۱۳۰۰ سال پیش مرد، شما ببینید یزید زمان شما چه می‌کند!

در طول انقلاب امثال این قیاس‌های به حق زیاد داشته‌ایم. چنانچه حضرت امام خمینی (رضوان الله علیه) در همان ابتدای انقلاب که گروه‌ها و جریان‌های متفاوتی (مانند اوضاع پس از انتخابات) با هم متحد شدند و قرار گذاشتند که در استادیوم امجدیه برای براندازی یا تغییر ساختارهای اصلی نظام تجمع کنند، امام طی برنامه‌ای فرمودند: من نمی‌گویم که من علی زمان هستم، ولی شما دارید کار خوارچ را می‌کنید! و یا نسبت به شهدای حزب جمهوری و شهید بهشتی فرمودند: ۷۲ تن و در رأسش سید مظلوم. یا نسبت به مرحوم آیت‌الله طالقانی فرمودند: زبانش مانند شمشیر مالک اشتر (برای علی^(علیه السلام)) بود و ...

پس قیاس‌ها یا تشبیه‌ها اگر در حدّ مشابه یا برابر دانستن غیرمعصوم با معصوم باشد، اشکال دارد و مضرّ است. اما اگر در همین حدّ باشد، مثلاً گفته شود: مردمان صدر اسلام، در دوران حکومت حضرت امیر^(علیه السلام)، با ولی امر خود چنین و چنان کردند و یا فلان گروه‌ها و جریان‌ها (مانند خوارچ) چنین و چنان کردند و ما باید امروز ببینیم که نسبت به حکومت اسلامی و ولی امر چه می‌کنیم و در کدام جناح هستیم؟ نه تنها اشکالی ندارد، بلکه لازم است. و جا ندارد کسی معترض شود که مگر ولی امر ما معصوم است که چنین قیاسی می‌نمایید؟

سوال ۶: رضایت و خشنودی پیامبر و اهل بیت بر ما واجب است یا راضی نگه داشتن دشمنان اهل بیت ((اللهم وال من والاه و عاد من عاداه)). کسانی که حتی ضریح ائمه بقیع را با عداوت هرچه تمام تر با خاک یکسان کرده‌اند؟ مملکت ما جمهوری است یا اسلامی(شیعه)؟ آیا میتوان به بهانه دوستی یا برادری به امام عصر و اهل بیت توهین کرد؟ آیا میشود نام مولا علی (ع) را از تاریخ حذف کرد و برای حذف کردن ایشان از تاریخ از حذف نام مولا علی(ع) از اذان شروع کرد (کردستان)؟ چنین شخصیتی میتواند پیشرو و پرچم دار امام زمان باشد؟ (۱۹ آذر ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

شبهه‌ی مطروحه‌ی شما جنبه‌های متفاوتی دارد که نظر جنابعالی و سایر عزیزانی که با این شبهه مواجه شده‌اند را به آن جلب می‌نماییم:

الف - از حضرت امیرالمؤمنین(ع) سؤال کردند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (که در چند آیه تکرار شده) یعنی چه؟ فرمودند: یعنی حکم (حکومت) فقط از آن خداوند است. پرسیدند: پس شما چه می‌گویید و چرا مدعی حکومت هستید؟! فرمود: «کلمه الحق و یراد به الباطل» کلمه حق است، اما اراده‌ای که از آن کرده‌اید باطل است. لذا دقت بفرمایید که گاهی چند مسئله‌ی حق را کنار هم می‌چینند تا نتیجه‌ی باطلی از آن بگیرند. اما شما باید با بصیرت این چینش را درست انجام دهید و نتیجه‌ی عقلانی و منطقی درست را از آن اتخاذ فرمایید. ذیل به چند محور که در طرح شبهه‌ی مطرح شده اشاره می‌گردد:

الف/۱ - البته که رضایت خداوند متعال که مستلزم جلب رضایت پیامبر اعظم(ص) و اهل بیت(ع) است باید هدف اصلی هر مسلمانی باشد، اما تشخیص راه رضایت و خشنودی که همانا «عمل صالح» یعنی بهترین عمل در هر شرایطی است، ساده نیست و نیاز به علم و ایمان قوی و بصیرت و هوشیاری و سعه‌ی صدر والایی دارد.

الف/۲ - دشمنی با اهل بیت(ع) مخصوص دو گروه «ناصبی‌ها و وهابی‌ها» است و اهل سنت (که وهابی نیستند)، اگرچه به خلافت خلفای راشدین و مذاهب اربعه گرایش دارند، ولی با اهل بیت(ع) دشمنی ندارند. بقیع توسط گروه انگلیسی وهابی تخریب شد. اما اهل سنت از بقیع به عنوان «جنة البقیع» یاد می‌کنند و به هنگام عمره یا حج به زیارت بقیع می‌آیند و آن مکات متبرک را از اماکن استجابت دعا برمی‌شمردند. شاید برای شما جالب باشد اگر بدانید بسیاری از اهل سنت کردستان ایران و ترکیه، برای فرزندانشان روضه‌ی امام حسین(ع) می‌خوانند و بر معاویه و یزید لعنت می‌فرستند و نام بسیاری از آن‌ها «حسن» یا «حسین» است. پس این خطایی بزرگ و به نفع دشمن است که ما همه‌ی اهل سنت را ناصبی یا وهابی فرض کنیم. حساب آن‌ها جداست. چنانچه حضرت امام(ه) که مرجع شیعی و طلایه‌دار وحدت مسلمین بود، ضمن سفارش به تحکیم این وحدت، وهابیت را جدا کرده و از آن به عنوان یک گروه دست‌نشانده‌ی انگلیس و نه یک مذهب یاد می‌کند.

الف/۳ - نظام مملکت ما جمهوری اسلامی ایران است با حکومت ولایی شیعی و از ملتی برخوردار است که از ادیان و مذاهب متفاوت برخوردار هستند. چنانچه اغلب مناطق مرزی این کشور، سنی‌نشین است و آن‌ها نیز از همین ملت و در سایه‌ی حکومت اسلامی - شیعی و تحت ولایت رهبری زندگی می‌کنند. و همین طور اتباع ادیان دیگر. پس مشخص است که رضایت خدا، رسول(ص) و اهل بیت(ع) در اداره‌ی کشور مستلزم چگونه سیاستی است.

الف/۴ - با وجود حکومت‌هایی چون معاویه که دشنام به آن حضرت را در قنوت واجب کرده بود، نام علی(ع) از تاریخ پاک نشد و قطعاً با حذف جمله‌ی «اشهد ان علی ولی الله» در اذان مناطق سنی‌نشین، که نوعی تحریک تعصبات مذهبی و دشمن تراشی بر علیه تشیع و نظام جمهوری اسلامی ایران است، نام علی(ع) از تاریخ پاک نمی‌شود.

الف/۵ - اگر به رساله‌ی (هر مرجعی) رجوع فرمایید، می‌خوانید که ذکر «اشهد ان علی ولی الله» در اذان نه تنها واجب نیست و مستحب است، بلکه اگر کسی آن را از اجزای اذان بداند، اذانش باطل است. به

عنوان مثال به مسائل ۹۱۸ و ۹۱۹ رساله‌ی امام خمینی^(ه) مراجعه فرمایید.

ب - یکی از دستورات اسلام و عقل این است که «هیچ وقت اصول را در پای فروع قربانی نکنید». حال آیا درست است که ما برای اصرار در انجام یک امر مستحب و ذکر «اشهد ان علی ولی الله» در اذان و در یک منطقه‌ی سنی نشین و تحت پوشش، ضدتبلیغ و دشمن تراشی کنیم؟! و سپس از همین مسئله نتیجه بگیریم که پس مقام ولی فقیه نمی‌تواند پرچمدار باشد؟!!

اگر به خدا و رسول و اهل بیت و امام زمان علیهم السلام عرض بفرمایید که: فرمودید ذکر «اشهد ان علی ولی الله» از اجزای اذان نیست و عملی مستحب است و ما مناطقی داریم که مسلمانان اهل سنت در آن ساکنند و آنان از ما درخواست نمودند که با گنجاندن یک ذکر مستحب در اذان، تعصب مردم را بر علیه تشیع و حکومت جمهوری اسلامی ایران تحریک نکنیم. اینک رضایت شما در چیست؟ چه پاسخی خواهند داد؟

بصیرت، بسیار مهم و نقش آفرین است. شهید مطهری در کتاب جاذبه و دافعه‌ی علی^(ه) بدین مضمون می‌نویسد: ما با این شناخت و تفکراتمان باید خدا را شکر کنیم که در زمان ایشان نبودیم، وگرنه اغلب ما از خوارج می‌شدیم.

فرض بفرمایید اگر با این تفکر در زمان پیامبر^(ص) شاهد امن قرار دادن خانه‌ی ابوسفیان و ازدواج با دختران ابوبکر و عمر می‌شدیم، یا در زمان علی^(ع) شاهد سکوت در مقابل خلافت دیگران و حتی یاری آن‌ها در حکومت‌داری می‌گردیدیم، یا با صلح امام حسن^(ع) و رضایت ندادن امام حسین^(ع) به بازگشت از مسیر کربلا مواجه می‌شدیم، یا اطلاع می‌یافتیم که امام صادق^(ع) به یکی از شیعیان خود دستور داد که به فلان شهر که می‌روی مانند اهل سنت وضو بگیر و نماز بخوان، یا به شیعه‌ی عاشق دیگری دستور می‌دهد که نام فرزندت را عمر بگذار (که البته آنان بعداً به حکمت اوامر پی‌بردند که اگر چنین نمی‌کردند کشته می‌شدند) و ده‌ها واقعه‌ی مشابه دیگر که درک و هضم حکمت‌های برخی از آنان نه تنها در زمان وقوع، بلکه هنوز هم بر همگان راحت نیست و مسائلی بسیار اصلی‌تر از ذکری مستحب در اذان در منطقه‌ی سنی نشین است، چگونه قضاوت و جهت‌گیری می‌کردیم؟!!

پس مجدد تأکید می‌نمائیم که با بصیرت کامل، نباید اجازه دهیم که از باورها و احساسات پاک ما، علیه خودمان سوءاستفاده کنند.

سوال ۷: اگر عمده دشمنی آمریکا و اروپا با نظام جمهوری اسلامی ایران به خاطر دفاع از فلسطین و لبنان است، چرا باید ایران به رغم مشکلات داخلی و فشارهای بین‌المللی هم چنان بر دفاع از فلسطین لبنان پای فشاری کند؟! (۲ دی ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این شبهه از همان ابتدای پیروزی انقلاب و موضع‌گیری حضرت امام^(ه) نسبت به مسئله فلسطین و ضرورت دفاع از حقوق حقه ملل فلسطین، لبنان، سوریه و همه مسلمانان در مقابل سلطه‌طلبی آمریکا و مظالم رژیم اشغالگر صهیونیسم، توسط رسانه‌های خبری غرب ترویج می‌شد و پس از ماجراها و فتنه‌های انتخابات که به بهانه‌ی «تقلب در شمارش آرا»، عقده‌های سیاسی گشوده و آشکار شد، به صورت علنی‌تر مطرح گردید. تا آن جا که عده‌ای در روز قدس در جمع تظاهرات مردم حاضر شده و به بهانه‌ی ملی‌گرایی شعار «نه غزه، نه لبنان ...» سر دادند(!؟)

بدیهی است که پدیده‌ای به نام «رژیم اشغالگر اسرائیل» در قلب خاورمیانه و در خاک متعلق به مردم فلسطین و سایر مسلمانان، به بهانه‌ی جبران لطمات جنگ جهانی دوم به یهودیان که در آلمان صورت پذیرفت (و معلوم نشد اساساً بدین شکل که مطرح می‌کنند واقعیتی داشته یا خیر و اگر واقعیت داشته، چرا باید خسارت آن را مسلمانان خاورمیانه جبران کنند؟!) مسئله‌ی ساده‌ای نیست و بررسی و بیان علل پیدایش، اهداف، وقایع، جنایات، نسل‌کشی و ... توسط رژیم سفاک اسرائیل، مستلزم نوشتن کتاب‌های بسیاری است. اما می‌توان جهت تقریب ذهن به علل حمایت جمهوری اسلامی ایران و ملت مسلمان ایران و برخی دیگر از ملل جهان از تمامیت ارضی و مردم فلسطین و لبنان، به صورت خلاصه و تیتروار به چند نکته‌ی بسیار مهم اشاره نمود.

الف - دیدگاه اسلامی: به لحاظ بینش اسلامی، امت اسلام، یک امت واحد هستند و مرزهای جغرافیایی، زبانی، رنگ و ...، محدوده‌های اعتباری هستند که سبب جدایی آن‌ها از یکدیگر نمی‌گردد. و البته اسلام، همه‌ی انسان‌ها را در مقابل یکدیگر مسئول و پاسخگو می‌داند. لذا بدیهی است که جمهوری اسلامی ایران که سعی دارد مبتنی بر ارزش‌ها و تکالیف الهی عمل نماید، نمی‌تواند و نباید در قبال کشتار مسلمانان بی‌گناه و اشغال سرزمین‌های آنان بی‌تفاوت باشد و سکوت نماید. مضاف بر این که از دیدگاه اسلامی، دفاع از مسلمانان و هر مظلومی، بر هر مسلمانی واجب است. پس ملت مسلمان ایران اگر از حکومت و دولت اسلامی هم برخوردار نمی‌بود، بر این حمایت موظف و مکلف بود و اکنون که از قدرت و دولتی اسلامی برخوردار است، تکلیفش مضاعف می‌گردد.

ب - دیدگاه انسانی: اگر مسلمان هم نباشیم، لااقل انسان که هستیم و انسان آزاده، مدنی و برخوردار از عقل، شعور و عواطف انسانی نمی‌تواند در قبال کشتار بی‌رحمانه‌ی هم نوعان خود بی‌تفاوت باشد، که این بی‌تفاوتی، نوعی همراهی با جلادان ددمنش و گردنکشان استعمارگر است و امروزه شاهدیم که بسیاری از انسان‌ها که مسلمان هم نیستند، از حقوق آنان دفاع می‌کنند.

ج - دیدگاه سیاسی صرف: امروزه مسئله‌ی فلسطین و اشغال سرزمین‌های اسلامی در قلب خاورمیانه توسط رژیم اشغالگر و صهیونیسم بین‌الملل و نسل‌کشی بی‌رحمانه و به خاک و خون کشیدن زنان و کودکان و فروش اعضای خردسالان به سرمایه‌داران آمریکایی و اروپایی، دیگر یک مسئله‌ی ملی که به یک کشور یا یک ملت مربوط باشد نیست، بلکه به یک مسئله‌ی بین‌المللی مبدل گردیده است. لذا تمامی کشورهای جهان از خاور دور مانند ژاپن، چین و کره گرفته تا همه‌ی کشورهای آسیایی، اروپای غربی تا روسیه و آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی و ...، در مقابل این مسئله‌ی مهم سیاسی، موضع‌گیری «له یا علیه» دارند. حال چه اتفاقی افتاده که انتظار دارند در میان تمامی کشورهای دنیا، فقط جمهوری اسلامی ایران نباید مواضع معینی داشته باشد و بر مواضع خود پافشاری نماید؟!

د - روابط بین‌الملل: روابط بین‌الملل و حضور فعال و مؤثر در تعاملات سیاسی جهان از شاخص‌ترین و بدیهی‌ترین اصول و ضروریات یک رفتار سیاسی است. جهان امروز، جهان یکپارچه است و هیچ اتفاقی نیست که در گوشه‌ای از دنیا رخ دهد و بر سرنوشت دیگر ملل تأثیر نگذارد. لذا همه‌ی نظامات سیاسی، چه

بخواهند و چه نخواهند، چه مواضع عادلانه‌ای داشته باشند و چه ظالمانه، در حوادث و رفتارهای سیاسی کشورهای مختلف دخیل و مؤثر و متقابلاً متأثر می‌باشند.

تشکیل سازمان‌های بین‌المللی، چون سازمان ملل، شورای امنیت، غیرمتحدها، ۵+۱، اتحادیه‌ی عرب ... و نیز استناد به چهارچوب‌هایی چون «حقوق بشر» و ... همه و همه به خاطر نقش و تأثیر سرنوشت کشورها، نظامات و ملت‌های جهان بر یکدیگر است.

امروزه هیچ نشست سیاسی‌ای در جهان وجود ندارد که رژیم اشغالگر، سرزمین‌ها و ملت فلسطین یا لبنان، یکی از موضوعات جدی آن نباشد و هر کشور، نظام و دولتی در این مباحث موضعی دارد. پس چرا جمهوری اسلامی ایران نباید موضع داشته باشد؟!

لذا نتیجه می‌گیریم که دغدغه‌ی تولیدکنندگان و شایع‌کنندگان این شبهه، موضع‌گیری جمهوری اسلامی ایران در یک مسئله‌ی سیاسی که جایگاهی بین‌المللی دارد نیست، بلکه نگرانی و مخالفت آنان با «جهت موضع‌گیری» ایران به نفع فلسطین، لبنان، عراق، افغانستان ... و بر علیه آمال و سیاست‌های آمریکا، انگلیس و اسرائیل است!

ه - منافع کشور: مستمسک تولید و توزیع کنندگان این شبهه، در میان عوام که معمولاً اطلاعات کافی از مباحث و جریان‌های سیاسی ندارند، همین «منافع کشور» است. چنانچه فحوای شبهه مبنی بر «اگر عمده‌ی دشمنی آمریکا و اروپا با نظام جمهوری اسلامی ایران به خاطر دفاع از فلسطین و لبنان است، چرا باید ایران به رغم مشکلات داخلی و فشارهای بین‌المللی همچنان در دفاع از فلسطین و لبنان پای فشاری کند؟!» نیز بیانگر همین دیدگاه محدود و ظاهری است.

صرف‌نظر از توضیحات فوق که مبین نقش و تأثیر همه‌ی حوادث و جریان‌های سیاسی در سرنوشت و منافع همه‌ی کشورها و ملت‌ها می‌باشد، آن عده‌ای که گمان می‌کنند عدم حمایت نظام جمهوری اسلامی ایران از فلسطین و لبنان و سایر ملل مسلمان به نفع کشور تمام می‌شود، باید در نظر داشته باشند که نظامی مستحکم و پا برجا می‌ماند که همه‌ی «تهدیدها»ی ثبات، بقا و رشد خود را بشناسد و همه‌ی حرکات دشمنان خود را به خوبی رصد کند و حرکت دشمن به سوی خود را در همان مبدأ مهار نماید و اجازه‌ی پیشروی ندهد.

بر کسی پوشیده نیست که پدیده‌ی شومی به نام «اسرائیل» نه یک کشور است و نه یک رژیم سیاسی! بلکه صرفاً یک پادگان نظامی برای آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل در منطقه‌ی خاورمیانه است. منطقه‌ای که از مهمترین جغرافیای استراتژیک، ارزشمندترین منابع زیر زمینی (مانند: نفت، گاز، اورانیوم و ...)، بزرگترین شاهراه‌های آبی و بیشترین بنادر اقتصادی برخوردار است. و هدف این پادگان نظامی نیز به سرزمین‌های فلسطین، لبنان یا سوریه محدود نمی‌گردد. بلکه با سر دادن شعار «نیل تا فرات» و با پیگیری اهداف آمریکا در تحقق «نقشه‌ی راه»، «خاورمیانه‌ی جدید» و ... نه تنها سرزمین‌هایی چون سوریه، عربستان، کویت، اردن، عراق و حتی ترکیه، بلکه خاک ایران را نیز قصد نموده است. حال آیا مهار نمودن دشمن با حمایت از سرزمین‌ها و مسلمانان در سرزمین خودشان و هم‌مرز با سرزمین‌های اشغالی به نفع کشور است و یا حمایت از آمریکا، انگلیس و اسرائیل و همراهی و همکاری در گسترش نفوذ و کشورگشایی و نسل‌کشی؟!!

در خاتمه دقت فرمایید که امروزه در مقوله‌ی سیاست، آنچه کاربرد دارد، مؤثر واقع می‌شود و موجب قدرت و ثبات می‌گردد، برخورداری از حمایت افکار عمومی ملت‌هاست و نه در پیوستگی در مقابل قدرت‌ها به خاطر چند دلار بیشتر (که هیچ‌گاه نداده و نخواهند داد) و یا قناعت نمودن به کمتر از آن و حتی «یک لیخند» و یا یک «اعلام رضایت» رب النوع از بندگان خود! و این پافشاری جمهوری اسلامی ایران بر همه‌ی مواضع به حق خود و به ویژه مخالفت با سفاکی‌های رژیم اشغالگر و دفاع از سرزمین‌ها و مردم فلسطین، لبنان، عراق و سایر ملل مظلوم جهان است که موجبات محبوبیت در اذهان عمومی، قدرت سیاسی داخلی و نقش آفرینی در سیاست بین‌الملل و ثبات و دوام کشور گردیده است.

سوال ۸: بسیاری از مؤمنین نیز با دیدن صحنه‌های درگیری نیروی انتظامی و ... با تظاهر کنندگان در CD متأثر و دچار شبهه شده‌اند! پاسخ شما چیست؟ (۱۶ بهمن ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مخاطب این پاسخ، همان دسته از مسلمانان و مؤمنین هستند، اگرچه برای دیگران نیز می‌تواند مفید باشد:

صحنه‌ها و مونتاژها در CD مورد نظر که در سطح گسترده نیز توزیع شده است، به دقت و بارها مورد بازدید قرار گرفت و نظر شما را به نکات ذیل جلب می‌نماییم:

الف - هیچ کس مدعی نیست که در برخورد با اغتشاشگران، هیچ تخلفی صورت نپذیرفته است که چنین مدینه‌ی فاضله‌ای محال است. درگیری (صرف نظر از مواضع طرفین)، درگیری است و احیاناً فقط امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) (معصوم و نوادر مؤمنین) هستند که می‌توانند در درگیری با دشمن، خشم خود را کاملاً فرو برده و سپس با اخلاص کامل و برای خدا دشمن را از پای درآورند. که البته ایشان (حضرت علی (علیه‌السلام)) در جنگ با عبود) نیز در نهایت سر دشمن را از تنش جدا می‌کنند.

لذا این ترفندی بسیار شیطانی و القایی بسیار غلطی است که فقط صحنه‌های مقابله با اغتشاش کنار هم مونتاژ شود و از طرف آنان فقط پلاکاردهای «سکوت» به نمایش درآید و از این طرف حمله، باتوم و دستگیری (!؟) البته خدا را شکر می‌کنیم که در تهران زندگی می‌کردیم و شاهد همه‌ی «سکوت‌ها» در تظاهرات‌های به اصطلاح آرام و حتی سکوت بیشتر در شب‌ها و در خیابان‌ها، میدین و کوچه‌های خلوت نیز بودیم.

البته اگر تخلفی از برخی افراد نیروی انتظامی یا هر کس دیگری صورت پذیرفته باشد، موجه نیست. خلاف، خلاف است. ولی باید توجه داشت که در تظاهرات اغتشاش‌گرانه برای فروپاشی یک نظام، آن هم نظام اسلامی، قرار نیست که دشمن هر چه می‌خواهد انجام دهد و در مقابل نیروی انتظامی، بسیج یا مردم، با دست گل و شیرینی به استقبال روند! و احیاناً نامش را «اخلاق اسلامی» یا «دمکراسی غربی» بگذارند! هر چند که این دمکراسی فقط به ملت‌هایی که قصد جان و مالشان را کرده‌اند دیکته می‌شود و در غرب از این خبرها نیست و مردم با کمترین اعتراضی قلع و قمع می‌شوند. (رجوع شود به عکس‌های مندرج در گالری و برخورد پلیس آمریکا و اروپا).

مسلمان باید «بصیر» باشد و بداند که بین تخلف، ضعف یا اشتباه، با خیانت خیلی فرق است و ضمن محکوم نمودن و اصلاح تخلف، هم شرایط را درست درک و تحلیل نماید و هم دچار احساسات نشده و اصل را قربانی فرع ننماید. ما (شیعیان) نتیجه‌ی این مظلوم‌نمایی‌ها از یک سو و به نام دین، تقدس، تشرع و ... اسیر احساسات شدن، فریب خوردن و تغییر موضع بر علیه «ولایت» از سوی دیگر را در صفین‌های تاریخ بسیار تجربه کرده‌ایم. و اکنون قرار نیست که جنایات بی‌شمار مانند: خدشه‌دار نمودن انتخابات رسمی و سالم کشور، لطمه به نظام اسلامی، دشمنی با اصل نظام، پایمال نمودن ارزش‌ها و مقدسات اسلامی، لطمه به امنیت عمومی کشور، تضعیف موقعیت بین‌المللی ایران، لطمات اقتصادی، قتل عام بی‌گناهان و ... را رها کنیم و بررسی کنیم آیا فلان مأمور نیروی انتظامی در مقابله با دشمن خوب و کاملاً اسلامی عمل کرده است یا خیر؟ این فریب دشمن است.

ب - بدون شک هر صحنه‌ی خشونت آمیزی احساسات را تحریک و انسان را متأثر می‌نماید. اگرچه خشونت از جانب حق بر باطل باشد. متأسفانه باید اذعان نماییم که ما مسلمانان بسیاری داریم (و در هر عصری داشتیم) که نگرش آنان به دین، مانند نگرش القایی به نام مسیحیت است! این افراد دین را مسائل شخصی و اخلاقیات مهربانانه‌ی فردی قلمداد می‌کنند! لذا دین، دنیا، آخرت، کشور، نوامیس و ... خود را در اختیار دشمن می‌گذارند و می‌گویند: اگر دشمن به سمت راست صورت تو سیلی زد، سمت چپ را جلو بیاور تا آن طرف را هم بزند! دشمن هم که از این حماقت بدش نمی‌آید و می‌زند. اگر از این دسته از مسلمین و احیاناً مؤمنین ساده و بی‌بصیرت، از تاریخ پیامبر اکرم (ص) بپرسید، خواهند گفت: رحمة للعالمین بود (که بود) و

اصلاً نمی‌دانند و نمی‌خواهند بدانند که ایشان در عرض ده سال، شصت جنگ داشت و در این جنگ‌ها نیز حلاً خیرات نمی‌نمود، بلکه می‌جنگید.

اینان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را فقط در مناجات دعای کمیل، ۲۵ سال خانه‌نشینی و نیز با فرق شکافته در محراب می‌پسندند و دوست دارند و اگر عکس‌ها یا فیلم‌هایی از جنگ‌های ایشان وجود داشت و به آن‌ها نشان می‌دادند که چگونه سرها، دست‌ها و پاهای «کفار، مشرکین و سپس ناکثین، مارقین و قاسطین» را قطع می‌کند، حتماً از او برمی‌گشتند. چنانچه وقتی به آنان که شاهد این جنگ‌ها بودند، گفته شد: علی (ع) پدران، پسران و برادران شما را کشته است و برای حکومت مناسب نیست، پذیرفتند و با روی برگرداندن از وی، به دیگران رجوع کردند و خوار شدند.

اینان امام حسن (علیه‌السلام) را فقط با لقب «حلیم» می‌شناسند و فقط به هنگام امضای صلح‌نامه‌ی اجباری (به خاطر بی‌بصیرتی و دنیاطلبی مسلمانان) و سپس در حال ریختن تکه‌های جگر مبارکشان بر تشت دوست دارند و اگر جنگ‌های ایشان را از نزدیک می‌دیدند، از او روی برمی‌گرداندند. چنانچه امام حسین (علیه‌السلام) را فقط در گودال قتلگاه و بریده شدن سرش از قفا دوست دارند و نه هنگامی که در کنار امیرالمؤمنین (ع) می‌جنگید و می‌کشت و نیز نه در اوایل روز عاشورا که بر دشمن می‌تازید و سرهای آنان را از بدن جدا می‌کرد. برای این دسته از به اصطلاح مؤمنین، حضرت ابوالفضل (ع) فقط دست بریده است و نه با فضلش در دفاع از ترویج اسلام ولایی کاری دارند و نه با شمشیر برآنش در دفاع از شخص ولی‌امرا!

متأسفانه اینان همان مصداق واقعی این آیه مبارکه هستند: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُقَرِّبُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُوا نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا - (النساء، ۱۵۰) - کسانی هستند که به خدا و پیامبرانش کافر می‌شوند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی افکنند و می‌گویند که بعضی را می‌پذیریم و بعضی را نمی‌پذیریم و می‌خواهند در این میانه راهی برگزینند.»

اینان آن دسته از امت حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله) هستند که از مشخصات تابعین آن حضرت «مَحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ - (الفتح، ۲۹) - محمد پیامبر خداست، و کسانی که با او هستند بر کافران سخت‌گیر و با یکدیگر مهربانند.» فقط بخش دومش را می‌پسندند. و آن هم نه فقط بین خودشان و مؤمنین، بلکه بین خودشان و کفار و منافقین.

اینان آیاتی چون «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ - (الاعراف، ۱۹۹) - عفو را پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از جاهلان اعراض کن» را بدون توجه و تأمل در موضوع، عمق و تفسیر آن، با جان و دل می‌خوانند و تکرار می‌کنند، ولی از آیات ذیل با بی‌تعمقی بیشتر و سرعت فزونی‌تر فرار می‌کنند:

«وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ ائْتَوْهَا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (البقره، ۱۹۳)

ترجمه: با آن‌ها بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین تنها دین خدا شود. ولی اگر از آیین خویش دست برداشتند، دشمنی جز بر ستمکاران روا نیست.

«وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ ائْتَوْهَا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (الأنفال، ۳۹)

ترجمه: با آنان نبرد کنید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین همه دین خدا گردد. پس اگر باز ایستادند، خدا کردارشان را می‌بیند.

«فَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ» (التوبه، ۱۴)

ترجمه: با آن‌ها بجنگید. خدا به دست شما عذابشان می‌کند و خوارشان می‌سازد و شما را پیروزی می‌دهد و دل‌های مؤمنان را خنک می‌گرداند.

اینان گمان دارند که این قبیل آیات فقط برای صدر اسلام یا در نهایت برای دیگرانی جز خودشان نازل شده است و اگر از آنان بپرسید، به انواع تفسیر به رأی‌ها متوسل می‌شوند تا مبادا پر این آیات آنان را هم بگیرد.

پ - البته ای کاش برای این عده که مصیبت و ضرر فتنه، که «الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» - فتنه از قتل بدتر است» را درک نمی‌کنند، امکان به تصویر کشیدن و توزیع CD جنایات آشوبگران در اغتشاشات میسر بود. - که البته اگر موجب تأثر مردم عزیز و نیز موفقیت دشمن در ایجاد تشنج و جنگ روانی نمی‌شد، توزیع می‌گردید. -

شاید اگر این عده از برادران و خواهران مسلمان و ایرانی با چشم می‌دیدند که چگونه ۱۸ نفر از نیروی انتظامی و بسیج و تعدادی از مردم کشته شدند؟! چگونه سرها بریده و از تن جدا شد - چگونه مأمور را در سطل آشغال انداختند و به بهانه سوزاندن سطل آشغال رویش بنزین ریختند و ...، چگونه ندا آقا سلطان که از منافقین بود را فریب دادند و کشتند و پیراهن عثمان علم کردند، چگونه سنگ‌ها و بلوک‌ها بر سر مردم (در خیابان کاوه و از ساختمان سیحان - در تقاطع خیابان‌های بهشتی - ولی عصر^(عج)) - در خیابان انقلاب و ... می‌ریختند - چگونه برخی از مأموران همسایه‌ی خود را شناسایی کرده و شبانه به هنگام بازگشت از محل کار، در کوچه‌های خلوت دست و پاهایشان را شکستند - چگونه افراد را عریان می‌کردند و به دورشان رقص آتش می‌کردند و یا چگونه بعد از ظهر عاشورا در زیر پل گیشا و چند نقطه‌ی دیگر بی‌حجاب می‌شدند و می‌رقصیدند و ... را از نزدیک می‌دیدند، قضاوت دیگری داشتند و در آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل تعمق بیشتری می‌کردند:

«وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ فَاِنْ قَاتَلُوَكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (البقره، ۱۹۱)

ترجمه: هر جا که آن‌ها را یافتید بکشید و از آنجا که شما را رانده‌اند، برانیدشان، که فتنه از قتل بدتر است. و در مسجدالحرام با آن‌ها مجنگید، مگر آن‌ها که با شما بجنگند. و چون با شما جنگیدند بکشیدشان، که این است پاداش کافران.

(دقت فرمایید که آیه‌ی فوق امر به قتل فتنه‌گران می‌کند، نه فقط آنان که مسلحانه به جنگ پرداخته‌اند).

ت - شاید هنوز همگان با خبر نیستند که بسیاری از دستگیر شدگان در اغتشاشات، که در حین همین زد و خوردها بازداشت شده‌اند (به غیر از منافقین، سلطنت‌طلب‌ها، کومله‌ای‌ها، بهایی‌ها و ...) اعتراف کرده‌اند که از همان قشر ارادل و اوباش بودند و جهت آشوب، اغتشاش، قمه‌کشی، ضرب و شتم، آتش سوزی و ...، با برخی از سران فتنه یا نزدیکانشان قرارداد بسته بودند (مثلاً میدان هروی شبی یک میلیون تومان و فلان خیابان شبی هشتصد هزار) و اذعان کرده‌اند که ما کارمان را انجام می‌دادیم و پولمان را می‌گرفتیم!

ممکن است این شبهه پیش آید که همه‌ی تظاهر کنندگان که منافق، بهایی، سلطنت‌طلب یا ارادل نبودند؟! درست است. ولی وقتی با حضور غیرقانونی و اغتشاش‌گرانه‌ی خود، به ویژه پس از خطبه‌های مقام ولی‌فقیه، زمینه را برای آشوب‌های آنان فراهم می‌کنند و برای جنایاتشان کف و صوت می‌زنند و حداقل به سنگ‌پرانی اقدام می‌کنند، از همان‌ها هستند و باید در نظر داشت که صحنه‌ی درگیری، صحنه‌ی گزینش در یک ادراه جهت استخدام نیست و حتماً زد و خورد دارد.

ث - دقت بفرمایید که وقتی اعلام می‌شود که این یک «جنگ» است (که البته گاهی به شکل درگیری در خیابان و اساساً به شکل «جنگ نرم» که ابزارش همان تبلیغات سوء و ایجاد جنگ روانی است بروز می‌کند)، باید خود را با بصیرت تمام آماده‌ی جنگ نمود. و جنگ، جنگ است. نه صحنه‌ی مناظره‌ی سیاسی، یا دعای کمیل یا یک شوی تبلیغاتی با چراغانی و گل و شیرینی و رقص و پایکوبی و بگو و بخند.

در خاتمه لازم به ذکر است که اگرچه شاید این فتنه‌ها و آشوب‌ها برای نسل نو جدید باشد، اما دیگران همه‌ی صحنه‌ها و حتی شعارها، گفتارها، مواضع و تاکتیک‌های آن را در زمان حیات حضرت امام^(ره) و ماجراهای بنی‌صدر تجربه کرده و از حفظ هستند. مردم همه‌ی این روش‌های فرسوده را، از پافشاری بر طرفداری مردم از «من» و ادعای مخالفت مردم با نظام و ولی‌فقیه گرفته تا چماق‌دار خواندن طرف مقابل - تا محکوم نمودن سپاه و بسیج - شهید درست کردن - شایعه‌ی شکنجه در زندان‌ها - تظاهرات خیابانی - به آشوب کشیدن دانشگاه‌ها - الله اکبرهای شبانه و ... و در نهایت خطدهی و حمایت مستقیم آمریکا، انگلیس، اسرائیل و روزنامه‌های زنجیره‌ای داخل از نزدیک دیده و تجربه کرده‌اند.

البته در آن زمان هم بین مؤمنین شبهه می‌انداختند، تا جایی که برخی از مردم گمان می‌کردند حتی فحش دادن به بهشتی نوعی ثواب هم دارد! چنانچه در کربلا نیز بر اثر تبلیغات سوء و ترفندهای سران و سادگی و بی‌بصیرتی مسلمین، گمان می‌کردند که حتی شمشیر زدن به پیکر بی‌جان امام حسین (علیه‌السلام)، ثواب دارد و سبب ورود و ارتقای مقام و جایگاه آنان در بهشت می‌شود!

اما امروز مردم بیدارتر و دشمن‌شناس‌تر هستند و مصممند که نه تنها آسیبی به ولایت، انقلاب اسلامی و کشور نرسد، بلکه دیگر با هیپنوتیزم‌های بیگانه، به خوابی نروند که برای بیداری مجبور شوند هزینه‌های سنگینی چون شهادت «۷۲ تن و در رأسش شهید مظلوم»، رجایی، باهنر، مطهری، مفتح و ... پرداخت کنند و سپس بفهمند آن جریان‌ی که برایش به خیابان‌ها ریخته بودند، توطئه‌ی دشمن بود و سرانی که اینجا شعار می‌دادند، با لباس و آرایش زنانه به فرانسه و انگلیس پناهنده شدند و اکنون از طریق بوق‌های شیطان (VOA - BBC - CNN و ...) به ادامه دهندگان راه خود و آشوب‌گران خط می‌دهند و ساده لوحان بی‌بصیرت را نیز منحرف و در جنگ روانی مغلوبه می‌کنند.

از خداوند متعال برای همه‌ی مسلمین ایمان و بصیرت و پیروزی در مقابل فتنه‌ها و رهایی از غلبه و تسلط استکبار را مسئلت می‌نمایم.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۹: چرا به رغم انحرافات بنی‌صدر، عده‌ی زیادی از مردم از او طرفداری می‌کردند؟! (۱۶ بهمن ۱۳۸۸)

شبهه: در برنامه‌ی «دیروز، امروز، فردا» این سؤال چندین بار از میهمانان برنامه سؤال شد: «چرا به رغم انحرافات بنی‌صدر، عده‌ی زیادی از مردم از او طرفداری می‌کردند؟!»، ولی کسی پاسخ نداد. پاسخ شما چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

طرفداری جمع کثیری از مردم از بنی‌صدر دلایل متفاوتی دارد که ذیلآ به اهم آن‌ها اشاره می‌گردد:

الف - اگرچه مردم انقلاب کرده بودند، اما سطح آگاهی و بصیرت همه‌ی مردم نسبت به همه‌ی عرصه‌های سیاسی، به ویژه «دشمن‌شناسی» به حد لازم نبود. لذا از نقشه‌ها و ترفندهای سازمان‌ها و تشکیلات‌هایی چون: سیا، موساد، فراماسون و ... و دست‌های داخلی آنان اطلاعی نداشتند و باور نمی‌کردند که شخصی مانند بنی‌صدر، از ۱۲ سال پیش از انقلاب، برای ریاست جمهوری ایران ساخته شده بود و نیز همسفری افرادی چون او و قطب‌زاده و همراهی افرادی چون دکتر یزدی و ... با امام در عزیمت به ایران سازماندهی شده بود و همچنین گمان می‌کردند که احزابی چون: «جبهه‌ی ملی» و «نهضت‌آزادی» انقلابی و مسلمان و فقط کمی روشنفکر هستند.

ب - علت معروفیت بنی صدر که سبب شناخته شدن او و پیروزی‌اش در انتخابات ریاست جمهوری شد، بحث‌های ساختگی با طرفداران اندیشه‌های مارکسیستی (حزب توده و ...) و صاحب‌نظر نشان دادن خود در مباحث اقتصاد اسلامی بود.

در سال‌های اولیه‌ی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اغلب مردم پس از رژیم شاه که سقوط کرده بود، دشمنی قویتر از اندیشه‌های مارکسیستی و گروه‌های پیرو (مانند: توده، دمکرات، کومله، مارکسیسم اسلامی و ...) نمی‌شناختند و تا زمانی که امام در مورد آنان واژه‌ی «چپ‌های آمریکایی» را در به کار برد، باورشان نمی‌شد که به رغم ادعاهای کمونیستی و سوسیالیستی، بسیاری از آنها وابسته به آمریکا هستند و مابقی را نیز آمریکا تحریک و حمایت می‌کند تا توجه مردم فقط به آن سمت جلب شود.

بنی صدر طبق نقشه‌ای از پیش تبیین شده، با سران و شناخته شدگان اندیشه‌ی چپ در مجامع عمومی و حضور مردم در زمینه‌ی اصول اعتقادی یا اقتصاد مباحثه می‌کرد و در این مباحثات پیروز هم می‌شد. لذا مردم علاقمند و عاشق اسلام، وی را یکی از اسلام شناسان مدرن می‌شناختند. در همان دوران بود که وی کتاب «توحید» را نیز تألیف و منتشر کرد.

ج - در چنین شرایطی مردم باور نمی‌کردند که او مخالف اسلام، تشیع و امام باشد و به خاطر اسلام، انقلاب اسلامی و امام از او طرفداری می‌کردند. اما او این طرفداری را به حساب شخص خودش می‌گذاشت و برای «من» تبلیغات می‌کرد. تا جایی که امام به او متذکر شدند: «اگر امر واقع شود بین من و رسول‌الله^(ص)، مردم رسول‌الله^(ص) را انتخاب می‌کنند و اگر امر واقع شود بین شما و اسلام، مردم اسلام را انتخاب می‌کنند». یعنی توجه کن که طرفداری مردم به خاطر اسلام و انقلاب است.

د - در زمان برگزاری اولین انتخابات ریاست جمهوری ایران که سبب تثبیت بیشتر نظام جمهوری اسلامی ایران می‌شد، هیچ رقیب شناخته شده‌تری از بنی‌صدر وجود نداشت. با جوی که ساخته شده بود، امثال آیت‌ا... شهید بهشتی، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای و ... نمی‌توانستند و نمی‌بایست که نامزد ریاست جمهوری می‌شدند. در مقابل او از جناح انقلابی فقط آقای «جلال الدین فارسی» بود. برای او نیز سندی آوردند که مادرش اهل افغانستان است و طبق قانون اساسی نمی‌تواند نامزد انتخاباتی شود و او نیز حذف شد.

با توجه به ضعف فهرست نامزدها و ضرورت برگزاری انتخابات با صلابت، قدرت و حضور گسترده‌ی مردم، امام^(ه) بدین مضمون فرمودند که همه در انتخابات شرکت کنید و به کسی که می‌دانید بیشتر رأی می‌آورد،

رأی دهید تا اولین رئیس جمهور با رأی بالای مردم ریاست دولت و کشور را بر عهده بگیرد. لذا نه تنها همه شرکت کردند، بلکه مخالفین بنی‌صدر که چه بسا عده‌ی آن‌ها بیشتر هم بود، به بنی‌صدر رأی دادند.

ه - پس از پیروزی در انتخابات، او همه‌ی ۱۱ میلیون رأی را طرفداران خود قلمداد نمود و با سوءاستفاده از قدرت و امکانات ریاست جمهوری به تبلیغ خود، مقابله با رقبا، تحریک مردم ... و در نهایت همکاری با گروهک‌های محارب پرداخت.

و - در زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر، مملکت درگیر جنگ بود. امام «جنگ» را در رأس امور می‌خواند. نیروهای مذهبی و انقلابی چه در جبهه‌ها و چه در نهادها یا حتی خانه‌ها، درگیر مسائل جنگ بودند. از یک سو بنی‌صدر و سایر مخالفین انقلاب و امام از این فرصت سوءاستفاده می‌کردند و از سوی دیگر عرصه‌ی تبلیغات و فرافکنی برای آن‌ها بی‌رقیب شده بود. لذا جوّ سیاسی و تبلیغاتی به دست آن‌ها افتاده بود و به تک تازی می‌پرداختند و به رغم آن که به همراه سایر مخالفین نظام و ولایت فقیه در اقلیت بودند، با بوق‌های تبلیغاتی، جنگ روانی مطبوعات زنجیره‌ای داخلی و همچنین حمایت و پشتیبانی شبکه‌های خارجی، خود را اکثریت نشان می‌دادند. و حال آن که اگر نه اکثریت، بلکه حتی اگر از کثرت مطلوب طرفدار نیز برخوردار بودند، یا باقی می‌ماندند و یا دست کم فتنه‌های بزرگتری ایجاد می‌کردند و انقلاب و کشور را با چالش‌های بیشتری مواجه می‌ساختند.

ز - پس از گذشت اندک مدتی، خیانت‌های بنی‌صدر نه تنها به اسلام و انقلاب اسلامی و امام، بلکه به جنگ، تمامیت ارضی کشور ... و در نهایت همکاری خفت‌بار جاسوسانه با غرب و گروهک‌های وابسته آشکار شد تا آنجا که حتی آن دسته از مردم که از بصیرت لازم برخوردار نبودند و گمان می‌کردند او طرفدار اسلام، انقلاب و امام است نیز آگاه شدند و به مظلومیت امثال شهید بهشتی و شهید رجایی نیز پی‌بردند، اما به خاطر مصالح کشور و جنگ مجبور بودند مقابله‌ی جدی نکنند و زمینه را برای ایجاد تنش‌ی که او به امر اربابان خارجی در پیش بود مساعد نمایند.

اما در نهایت خیانت‌ها و جنایت‌های او به حدی رسید که تحمل بیشتر به صلاح کشور و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران نبود. لذا مردم به پا خواستند و هوشیاری، مطالبه و حضور مردم، سبب شد تا مجلس به عدم کفایت و صلاحیت او رأی دهد و حضرت امام^(ره) به استناد خواست مردم و رأی مجلس وی را عزل نماید.

وی پس از انداختن مردم به جان هم، تضعیف نظام، شایعه‌پراکنی، خیانت‌ها و در نهایت جنایات بی‌شمار که انفجار حزب جمهوری اسلامی ایران و شهادت ۷۲ تن از مسئولین کشور (یا به تعبیر حضرت امام: ۷۲ تن و در رأسش سید مظلوم)، با پوشش و آرایش زنانه و مخفی شدن در توالی یک هواپیمای نظامی، به همراه سر کرده‌ی منافقین «مسعود رجوی» از ایران گریخت.

سوال ۱۰: از ما در مورد ولایت فقیه سوالات زیادی می‌کنند اما متأسفانه نمی‌توانیم با توجه به منابع دینی و عقلی جواب بدهیم. آیا اثبات دینی و عقلی فراخور شرایط فعلی جامعه برای ولایت فقیه موجود است؟

(۱۸ بهمن ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از آنجا که دین مبین اسلام مبتنی بر وحی است و وحی کلام خداوند حکیم است، مباحث دینی عین مباحث عقلی است و فرقی بین «دین» و «عقل» وجود ندارد و دلایل دینی همان دلایل عقلی است، بلکه می‌توانیم بگوییم: «دلایل عقلی» و «دلایل نقلی» که هر دو «دینی» است و لابد منظور از سؤال همین معنا می‌باشد و البته باید دقت شود که عدم توانایی در پاسخ، به علت ناآشنایی به منابع و دلایل عقلی و نقلی است و نه نبود آن‌ها.

الف - دلایل عقلی:

ساده‌ترین دلیل آن که: هر جامعه‌ای (از جامعه‌ی اعضای بدن یک فرد گرفته تا جامعه‌ی متشکل از افراد) نیازمند به «ولایت» است و در ضرورت این ولایت در عرصه‌ی سیاست و حکومت که به آن «زعامت و ولایت سیاسی» اطلاق می‌شود شکی نیست که نیاز به اثبات داشته باشد و هیچ جامعه‌ای خود را بی‌نیاز از آن ندانسته است. چرا که یک ضرورت عقلی است. لذا همه‌ی جوامع از حکومت و همه‌ی حکومت‌ها از «ولایت و زعامت سیاسی» برخوردارند.

افراد تشکیل دهنده‌ی یک جامعه (و در نهایت جوامع) از یک سو دارای منافع و نیز علاقه‌ها و سلیقه‌های متفاوت هستند و به تناسب عقل، علم، ایمان و سایر توان‌ها راه‌کارهای متفاوتی برای حفظ خود از ضرر و رسیدن به منافع دارند که گاه با هم مخالف و حتی متعارض است (مثل فرد یا جامعه‌ای که منفعت خود را در برخورداری بیشتر از متاع دنیا می‌داند و فرد یا جامعه‌ای که به آخرت و ارزش‌ها معتقد است) و از سوی دیگر دارای منافع و ضررهای مشترک هستند. لذا برای مصونیت از هرج و مرج و نابودی از یک سو و برخورداری از نظام اداره‌ی جامعه جهت رسیدن به کمال از سوی دیگر، نیازمند به نظام سیاسی یا همان حکومت می‌باشند. خواه حکومت حق باشد یا باطل و نظام سیاسی ابتدایی باشد یا تکامل یافته و حاکم عادل باشد یا جابر.

خوارج در مقابله با امیرالمؤمنین^(علیه‌السلام) با سوءاستفاده و تفسیر به رأی، شعار «لا حکم الا لله» سر می‌دادند و مدعی بودند که حکومت مخصوص الله است. وانگهی نه خدا برای حکومت نیازی به افراد دارد و نه افراد برای اتیاط با خدا نیاز به دیگران دارند، پس فقط خداوند باید حکومت کند! حضرت پس از اشاره به این که «لا حکم الا لله» کلمه‌ی حقی است که شما از استناد به آن اراده‌ی باطل کرده‌اید فرمود:

«انّه لابد للناس من امیر برّ او فاجر يعمل فی امرته المؤمن» - به ناچار مردم نیازمند وجود حاکم هستند؛ خواه نیکوکار و خواه بدکردار، تا در حکومت او مرد با ایمان، کار خویش (عمل صالح) را به انجام رساند.

(نهج البلاغه، ترجمه‌ی علامه جعفری، خطبه‌ی ۴۰)

بدیهی است که جامعه‌ی مسلمین از میان انواع حکومت‌های متعدد و متفاوت، «حکومت اسلامی» را برمی‌گزیند و مبحث «ولایت فقیه» در این چارچوب تعریف و اثبات می‌گردد. حال اگر کسی بگوید: من خدا را قبول ندارم چه رسد به اسلام، یا من اسلام را قبول ندارم چه رسد به حکومت اسلامی، یا من حکومت اسلامی را قبول ندارم چه رسد به زعامت آن توسط ولی فقیه، یا اساساً بر این باورم که دین از سیاست جداست و ... مباحث دیگری است. چون او اصل را قبول ندارد و نه «ولایت فقیه» را که در چارچوب اسلام و حکومت اسلامی تعریف می‌شود.

حال فرق حکومت‌ها با یکدیگر و حکومت اسلامی با دیگر حکومت‌ها چیست؟ آیا تفاوتشان در افراد است یا نگاه و تعریفشان از ارکان جامعه و راه‌کارهای اداره‌ی جامعه و تحقق اهداف؟

به طور قطع کار اصلی یک حکومت؛ اداره‌ی احسن جامعه با توزیع قدرت - توزیع ثروت - قضا و عدالت - برقراری نظم عمومی در همه‌ی عرصه‌ها - ایجاد امنیت فردی، اجتماعی، شغلی، سیاسی و ... برنامه‌ریزی و اجرای امور فرهنگی - اقتصادی - نظامی - سیاسی، روابط بین‌الملل، تصمیم‌گیری و اداره‌ی جنگ و صلح و سایر امور مربوط به نیازها و منافع جامعه، کشور و نظام در مسیر اهداف است.

بدیهی است که حکومت اسلامی دیدگاه، تعریف و برنامه‌اش در موارد فوق بر اساس «احکام الهی در شرع مقدس اسلام» می‌باشد و نه بر اساس تعاریف سایر جهان‌بینی‌ها و مکاتب. حکومت اسلامی در اتکاء به غیب و ماوراءالطبیعه و منبع دریافت دستور مانند آمریکا و انگلیس معتقد به شیطان نیست و در چارچوب اوامر «فراماسونی» برنامه‌ریزی و عمل نمی‌کند. در مسائل سیاسی وابسته‌ی به صهیونیسم بین‌الملل، باشگاه‌ها و لابی‌های آنان نیست. در مسائل اقتصادی نه به مارکسیسم گرایش دارد و نه به امپریالیسم و ... بلکه معتقد است اگر در اسلام تعریفی برای سیاست و حکومت و مسائل مبتلابه جامعه در عرصه‌های متفاوت وجود ندارد (یا به قولی دین از سیاست جداست)، پس این دین ناقص است و خدای این دین مردم را به حال خود رها کرده است و هیچ راه‌کار و باید و نبایندی (قوانین) در این امور مهم ارائه نداده است. که چنین خدایی اصلاً خدا نیست. ولی اگر خدا، خدای واقعی علیم، حکیم و قادر است، دینش کامل است. پس باید به همه‌ی مسائل فردی و اجتماعی از دیدگاه دین و احکام الهی نگاه شود و امور متفاوت (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، قضاوت، جنگ، صلح، توزیع قدرت و ثروت و ...) بر اساس آن احکام سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرا گردد.

همان گونه که در حکومتی نخبگان اداره‌ی امور را بر عهده دارند، در چنین سیاست و حکومتی نیز لازم است که مسلمانان با تقوا، نخبه در اسلام‌شناسی و دانشمندان و متخصصین در احکام الهی که اصطلاحاً به آنان (فقها) اتلاق می‌شود، اداره‌ی جامعه (حکومت) را بر عهده بگیرند. که در غیر این صورت، حکومت اسلامی فقط یک اسم است و مسماهی ندارد. چنانچه در عربستان پادشاهان سعودی حکومت را قبضه کرده و نامش را حکومت اسلامی گذاشته‌اند و یا در پاکستان نظامیان یا احزاب سیاسی که شاید نه تنها کمترین اطلاعی از اسلام ندارند، بلکه علاقه‌ای هم به آن ندارند حکومت را در اختیار گرفته و نامش را اسلامی گذاشته‌اند و یا طالبان، القاعده و ... که گروهک‌های وابسته به سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی غرب هستند، مدعی حکومت اسلامی شده‌اند.

بدیهی است که صرف اعتقاد، ایمان، تقوا و علم برای حکومت و اداره‌ی یک نظام، کشور و جامعه کافی نیست، بلکه قدرت اداره که مستلزم شرایط دیگری چون: بصیرت، محبوبیت، سعه‌ی صدر و ... می‌باشد نیز لازم است. لذا فقها که وظیفه‌ی اداره حکومت را بر عهده دارند، از بین خود یک یا چند نفر واجد شرایط را برای این امر انتخاب می‌کنند که به آن «ولایت فقیه» و به شخص منتخب «ولی فقیه» می‌گویند.

ب - دلایل نقلی:

واژه‌ی «ولی» و مشتقات آن از پر استعمالترین واژه‌های قرآنی است. محققین علوم قرآنی گفته‌اند: این واژه در ۱۲۴ مورد به صورت اسم و ۱۱۲ مورد در قالب فعل در قرآن کریم آمده است.

اساس و محور توحید و اسلام «ولایت» است و بالاترین مرتبه‌ی ولایت، همان ولایت الله است و مردمان نیز نسبت به چگونگی و تناسب «ولایت‌پذیری» شان به گروه‌های مسلم، مؤمن، کافر، مشرک، منافق و ... دسته‌بندی می‌شوند. در یک تقسیم‌بندی کلی، یک گروه ولایت «الله» را می‌پذیرند و بقیه ولایت «طاغوت» های گوناگون را به گردن می‌گیرند و حد وسط هم ندارد. چرا که انسان ناقص و نیازمند است و نیازمند حتماً به کسی که او را غنی و قادر به مرتفع نمودن نیازهایش می‌شناسد تکیه می‌کند و به ولایت و سرپرستی او گردن می‌نهد.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: الله، ولی مؤمنان است. ایشان را از تاریکی‌ها به روشنی می‌برد. و کسانی که کافر شده‌اند اولیائشان طاغوت است، که آن‌ها را از روشنی به تاریکی‌ها می‌کشاند. اینان اهل آتش هستند و همواره در آن خواهند بود.

پس از پذیرش ولایت خداوند متعال، یعنی باور و قبول او به عنوان سرپرست و تصرف کننده در امور، نوبت به پذیرش رسول و فرستاده‌ی او می‌رسد و بدیهی است که قطع این ولایت پس از رحلت رسول (ص) و رها شدن خلق، نه تنها عقلانی و حکمیانه نیست، بلکه نافی ولایت قبلی نیز می‌باشد. لذا فرمود:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (المائدة، ۵۵)

ترجمه: به درستی که ولیّ شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و همچنان که در حال رکوع انفاق می‌کنند. (که شیعه و سنی اذعان دارند که این آیه در خصوص حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است).

بدیهی است که ولایت پذیری یک واژه یا لفظ نیست، بلکه یک رفتار و عمل در سراسر وجود فردی و اجتماعی است (چه ولایت پذیری از الله باشد و چه از طواغیت)، لذا لازمه‌ی ولایت‌پذیری، اطاعت دستورات (رعایت قوانین) است. حال از خداوندی که ولایتش را پذیرفتیم سؤال می‌کنیم که چگونه تو را اطاعت کنیم؟ می‌فرماید: اوامر و دستورات من توسط فرستاده‌ام به شما ابلاغ می‌شود، پس اطاعت او همان اطاعت من است:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (النساء، ۸۰)

ترجمه: هر که از پیامبر اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است. و آنان که سر باز زنند، پس ما تو را به نگهبانی آن‌ها نفرستاده‌ایم.

«وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اخْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِين» (المائدة، ۹۲)

ترجمه: خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و پروا کنید. اگر روی‌گردان شوید بدانید که وظیفه‌ی پیامبر ما رسانیدن پیام روشن خداوند است.

«وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (آل عمران، ۱۳۲)

ترجمه: و از خدا و رسول اطاعت کنید، باشد که مشمول رحمت شوید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (محمد، ۳۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید و اعمال خویش را باطل مسازید.

از ولیّ خود [الله جل جلاله] سؤال می‌کنیم که پس از رسول و فرستاده‌ات چگونه تو را اطاعت کنیم؟ می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خویش فرمان برید. و چون در امری اختلاف کردید - اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید - به خدا و پیامبر رجوع کنید. در این خیر شماسست و سرانجامی بهتر دارد.

در همین جا به محضر پیامبر اکرم (ص) عرض می‌کنیم که اولین اختلاف ما درباره‌ی همین «اولی‌الامر» است. والیان امر چه کسانی هستند؟ آیا مردمان در زمان شما «ولی امر» معین شده‌ای داشتند و ما رها شده‌ایم؟! عده‌ای از مسلمانان اهل سنت و نیز وهابی‌ها می‌گویند: هر کس که به قدرت رسید همان ولی امر است و اطاعتش واجب است! حال اگر طاغوت به قدرت رسید چه؟ باید از او نیز اطاعت کنیم؟! آیا هر کافر و ظالمی که قدرت را در دست بگیرد، اطاعتش واجب است؟! آیا این امر ما را به همان اطاعت از طاغوت که رسم کفار بود باز نمی‌گرداند و با اصل توحید و فرامین قبلی تناقض ندارد؟! حضرت در پاسخ، به امر خدا خطبه‌ی غدیر را می‌خواند و «اولی الامر» را تا آخرین نفر و تا روز قیامت، تک به تک و به اسم و مشخصات معرفی می‌نماید.

از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) تا حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) .
از ولی امر زمان خود، حضرت مهدی (سلام الله علیه) می پرسیم که در شرایط کنونی که حکومت در اختیار شما نیست و ما دسترسی مستقیم به شما نداریم، چگونه باید در خط اطاعت خدا، رسول و اولی الامر که در زمان ما شما هستید باقی بمانیم؟ می فرماید:

«و اما الحوادث الواقعة، فارجعوا فیها إلی رواه احادیثنا، فإنّهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم» - و اما در رویدادهای تازه، پس به راویان احادیث (فقهای) ما رجوع کنید، که آنان حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان هستم. (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۱)، (احتجاج، ج ۲، ۴۷۰)

پس اداره‌ی حکومت اسلامی بر اساس براهین عقلی و نقلی، باید بر عهده‌ی امام معصوم^(ع) و در زمان غیبت باید بر عهده‌ی فقها باشد و این همان اصل «ولایت فقیه» است.

به همین دلیل امام خمینی^(ره) بدین مضمون می فرماید که مسئله‌ی «ولایت فقیه» آن قدر واضح و ضروری است که عقل به محض تصور، تصدیقش می نماید.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۱: چرا سران فتنه را نام نمی‌برند و آنها را بازداشت و محاکمه نمی‌کنند؟! (۱۹ بهمن ۱۳۸۸)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

اگرچه اسامی سران فتنه بر کسی پوشیده نیست و دیگر همگان آن‌ها را شناخته‌اند، اما باید توجه داشت که مهم «رسم» فتنه است و نه «اسم» فتنه‌گر. لذا ابتدا باید «رسم» فتنه، یعنی اهداف، مقاصد و برنامه‌های نهان برای همگان آشکار شود و سپس «اسم» افرادی که درصدد تحقق آن بوده‌اند معرفی و بازداشت و محاکمه گردند.

گاهی جرم از ناحیه‌ی مجرم یا مجرمین بسیار مشخص و به صورت مستقیم صورت می‌پذیرد (مثل آن که شخصی مستقل یا وابسته به یک گروهک، شخص دیگری را ترور می‌کند و یا یک گروه اعلام محاربه با نظام اسلامی را می‌نماید)، به این دیگر «فتنه» نمی‌گویند. فتنه‌ی سیاسی، یعنی غبارآلود نمودن فضای سیاسی کشور، به گونه‌ای که مردم دشمن را به وضوح نبینند و شناسند. لذا لازم است ابتدا فضا آرام شود و به مرور زمان غبارها بنشینند و دشمن به وضوح دیده شود. البته نه برای مراجع ذیصلاح یا مردم آگاه، بلکه برای آن عده‌ی کثیری که به گمان خطا اسیر فتنه شده‌اند.

همیشه یکی از بزرگترین معضلات نظام اسلامی، عدم اطلاع کافی همه‌ی آحاد مردم است. در هر حال میلیون‌ها نفر به آقای موسوی رأی داده‌اند! بدیهی است که اکثریت غالب آنان، وی و مقاصدش را نمی‌شناختند و اگر می‌شناختند به او رأی نمی‌دادند. چنانچه کروی را می‌شناختند و رأی ندادند. و اساساً اگر این قشر از مردم شناخت کافی داشتند، خود آن‌ها کاندید نمی‌شدند. چنانچه هاشمی، خاتمی، حسن روحانی و ... کاندید نشدند.

پس اگر در همان هفته‌ی اول بعد از اعلام نتایج انتخابات یا مدت کوتاهی پس از آن و قبل از آن که فضای فتنه روشن شود، امثال موسوی، کروی، حسن خمینی، خوئینی‌ها و ده‌ها تن دیگر دستگیر می‌شدند، میلیون‌ها نفر از آحاد این ملت قربانی فتنه‌ی آن‌ها می‌گردیدند، چرا که به گمانشان در انتخابات تقلب شده است و حق کاندیدای محبوب و رأی آنان ضایع شده است و نظام با قوه‌ی قهریه مقابل آنها ایستاده است! و این همان هدفی بود که «رسم» فتنه و فتنه‌گران دنبال می‌کردند.

اما اکنون بخش قابل توجهی از این عده فهمیده‌اند که نه تنها هیچ تقلبی در انتخابات صورت نپذیرفته است، بلکه اساساً موضوع «تقلب» یک بهانه بوده است و قصد عالیجنابان فقط ابطال انتخابات، پیروزی به اصطلاح نهضت سبز مانند گل سرخ و نارنجی در کشورهای شمالی و ... و در نهایت کنار گذاشتن ولایت فقیه (بنا به خواست عده‌ای) و براندازی نظام (بنا به خواست عده‌ای دیگر) بوده است.

در آن زمان که سخن از «تقلب در انتخابات» به میان آمد، اذهان عمومی کجا مطلع از نقش سلطنت‌طلب‌ها، بهایی‌ها، گروهک منافقین ... و اتحاد همه‌ی گروه‌های معارض یا منافق می‌شدند و چگونه به نقش مستقیم آمریکا، انگلیس و اسرائیل پی می‌بردند؟!

در هر حال این تأمل و تحمل که نشأت گرفته از بصیرت، کیاست و سعه‌ی صدر مدیرانه‌ی مقام معظم ولی فقیه بود، سبب نجات دنیا و آخرت برخی از مسلمانان و هم وطنان کثیری که به دام فتنه گرفتار شده بودند و نجات کشور از فروپاشی که منجر به اشغال بیگانگان می‌شد گردید.

و اما در خصوص تأخیر در بازداشت، محاکمه و مجازات سران، یک سویش به همین ضرورت روشنگری در اذهان عمومی ارتباط دارد و سوی دیگرش به بررسی و تکمیل پرونده‌ها. چرا که (به ویژه با توجه به نقش مستقیم بیگانگان و عملیات گروهک‌ها از یک سو و محکوم نمودن این جنایات از ناحیه‌ی سران فتنه که خود را نخبگان سیاسی و خواص پیرو خط امام و دلسوزان به حقوق ملت می‌خوانند و امتناع از مرزبندی خود با آنها از سوی دیگر)، جرائم به یک یا دو مورد مشخص محدود نمی‌گردد و مجرمین (سران فتنه) نیز به دو یا سه نفر ختم نمی‌شوند. لذا تحقق هر دو مورد (آگاهی کامل اذهان عمومی و تکمیل پرونده‌ها) مستلزم زمان است.

اما با توجه به این مهم که آنچه گذشت، تکرار مجدد تاریخ گذشته (در زمان بازرگان و بنی‌صدر و تکرار آن در زمان خاتمی) بود، مطمئن هستیم که نه تنها همه‌ی اهداف فتنه و شاخه‌های آن گام به گام مشخصتر می‌گردد، بلکه سران نیز بازداشت و محاکمه خواهند شد.

سوال ۱۲: امام خمینی^(ه) فرمودند: ولایت فقیه جلوی دیکتاتوری را می‌گیرد. چگونه ولایت فقیه نه تنها دیکتاتور نمی‌شود، بلکه جلوی دیکتاتوری را می‌گیرد؟ (۲۳ بهمن ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

امام خمینی^(ه) در ادامه‌ی همین بیان، با زبانی بسیار ساده ولی ژرف، به علت نیز اشاره کرده و بدین مضمون می‌فرمایند: «ولی فقیه اگر یک دیکتاتوری کند، از ولایت می‌افتد».

«ولایت فقیه» در چارچوب اسلام تعریف می‌شود و یکی از تفاوت‌های عمده‌ی «اسلام» با سایر مکاتب، نفی دیکتاتوری (خودمحوری) به تمام معنا در همه‌ی عرصه‌هاست. در اسلام آنچه هدف قرار می‌گیرد قرب الهی و تکامل انسان و انسانیت است و طبعاً همه‌ی برنامه‌ریزی‌ها و آنچه مورد «امر یا نهی» قرار می‌گیرد، باید طبق اوامر الهی باشد و احکام به لحاظ عقل و حکمت الهی وضع شده و حسن و قبح آن‌ها نیز قابل اثبات می‌باشد.

اگر اوامر الهی کنار گذاشته شود، «میل و خوشایند» تنها ملاک هدف و ارزش‌گذاری قلمداد می‌شود و با توجه به تفاوت و حتی تعارض امیال آحاد مردم، رجوع به «اکثریت» لازم می‌آید که به اصطلاح «دمکراسی» خوانده می‌شود.

بدیهی است که این گونه «دمکراسی»، نه تنها پایه‌ی عقلی و علمی ندارد و اساساً قابل اجرا نیست، بلکه عین دیکتاتوری است. چرا که در نهایت «زور» غالب می‌شود و نه منطق و عدل. هر کس یا جناحی که پول و قدرت بیشتری داشت، اذهان عمومی را جهت می‌دهد و به زور ثروت، قدرت، اسلحه، تبلیغات، عوام‌فریبی و ...، اکثریت را در اختیار خود می‌گیرد و نامش را «دمکراسی» می‌گذارد. مانند: آمریکا و اروپا.

اما اگر امیال و منافع شخص یا اشخاص، هدف و ملاک قرار نگیرد و احکام خداوند متعال ملاک بود، همگان مطیع ربّشان خواهند بود و نه رب‌النوع‌ها و طواغیت متفاوت و بدین صورت دیکتاتوری و به بندگی کشیدن انسان توسط انسان از بین می‌رود.

شناخت اسلام و احکام اسلامی در عرصه‌ها و موضوعات متفاوت «فقه» نامیده می‌شود و «فقیه» کسی است که ضمن علم و آشنایی تخصصی با احکام الهی، از سایر مشخصات یک فقیه مانند «عدالت» نیز برخوردار باشد. چرا که اسلام انسان را رباط فرض نگرفته و بر اساس تئوری به رباطها برنامه نمی‌دهد. لذا حتی برای امام جماعت، مسلمانی، قرائت صحیح و عادل بودن را شرط می‌گذارد و افتدا به کسی که فاقد یکی از آنهاست را جایز نمی‌شمارد، چه رسد به ولایت سیاسی و حکومت. امام معصوم^(ع) شرایط فقیه‌ی که می‌توان از او تبعیت نمود را به شرح ذیل بیان می‌فرماید:

و اما من الفقها - و اما از فق‌ها (آن عده‌ای که می‌توان و باید از آنان تبعیت نمود):

صائناً لنفسه - صیانت نفس داشته باشد. (یعنی نفس را تحت اوامر الهی کنترل کند، نه این که خود مطیع هوای نفسش باشد).

حافظاً لدینه - از دینش محافظت نماید. (که مستلزم شناخت کامل دین و حدود الهی از یک سو و اهتمام برای حفظ آن از سوی دیگر است).

مخالفاً علی الهواه - مخالف هوای نفس باشد. (یعنی در خود و دیگران مراقب باشد که به جای اوامر الهی، خواهش‌های هوای نفس ملاک قرار نگیرد).

مطیعاً لأمر مولاه - مطیع اوامر مولایش (الله، رسول^(ص) و ائمه^(ع)) باشد. (نه مطیع نفس یا قدرت‌ها و جاذبه‌های بیرونی).

فللعوام أن یقلدوه - پس بر عوام (سایر مردمی که فقیه نیستند) است که از آنان تقلید نمایند.

پس حکومت اسلامی باید طبق احکام اسلامی اداره شود و خبرگان احکام اسلامی نیز فقها هستند. پس حکومت باید به دست فقها اداره شود و چون همه فقها دارای شرایط لازم دیگر برای اداره حکومت و جهان اسلام نیستند، ممکن است از بین خود جمعی یا یک نفر را که واجد شرایط «علم، ایمان، تقوا، عدالت، شجاعت، بصیرت، توان اداره، محبوبیت و ...» می‌شناسند را انتخاب کنند که به او «ولی فقیه» گفته می‌شود.

حال آیا شخص «ولی فقیه» آزاد است که هر چه خواست دستور دهد و یا هر چه می‌خواهد انجام دهد؟ خیر. بلکه اگر کلامی از دستور خدا در اسلام سرپیچی نماید، قدمی در راه هوای نفس بردارد، در یک مورد منافع شخصی را ترجیح دهد، یک مورد دیکتاتوری کند و یا این که عادل باشد، اما بصیرت نشان ندهد، قدرت اداره نداشته باشد و ... به صورت خودکار از «ولایت» کنار گذاشته می‌شود. همچنان که یک امام جماعت اگر عادل نباشد یا یک مرجع اگر شرایط مرجعیت را از دست دهد، به صورت خودکار کنار گذاشته می‌شود.

اما اگر سؤال شود که چه کسی می‌فهمد یا می‌تواند خطای ولی فقیه را تشخیص دهد و یا او را عزل نماید؟ پاسخ این است که نه تنها در سازمان اسلام و فقاقت (حتی اگر حکومتی در کار نباشد)، شخص ناآگاه و یا غیرعادل، از امامت (جماعت برای نماز گرفته تا امت) حذف می‌گردد، بلکه در حکومت اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران، به غیر از همه فقها و حوزه‌های علمیه و کارشناسان و ...، ۸۰ فقیه واجد شرایط که هر یک حکم یک ارگان نظارتی را دارند، به صورت مستقیم در کار «ولی فقیه» نظارت دارند و اگر ضعف یا دیکتاتوری مشاهده کنند، به حکم و وظیفه دینی خود عمل می‌کنند. بدیهی است در چنین تشکیلاتی، اگر یک نفر متوجه نشود، بقیه متوجه می‌شوند و یا اگر یک نفر بر اثر مقهوریت در مقابل امیال شخصی و یا حتی اختلاف سلیقه، ملاک‌هایی به غیر از احکام الهی را مد نظر گیرد و با به اصطلاح لابی کاری ده نفر دیگر را هم طرفدار خود نماید، هنوز ۷۰ فقیه و مجتهد عادل و واجد شرایط وجود دارند که با دقت همه چیز را زیر نظر می‌گیرند.

نه فقط در ایران، بلکه در هیچ کشور دیگری، برای هیچ شخص یا نهاد قدرتی (مانند: ریاست جمهوری، قوهی مقننه، قوهی قضائیه، استانداران، فرمانداران، فرماندهان ... و سایر مدیران و متصدیان امور کشور)، ۸۰ واحد نظارتی و تصمیم‌گیر وجود ندارد.

دمکراسی و مردم سالاری دینی نیز در این امر به خوبی لحاظ شده است. چرا که «فقها»یی که خود را واجد شرایط می‌دانند و مراجع ذیربط فقاقت یا عدالت آنان را تأیید می‌کنند، در صورتی که آمادگی انجام این امر مهم را داشته باشند، خود را به مردم معرفی می‌کنند و مردم نیز مشهورترین آنان (در فقاقت و عدالت) را انتخاب می‌کنند و آنان «مجلس خبرگان رهبری» را تشکیل می‌دهند.

بدین ترتیب نه تنها «ولی فقیه» دیکتاتور نخواهد شد، بلکه جلوی دیکتاتوری «خودمحموری» اشخاص را گرفته و خدامحموری را حاکم می‌نماید.

سوال ۱۳: آیا قبول دارید آقای هاشمی کارهای خلافش را توسط فرزندان دلبندهش انجام می دهد؟ چرا آقای هاشمی رسماً اعلام برائت از فرزندان‌شان نمی کنند؟! (۳۶ بهمن ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از هر پاسخی باید توجه داشته باشیم که طرح این گونه‌ی سؤال یا شبهه، چه به لحاظ شرع و چه به لحاظ عرف مورد اشکال است و قطعاً مرضی خداوند متعال نمی باشد. چرا که بدون طرح موضوع، بیان مصادیق کارهای خلاف، حکم به آن و وساطت فرزندان داده می شود و از مخاطب فقط سؤال می شود که آیا شما هم قبول دارید یا خیر؟!

اما جهت پاسخ به سؤالی که منظور بوده و طریقه‌ی طرح و بیان آن مناسب و مشروع نیست، باید دقت نمود که هر کسی نقطه ضعف‌هایی دارد که اگر بدان‌ها توجه کافی نموده و مرتفع نمایید، در امتحان‌هایی که به آن نقطه ضعف برمی گردد، دچار مشکلات جدی می گردد.

بر کسی پوشیده نیست که شخص آقای هاشمی نسبت به اولاد، برادران و برادرزاده‌ها، نه تنها علاقه‌ی وافری دارند [که طبیعی است]، بلکه ظاهراً و بر اساس قرائن، حساسیت و تعصب سنتی و زائدالوصفی نسبت به آنان دارند، تا آن جا که در مقابل هر سختی و حتی سخن ناروایی که بر خودشان وارد شود تحمل دارند، اما اگر حتی سخن حق، ولی ناخوشایندی درباره‌ی آنان بیان گردد، بی تحمل می شوند!

مسائل مطرح شده و حوادث پیش آمده - در طی حداقل دو دهه‌ی گذشته - نشان می دهد که ایشان نه تنها فرزندان، برادران و برادرزادگان خود را کاملاً باور دارند، بلکه به نوعی سخن و عمل آنان را عاری از هر خطا و گناه، و برای خود و ملت حجت می دانند. چنانچه شاهدیم هیچ‌گاه در این دو دهه مقابل سخنان و اعمال فائزه [به رغم هنجارشکنی و مخالفت مردم] موضع نگرفتند و حتی حاضر به یک تذکر ساده هم نگردیدند! ... تا آن جا که با تمام درایت سیاسی، به رغم آن که می دانستند از محبوبیت سابق برخوردار نیستند، کاندیدای نمایندگی مجلس و ریاست جمهوری شدند و پس از شکست انتخاباتی اظهار داشتند که بنا به اصرار «برادرزاده‌ها» ثبت نام کردم(!؟)

البته ایشان در زمان ریاست مجلس و ریاست جمهوری نیز بارها اذعان کردند که امور را باید توسط افراد معتمد انجام دهند و اولاد خود را از همه معتمدتر می دانند. شاید در یک نگاه ساده، در این دیدگاه عیبی نباشد، اما شدت باور و تعصب ایشان نسبت به اولادشان تا حدی است که در نامه‌ی بدون سلام خود به مقام معظم ولی فقیه و در اعتراضات به مباحث طرح شده در مباحثه‌ی احمدی نژاد - موسوی می نویسد:

«... در اظهارات او خلاف‌گویی‌های فراوانی وجود داشته و ادعای کذب تماس تلفنی من با یکی از سران عرب و ادعای کارگردانی مبارزات انتخاباتی رقبای و اتهامات ناروا به جمعی از بزرگان نظام، از جمله جناب آقای ناطق نوری و فرزندان من! ...»

چنانچه مشهود است، ایشان فرزندان خود را «از جمله بزرگان نظام» قلمداد می کنند! و شاهدیم که پس از فرار یکی از فرزندان‌شان و فراخواندن برای محاکمه براساس اتهامات وارده، ایشان می گویند: به مهدی گفتم که در انگلیس بماند و به درسش ادامه دهد! یعنی برنگردد و در مقابل دادگاه و مردم پاسخگوی اتهامات نباشد!

در خصوص علت عدم برائت از فرزندان که به نظر می رسد مشخص شد، باید اضافه نمود که ملت ایران انتظار برائت‌های جدیتر و ضروریتری از شخص «آیت الله هاشمی رفسنجانی» داشته و دارند که هنوز برآورده نشده است! مثل محکومیت رسمی، جدی، مستمر و قاطع دخالت آمریکا، انگلیس و اسرائیل در امور داخلی کشور - برائت از شورشیان و اغتشاشگران - برائت از به اصطلاح اصلاح طلبان - برائت از مجرمین اغتشاشات اخیر - برائت از مفسدین اقتصادی - برائت از تلخ کنندگان شیرینی‌ها به کام ملت و ...!

اکنون که همه چیز برای همگان روشن شده است، اگر ایشان فقط به همان مقدار که در توجیه اغتشاشات سخن گفتند و همان مقدار که برای زندانیان اشک ریختند و آزادی آن‌ها را از شروط «خروج از بحران» خواندند، اعلام برائت می کردند، برای اذهان عمومی ملت شریف و با گذشت کافی بود. اما افسوس که ...

سوال ۱۴: چرا مقام معظم رهبری به ویژه در سال‌های اخیر و خطبه‌های نماز جمعه، از آقای هاشمی دفاع کردند؟ (۳۶ بهمن ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از هر پاسخی لازم به ذکر است که دشمنان سعی دارند به هر بهانه‌ای اذهان عمومی را بر علیه مقام معظم ولی فقیه سوق دهند و در این راستا موضوع برایشان فرقی نمی‌کند که «چرا دفاع نکرد» باشد و یا چرا «دفاع کرد»؟! مانند صدر اسلام که بر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) «حکمیت» را تحمیل کردند و بعد گفتند: چرا حکمیت را پذیرفتی؟! امام که نباید زیر بار حکمیت برود؟!

در جریان‌ات اخیر نیز (مانند همیشه) هدف هجمه و حمله‌ی شدید داخلی و خارجی، اصل ولایت فقیه و شخص ولی فقیه بود، اما حال که حقایق بسیاری از قضایا برای اذهان عمومی روشن شده است، می‌خواهند از طریق دیگری اذهان عمومی را منحرف و جهت این هجمه و حمله را همچنان حفظ کنند. لذا سؤال‌ها برعکس می‌شود. چرا از هاشمی دفاع کرد - چرا موسوی را رسوا نکرد - چرا دستور بازداشت نداد و...؟ یعنی باز به جای آن که توجه اذهان عمومی متوجه دشمن و یا دوستان بی‌بصیرت و خطاهای آنان شود، بر علیه ولی فقیه دعوت می‌شوند؟

اما در مقام پاسخ که چرا «ولی فقیه» چنین کرد و چنان نکرد؟ واقعاً باید ولی فقیه بود و به جای او نشست و متقیانه، با بصیرت و با شجاعت همه‌ی اهداف را در نظر گرفت و همه‌ی رفتارهای دوستان و دشمنان را رصد کرد تا به جوابی کامل رسید! مثل این است که بپرسیم:

چرا پیامبر اکرم (ص) که به احوال همگان و حتی آیندگان اشراف کامل داشت، خانه‌ی ابوسفیان را خانه‌ی امن اعلام نمود؟ چرا فرزندش معاویه را نکشت؟ چرا صحابه‌ی دروغگو را رسوا نکرد و...؟ یا چرا امیرالمؤمنین (ع) در همان روز اول پس از رحلت، مخالفین ولایت را گردن نزد؟ چرا در مقابل آتش زدن خانه شمشیر نکشید و...؟ چرا امام حسن (ع) در زمانی که خلیفه بود، همسرش را نکشت یا دست کم طلاق نداد؟ چرا صلح تحمیلی را (هر چند با مفادی که پیروزی قطعی بود) امضاء نمود و...؟ و چرا امام حسین (ع) که خبر از شهادت خود و یاران داشت، به کربلا عزیمت نمود...؟ در پاسخ فقط یک جمله می‌شنویم: «به خاطر حفظ اسلام». حال چرا حفظ اسلام منوط به این امور بود و چگونه با پذیرش این مصیبت‌ها اسلام حفظ شد تا امروز به دست ما برسد، نیاز به مطالعات کارشناسانه‌ی تاریخی دارد.

همین‌طور است اگر بپرسیم: چرا امام (ه) بازرگان را به عنوان اولین نخست وزیر قبول کرد؟ چرا حکم ریاست جمهوری بنی‌صدر را تنفیض نمود...؟ یا چرا مقام معظم ولی فقیه چنین و چنان نمود؟ پاسخ همه یک کلمه است: «به خاطر حفظ اسلام و نظام جمهوری اسلامی ایران». وقتی اغلب مردم انقلابی (به خاطر ضعف بصیرت) یک صدا فریاد می‌زنند: بازرگان، بازرگان نخست وزیر ایران - یا با تمام روحیه‌ی انقلابی و اسلامی خود به بهشتی فحش می‌دهند و به بنی‌صدر رأی می‌دهند و...، امام نمی‌تواند رأی شخص خود را تحمیل نماید تا همه بگویند «دیکتاتوری ولی فقیه» شده است. بلکه باید گام به گام امور را تا روشنگری مردم و نجاتشان از فتنه، مدیریت نماید.

اما در خصوص حمایت‌های مقام معظم ولی فقیه از آقای هاشمی یا برخی دیگر، تا آن جا که برای اذهان عمومی روشن است، باید به نکات ذیل توجه نمود:

بزرگترین و سنگینترین وظیفه‌ی ولی فقیه، حفظ اسلام و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران است، که حفظ سرمایه‌های انقلاب از جمله آن محسوب می‌گردد. لذا همان‌طور که خود فرمودند: «جذب حداکثری و دفع حداقلی» سیاست قطعی ایشان در مقابل آثار سوء دشمنی‌ها و فتنه‌های خارجی و داخلی و نیز نظرات متفاوت و چالش‌های متأثر از آن‌ها می‌باشد.

گاه حفظ نظام و سرمایه‌های آن مستلزم تلاش برای پیش‌گیری است. چنانچه ایشان در همان خطبه‌ی نماز جمعه فرمودند:

«... این خط را از پیش از انتخابات هم شروع کردند؛ از دو سه ماه پیش از این. من اول فروردین در مشهد گفتم هی دارند دائماً به گوش‌ها می‌خوانند، تکرار می‌کنند که بناست در انتخابات تقلب بشود. می‌خواستند زمینه را آماده کنند. من آن وقت به دوستان خوبان در داخل کشور تذکر دادم و گفتم این حرفی را که دشمن می‌خواهد به ذهن مردم رسوخ بدهد، نگوئید. نظام جمهوری اسلامی مورد اعتماد مردم است. این اعتماد آسان به دست نیامده، سی سال است که نظام جمهوری اسلامی با مسئولانش، با عملکردش، با تلاش‌های فراوانش توانسته این اعتماد را در دل مردم عمیق کند. دشمن می‌خواهد این اعتماد را بگیرد، مردم را دچار تزلزل کند...»

گاهی حفظ اسلام و نظام اسلامی منوط به حفظ دستاوردهای تاریخ آن است که مورد حمله‌ی دشمن قرار می‌گیرد و چه بسا دوست نیز خواسته یا ناخواسته به آن هدف کمک کند. چنانچه در همان خطبه فرمودند:

«... بنده اینجا در منبر نماز جمعه، در خطبه‌ای که در حکم نماز است، حقایق را باید بیان بکنم. هر دو طرف در این عیب متأسفانه مشترک بودند. از يك طرف صریحترین اهانت‌ها به رئیس جمهور قانونی کشور شد. حتی از دو سه ماه قبل از مناظرات هم این سخنرانی‌ها را برای من می‌آوردند و من می‌دیدم یا گاهی می‌شنیدم؛ تهمت‌هایی زدند، حرف‌هایی گفتند؛ به کی؟ به کسی که رئیس جمهور قانونی کشور است، متکی به آراء مردم است. نسبت‌های خلاف دادند، رئیس جمهور مملکت را که مورد اعتماد مردم است، به دروغ‌گوئی متهم کردند! این‌ها خوب است؟! کارنامه‌های جعلی برای دولت درست کردند، اینجا آنجا پخش کردند، که ما که در جریان امور هستیم، می‌بینیم می‌دانیم که این‌ها خلاف واقع است؛ فحاشی کردند؛ رئیس جمهور را خرافاتی، رمال، از این نسبت‌های خجالت‌آور دادند؛ اخلاق و قانون و انصاف را زیر پا گذاشتند.

این از آن طرف. از این طرف هم همین جور؛ از این طرف هم شبیه همین کارها به نحو دیگری انجام گرفت. کارنامه‌ی درخشان سی ساله‌ی انقلاب کم رنگ جلوه داده شد؛ اسم بعضی از اشخاص برده شد که این‌ها شخصیت‌های این نظامند؛ این‌ها کسانی هستند که عمرشان را در راه این نظام صرف کردند...».

نتیجه می‌گیریم که انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران دچار فتنه‌ای عمیق شده و با حمله‌ی گسترده‌ای که حتی دوستان کم بصیرت و یا بی بصیرت را به دام می‌کشاند مواجه شده است. و وظیفه‌ی ولی فقیه حفظ نظام و همه‌ی ارزش‌ها و سرمایه‌های آن است.

یکی از همین سرمایه‌های انقلاب، جناب آقای هاشمی رفسنجانی بود. بدیهی است که از دست رفتن این سرمایه نه به نفع ایشان است و نه به نفع جمهوری اسلامی ایران. از انحراف و سقوط ایشان، نه خودش خیر خواهد دید و نه نظام و ملت مسلمان و انقلابی خوشحال خواهد شد. بلکه فقط دشمن سود می‌برد. لذا حفظ ایشان تا آن جا که مقدور و جایز است نیز از وظایف ولی فقیه است، چنانچه ایشان در حفظ امثال آقایان موسوی، خاتمی و ... نیز چه در دوره‌ی صدارتشان و چه پس از آن سعی بسیاری نمودند. حال اگر احیاناً نمی‌فهمند و با عناد و لجاجت قصد فاصله گرفتن از اسلام، انقلاب و مردم دارند، مشکل خودشان است و فقط مردم باید با بصیرت باشند. چنانچه ایشان فرمودند:

«... من هیچ اعتقادی ندارم به دفع؛ من گفتم در نماز جمعه؛ اعتقاد من به جذب حداکثری و دفع حداقلی است؛ اما بعضی کانه خودشان اصرار دارند بر این که از نظام فاصله بگیرند. يك اختلاف درون خانوادگی را، درون نظام را - که مبارزات انتخاباتی بود - يك عده‌ای تبدیل کردند به مبارزه‌ی با نظام. البته این‌ها اقلیتند، کوچکنند؛ در مقابل عظمت ملت ایران صفرند، لکن به نام این‌ها شعار می‌دهند، اینها هم دل خوش می‌کنند به این، این باید مایه‌ی عبرت باشد. تبلیغ باید بتواند این حقایق را برای مردم و برای خود آن‌ها روشن بکند که بفهمند دارند خطا می‌کنند و اشتباه می‌کنند.»

در همین راستا مقام معظم ولی فقیه در مورد آقای هاشمی به دو نکته‌ی مهم اشاره نمودند که باید مورد توجه قرار گیرد:

الف - «... بنده در نماز جمعه هیچ وقت رسم نبوده است از افراد اسم بیاورم؛ اما اینجا چون اسم آورده شده است، مجبورم اسم بیاورم. به طور خاص از آقای هاشمی رفسنجانی، از آقای ناطق نوری من لازم است اسم بیاورم و باید بگویم. البته این آقایان را کسی متهم به فساد مالی نکرده؛ حالا در مورد بستگان و کسان، هر کس هر ادعائی دارد، بایستی در مجاری قانونی خودش اثبات بشود و قبل از اثبات نمی‌شود اینها

را رسانه‌ای کرد. اگر چیزی اثبات بشود، فرقی بین آحاد جامعه نیست؛ اما اثبات نشده، نمی‌شود این‌ها را مطرح کرد و قطعاً ادعا کرد. وقتی اینجور حرف‌ها مطرح می‌شود، تلقی‌های نادرست در جامعه به وجود می‌آید، جوان‌ها چیز دیگری خیال می‌کنند، چیز دیگری می‌فهمند...».

باید دقت نمود که اولاً مقام معظم ولی فقیه اذهان عمومی را متوجه یک نکته‌ی بسیار مهم نمود. آقای احمدی‌نژاد در مباحثه با آقای موسوی، به هیچ وجه راجع به آقای هاشمی نگفت، بلکه گفت: فرزندان ایشان از کجا به این ثروت رسیده‌اند؟! و همین امر سبب موضع‌گیری شدید آقای هاشمی و دیگران و نیز بهره‌وری تبلیغاتی جریان‌های مخالف شد. ثانیاً ایشان فساد مالی بستگان را رد نمودند، بلکه به عنوان یک مجتهد جامع‌الشرایطی که ولی فقیه هم هست، متذکر شدند که اتهام باید در مجرای قانونی مطرح شود و قبل از ثبوت حکم، رسانه‌ای کردن آن خطاست و البته متذکر شدند که پس از اثبات «فرقی بین آحاد جامعه نیست».

ب - «... آقای هاشمی را همه می‌شناسند. من شناختم از ایشان مربوط به بعد از انقلاب و مسئولیت‌های بعد از انقلاب نیست؛ من از سال ۱۳۳۶ - یعنی ۵۲ سال قبل - ایشان را از نزدیک می‌شناسم. آقای هاشمی از اصلی‌ترین افراد نهضت در دوران مبارزات بود؛ از مبارزین جدی و پیگیر قبل از انقلاب بود؛ بعد از پیروزی انقلاب از مؤثرترین شخصیت‌های جمهوری اسلامی در کنار امام بود؛ بعد از رحلت امام هم در کنار رهبری تا امروز. این مرد بارها تا مرز شهادت پیش رفته. قبل از انقلاب اموال خودش را صرف انقلاب می‌کرد و به مبارزین می‌داد. این‌ها را جوان‌ها خوب است بدانند. بعد از انقلاب ایشان مسئولیت‌های زیادی داشت: هشت سال رئیس‌جمهور بود؛ قبلاًش رئیس مجلس بود؛ بعد مسئولیت‌های دیگری داشت. در طول این مدت هیچ موردی را سراغ نداریم که ایشان برای خودش از انقلاب یک اندوخته‌ای درست کرده باشد. این‌ها یک حقایقی است؛ این‌ها را باید دانست. در حساسترین مقاطع ایشان در خدمت انقلاب و نظام بوده.

من البته در موارد متعددی با آقای هاشمی اختلاف نظر داریم، که طبیعی هم هست؛ ولی مردم نباید دچار توهم بشوند، چیز دیگری فکر کنند. البته بین ایشان و بین آقای رئیس‌جمهور از همان انتخاب سال ۸۴ تا امروز اختلاف نظر بود، الان هم هست؛ هم در زمینه مسائل خارجی اختلاف نظر دارند، هم در زمینه نحوه‌ی اجرای عدالت اجتماعی اختلاف نظر دارند، هم در برخی مسائل فرهنگی اختلاف نظر دارند؛ و نظر آقای رئیس‌جمهور به نظر بنده نزدیکتر است.»

باید دقت نمود که تمامی تعاریف مربوط به گذشته و سابقه‌ی آقای هاشمی است و درست هم هست. در هر حال ایشان یکی از مبارزین انقلابی و مسئولین طراز اول مملکت بودند و چنین سرمایه‌ای نباید به راحتی زائل گردد.

اگر مقام معظم ولی فقیه فرمودند: «... در کنار امام بود؛ بعد از رحلت امام هم در کنار رهبری تا امروز». سخن به جایی است. ولی معنی در کنار بودن، پیرو و تابع بودن نیست. چنانچه بسیاری در کنار امام بودند، ولی نه تنها اختلاف نظر داشتند، بلکه اصلاً امام را قبول نداشتند، و البته آقای هاشمی این گونه نبود. و اگر فرمودند: «هیچ موردی سراغ ندارم که ایشان برای خودش از انقلاب یک اندوخته‌ای درست کرده باشد، این‌ها یک حقایقی است»، لابد همین گونه است. اما دلیلی به موجه بودن عملکرد فرزندان، بستگان و یا تیم و اندوخته‌های احتمالی و فساد مالی آنان و ... نمی‌شود، که مقام معظم ولایت به این نکته‌ی مهم نیز اشاره نمودند و فرمودند که اگر اثبات شد، فرقی بین آحاد ملت نیست.

اگرچه مواضع آقای هاشمی امروز به هیچ وجه مواضع آقای هاشمی دیروز نیست و همان‌طور که مقام معظم ولی فقیه فرمودند اختلاف نظرها [که طبیعی هم هست] بسیار شده است. اما مهم این است که نظر خود را از همه صائبتر دیدن از یک سو و وابستگی شدید به اولاد و بستگان از سوی دیگر و ... موجب بروز چالش‌هایی شده است که ممکن است بیش از این برای ایشان خطرآفرین گردد. در هر حال نامه‌ی بغض‌آلود و بدون سلام آقای هاشمی به مقام معظم ولایت را نمی‌توان فراموش کرد! و ملاک حال فعلی افراد است.

امید است که ایشان و مابقی کسانی که در گذشته وفادار به اسلام و انقلاب اسلامی و کشور اسلامی ایران بودند، همچنان ولی فقیه را میزان قرار دهند و در سایه‌ی حمایت‌های دلسوزانه و هدایت‌های مدبرانه و با بصیرت ایشان، خود را از گزند آفات فتنه‌ها مصون نگه‌دارند.

مقام معظم ولی فقیه:

«... اگر نخبگان سیاسی بخواهند قانون را زیر پا بگذارند، یا برای اصلاح ابرو، چشم را کور کنند، چه بخواهند، چه نخواهند، مسئول خون‌ها و خشونت‌ها و هرج و مرج‌ها، آنهاست. من به همه‌ی این آقایان، این دوستان قدیمی، این برادران توصیه می‌کنم بر خودتان مسلط باشید؛ سعه‌ی صدر داشته باشید؛ دست‌های دشمن را ببینید؛ گرگ‌های گرسنه‌ی کمین کرده را که امروز دیگر نقاب دیپلماسی را یواش یواش دارند از چهره‌هایشان برمی‌دارند و چهره‌ی حقیقی خودشان را نشان می‌دهند، ببینید؛ از این‌ها غفلت نکنید.»

سوال ۱۵: این شبهه را بسیار در اذهان عمومی مطرح می‌کنند که اگر ولایت انتصابی نبوده و نیست، چگونه این انتصاب برای ولی فقیه مجاز شده است؟ (۲۹ بهمن ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

معمولاً جهت ایجاد شبهه، صورت مسئله‌ی اشتباهی را طرح می‌کنند و خود پاسخ اشتباهتری به آن می‌دهند و از اذهان عمومی می‌پرسند که: اگر چنین است، پس چرا ...؟!

باید ابتدا به معانی واژه‌ها و سپس زمینه‌ی تعریف و اجرا توجه نمود. «انتصاب» بدین معناست که شخصی به طور مستقیم، دیگری را برای تصدی امری منصوب می‌نماید و نقطه‌ی مقابل آن «انتخاب» است، یعنی عده‌ای جمع می‌شوند و بر اساس ملاک‌هایی کسی را برای تصدی امری انتخاب می‌کنند.

عرصه و زمینه‌ی مبحث «ولایت» اسلام و چارچوب آن نیز اوامر و قوانین الهی است.

اصل «ولایت» در اسلام و به تصریح قرآن کریم انتصابی است. یعنی خداوند است که «ولی‌امر» و خلیفه‌ی خود را انتخاب می‌کند و سپس توسط پیامبرش به مردم معرفی می‌نماید و برای انتخاب «ولی» نیز از هیچ کس مشورت و یا اجازه نمی‌گیرد. چنانچه برای معرفی «ولی و ولات امر» تا به قیامت، به رسولش فرمود:

«بَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (المائدة، ۶۷)

ترجمه: ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم ابلاغ کن. اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده‌ای. خدا تو را از مردم حفظ می‌کند، که خدا مردم کافر را هدایت نمی‌کند. (و ایشان هم در روز غدیر خم این ابلاغ را به گوش جهانیان رساندند).

و فرمود:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (المائدة، ۵۵)

ترجمه: جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و همچنان که در رکوعند انفاق می‌کنند.

و فرمود:

«بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامر خویش فرمان برید. و چون در امری اختلاف کردید اگر - به خدا و روز قیامت ایمان دارید - به خدا و پیامبر رجوع کنید. در این خیر شماسست و سرانجامی بهتر دارد.

اما ولی فقیه، (چنانچه اشاره کردید)، انتصابی نیست و ولی فقیه در نظام ما (حضرت امام و حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای) نیز بر اساس انتصاب کسی منصوب نگردیده‌اند. بلکه کاملاً انتخابی برگزیده شده‌اند. بدین صورت که مردم، فقهای را که می‌توانند فقیه جامع‌الشرایط برای تصدی این مهم بشناسند انتخاب کردند و مجلس خبرگان تشکیل شد و مجلس خبرگان نیز از میان افراد واجدالشرایط انتخاب اصلح را نمود و می‌نماید.

توضیح: اگرچه در زمان حضرت امام^(ع) و آغاز انقلاب، مجلس خبرگان و قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران وجود نداشت، اما ایشان نیز با انتخاب و رأی مستقیم اکثریت مردم تصدی امر را بر عهده گرفتند و بلافاصله استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران را به رأی گذاشتند و سپس قانون اساسی را به رأی گذاشتند و ...

پس ولی فقیه بر اساس انتخاب این وظیفه را بر عهده می‌گیرد و نه انتصاب.

سوال ۱۶: رهبری کل شورای نگهبان را انتخاب می‌کند و شورای نگهبان مجلس خبرگان را و مجلس خبرگان هم رهبر را انتخاب می‌کند. این دور را چگونه توجیه می‌کنید؟ (۶ اسفند ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که صورت مسئله‌ی غلط، قابل پاسخ نیست و اگر پاسخی هم داده شود، غلط است. و شبهه پراکنان این مسئله را از اول تا به آخر غلط برای اذهان عمومی مطرح کرده‌اند! البته از آنان انتظار دیگری هم نیست. اما، شما به نکات ذیل دقت فرمایید.

الف - مقام معظم ولی فقیه، کل شورای نگهبان را انتخاب نمی‌نماید. بلکه طبق اصل ۹۱ قانون اساسی: «به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آن‌ها، شورایی به نام «شورای نگهبان» با ترکیب زیر تشکیل می‌گردد:

۱- شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز، انتخاب این عده با مقام رهبری است.

۲- شش نفر حقوقدان، در رشته‌های مختلف حقوقی از میان حقوق‌دانان مسلمانی که به وسیله‌ی رئیس قوه‌ی قضاییه به مجلس شورای اسلامی معرفی می‌شوند و با رأی مجلس انتخاب می‌گردند. لذا شورای نگهبان که حتماً باید فقیه و حقوقدان باشند، ترکیب و مشارکتی است بین رهبری «فقه اسلامی» و مردم در عرصه‌ی حقوق، توسط نمایندگانشان در مجلس.

ب - در ضمن شورای نگهبان مجلس خبرگان را انتخاب نمی‌نماید، بلکه فقط صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را به لحاظ این که واقعاً فقیه باشند، اشتها به فساد نداشته باشند، منع قانونی نداشته باشند و ... از یک سو و صحت برگزاری انتخابات را تأیید می‌نماید.

ج - پس این مجلس خبرگان است که به نمایندگی از سوی مردم، رهبر را انتخاب می‌کند.

توضیح: هر نظامی قبل از آن که از قانون اساسی و مجلسی برخوردار باشد، نقطه‌ی آغازی دارد. رهبری در آغاز جمهوری اسلامی ایران به رأی مستقیم مردم که در خیابان‌ها و زیر رگبار مسلسل‌ها اعلام نمودند آغاز به کار نمود. سپس اصل نظام جمهوری اسلامی ایران به رأی عموم مردم گذاشته شد و پس از آن قانون اساسی مصوب و مجلس و سایر نهادها شروع به کار نمودند. اعضای مجلس خبرگان آن روز نیز به ترتیب فوق به رأی مردم انتخاب شدند و پس از رحلت حضرت امام^(ه) نیز مقام معظم ولی فقیه توسط مجلس خبرگانی انتخاب شدند که در زمان حضرت امام^(ه) انتخاب شده بودند. اکنون اگر مجلس خبرگان فعلی [که بر اساس قانون و به ترتیب فوق توسط مردم انتخاب شده‌اند] به بقای رهبری ایشان رأی دهند، این رأی به مردم برمی‌گردد و اگر خلاف آن رأی دهند نیز بیانگر آن است که انتصابی در کار نیست و مطالب فوق نیز دال بر این است که صورت مسئله را غلط طرح کرده‌اند و هیچ دوری در کار نیست.

سوال ۱۷: فرق بین جهاد با تروریسم چیست؟ و چند نوع جهاد داریم؟ (۸ اسفند ۱۳۸۸)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

قبل از هر نکته‌ای توجه نمایید که در روانشناسی اصلی وجود دارد به نام «اصل مجاورت» که در امور بسیاری و از جمله کلام و انحای دیگر تبلیغات مورد استفاده قرار می‌گیرد. چنانچه شاهدیم در تبلیغات تجاری جهان غرب، معمولاً بدن زن را مجاور یک کالا قرار می‌دهند تا آن کالا جاذبه‌ی بیشتری داشته باشد!

این اصل در تبلیغات ضداسلامی (به ویژه آنچه از غرب دیکته می‌شود) و متأسفانه حتی در محافل علمی داخل مانند دروس دانشگاهی یا نوشتارهای علمی و پژوهشی مطرح می‌گردد، بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد و به طور قطع تأثیرگذار خواهد بود. به عنوان مثال اگر بگویید:

- «اوباما نیز مانند رئیس‌جمهورهای گذشته‌ی آمریکا در جهان جنگ‌افروزی می‌کند.» ناخودآگاه، ذهن، او را مجاور جرح بوش پدر، بوش پسر، کلینتون، ریگان و ... قرار می‌دهد. اما اگر همین معنا را با لفظ دیگری بگویید:

- «اوباما نیز مانند هیتلر، موسیلینی، چنگیز و ... در جهان جنگ‌افروزی می‌کند.» اصل مجاورت، معنی و تصور دیگری را مترتب می‌نماید.

در مجاورت ممکن است که حق و باطل در کنار یکدیگر قرار بگیرند. مثل آن که آیه‌ی قرآن، حدیث یا یک مطلب اعتقادی یا عرفانی را با موسیقی پخش می‌کنند تا در اثر این مجاورت، اثر مثبت آن کمرنگ و یا ضایع گردد.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «روزگار آن قدر مرا پایین آورد، پایین آورد و پایین آورد که می‌گویند: علی و معاویه!». دقت شود که نام مبارک علی (ع) هر کجا با نام معاویه مطرح گردد، به عنوان دو شخصیت یا دو جناح حق و باطل و مقابل یکدیگر است، اما در عین حال این دو اسم مجاور می‌شوند و این مجاورت تأثیر می‌گذارد و عظمت حق (همچنان که ایشان فرمودند) کم رنگ یا ضایع می‌گردد.

سؤال درباره‌ی «تفاوت جهاد با تروریسم» نیز از همین قبیل سوءاستفاده‌های تبلیغاتی و حرب‌های جنگ وازه‌ها است. چرا که این دو واژه هیچ ربطی به هم ندارند. بلکه چنین مطرح می‌گردد تا واژه‌ی مقدس «جهاد» مجاور «تروریسم» قرار بگیرد! حال پاسخ هر چه که باشد، این مجاورت اثر سوء خود را می‌گذارد.

جهاد، از ریشه‌ی «جهد» به معنای تلاش است. پس هر گونه تلاشی و در هر راهی و به هر مقصد و مقصودی «جهاد» نامیده می‌شود و الزامی هم ندارد که حتماً اسلامی باشد. هر کس هر کاری که می‌کند، تلاش است. چه برای خدا کار کند و چه برای طاغوت. ولی آن جهاد و تلاشی نزد خداوند متعال مکرم بوده و سبب قرب و اجر الهی می‌گردد، که در راه خدا باشد. یعنی هدف، مقصود و مقصدش خدا باشد. لذا خداوند در اغلب آیاتی که به «جهاد» اشاره نموده است، به جهت مطلوب آن، یعنی «فی سبیل‌الله - در راه خدا» نیز اشاره نموده است. مانند:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (الحجرات، ۱۵)

ترجمه: مؤمنین تنها آن‌هایی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و دیگر شك به خود راه ندادند و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد (تلاش) کردند. تنها اینان صادقند.

و یا می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (العنكبوت، ۶۹)

ترجمه: و کسانی که در [راه] ما (برای اقامه‌ی دین ما - برای تقرب به ما) مجاهده (تلاش) می‌کنند، ما به سوی راه‌های خود هدایتشان می‌کنیم و خدا همواره با نیکوکاران است.

با توجه به معنای واژه‌ی «جهاد» مبین می‌گردد که این «جهاد یا تلاش» می‌تواند انواع متفاوتی داشته باشد. مانند: جهاد علمی - جهاد فرهنگی - جهاد اقتصادی - جهاد اداری و از جمله جهاد به شکل جنگ که با واژه‌ی «قتال» از آن یاد می‌شود.

جنگ (قتال) نیز نوعی جهاد یا همان تلاش است. پس ممکن است در راه خدا باشد و یا در راه طاغوت. چنانچه می‌فرماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء، ۷۶)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه خدا پیکار می‌کنند، و آن‌ها که کفر را پیشه‌ی خود کرده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند، پس شما ای مؤمنان با یاران (والیان) شیطان پیکار کنید، که کید شیطان همیشه ضعیف بوده است.

و نیز می‌فرماید: بین دو جنگ کننده، آن کسی محبوب است که برای او می‌جنگد:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُومٌ» (الصف، ۴)

ترجمه: محققاً خدا دوست می‌دارد کسانی را که در راه او به صف کارزار می‌ایستند تو گویی بنیانی ساخته شده از قلعد (بنیانی محکم و سخت هستند).

علما این قسم جهاد (جنگ) را به دو قسم تدافعی و تهاجمی تقسیم کرده‌اند که هر یک تعاریف، اصول و قواعد خود را دارد که در این معنا بین علمای سلف و معاصر نیز اختلاف نظری نیست. (برای آشنایی بیشتر توصیه می‌گردد کتاب «جهاد» استاد شهید، آیت‌الله مطهری^(۵) را مطالعه نمایید).

اما جنگ به لحاظ تاکتیک نیز چه به صورت تدافعی و چه تهاجمی اقسامی دارد، مانند: جنگ گرم، جنگ سرد، جنگ نرم و انواع حملات نظامی چه به شکل منظم باشد و چه نامنظم جنگ گرم است و انواع جنگ‌های اقتصادی در قالب رقابت، رانت یا تحریم یا همچنین جنگ‌های دیپلماتیک و ... در قالب جنگ سرد می‌گنجد و انواع جنگ روانی، جنگ تبلیغاتی، جنگ خبری، جنگ سایبری و ... که امروزه بسیار متداول است نیز «جنگ نرم» قلمداد می‌شوند.

اما ترور (Terreur) که معنای آن در زبان فارسی «قتل سیاسی» متعارف شده است، یک واژه‌ی فرانسوی و به معنای «ایجاد وحشت» است. در سیاست، اعمال وحشت‌آمیز و غیرقانونی و متعارف برای حذف و سرکوب مخالف را «ترور» و این فرهنگ را «تروریسم» می‌گویند. لذا تروریسم نیز انواعی دارد، مانند: تروریسم اقتصادی، تروریسم سیاسی یا تروریسم دولتی، [که دولت‌ها برای حذف دولت‌های دیگر یا دخالت و سلطه بر ملت‌ها به صورت مستقیم یا غیرمستقیم انجام می‌دهند. مانند آنچه آمریکا به صورت مستقیم و غیرمستقیم (به واسطه‌ی اسرائیل، طالبان، وابستگان بعث، گروهک‌های محارب ایران و ...) در منطقه انجام می‌دهد]. لذا «ترور» می‌تواند به اشکالی چون: ترور شخصیت، ترور تن (قتل)، ترور سیاسی و ... به انجام رسد.

با توجه به معانی و توضیحات فوق، روشن شد که نام هر عملیاتی ترور نیست و در اسلام هیچ‌گاه «ترور» انجام نمی‌پذیرد. این که مشاهده می‌شود در حالی که آمریکا و اذنباش از آدم‌ربایی‌ها، ترورهای کور، کشتار بی‌رحمانه‌ی انسان‌های بی‌گناه و حتی زنان و کودکان توسط اسرائیل یا نیروهای خودش، به نام «ترور» یاد نمی‌کند، اما عملیات یک فلسطینی که خاکش را اشغال کرده‌اند و محروم از آب و نان و غذا است، چه رسد به آواکس، هواپیما، بمب و ... و ناچار است برای جنگ و مقابله با دشمن، بمبی در خودرو حمل کرده و مثلاً به یک «نفربر» متجاوز اسرائیلی حمله کند را «ترور» می‌خواند، روش تبلیغاتی و همان ترور شخصیت است که برای فریب و ایجاد انحراف در اذهان عمومی صورت می‌پذیرد.

پس عملیات شهید فهمیده (جوان ۱۳ ساله) که برای دفاع از دین، انقلاب و کشورش چاره‌ای نمی‌بیند به جز آن که به خود نارنجکی ببندد و به زیر تانک مهاجم برود، با آن که ظاهری انتحاری دارد ترور نیست، اما مباران صبرا، شتیلا، غزه ... و کشتار زنان و کودکان بی‌گناه، با آن که ظاهری نظامی دارد، ترور قلمداد می‌گردد.

سوال ۱۸: چرا برخی از اساتید دوباره «نئو مارکسیسم» را به صورت تبلیغی مطرح می‌کنند و هدف چیست؟ (۱۱ اسفند ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در این که متأسفانه برخی از اساتید، به صورت خواسته یا ناخواسته، خود را مطیع، وامدار و مأمور غرب می‌دانند و گمان می‌کنند که باید عیناً نظریات، خواسته‌ها و یا رفتارهای آنان را اجرا کنند شکی نیست(!؟) اما، گاه یک نظریه، یک اندیشه یا مکتب و یا حتی یک جریان سیاسی برای شناخت، تحلیل و نقد مطرح می‌گردد، که در این صورت نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه لازم هم هست، ولی به طور قطع در چنین حالتی، تبلیغ توسط استاد، معنا و جایگاهی ندارد.

اما گاهی هدف از طرح یک موضوع، درس و تحلیل علمی یا نقد نیست، بلکه جهت دادن به اذهان عمومی و جریان سازی به منظور تحقق خواسته‌های غیر است، که در این صورت سوءاستفاده‌ی استاد از موقعیت، کاری بسیار زشت و نکوهیده محسوب می‌گردد و این گونه استادنماها بهتر است شغل دیگری برای ارتزاق دست و پا کنند.

اما در خصوص هدف، به نکات ذیل دقت فرمایید:

الف - پس از فروپاشی شوروی و به موزه سپرده شدن مارکسیسم و کمونیسم، اخیراً مجدداً جریانی تحت عنوان «نئومارکسیسم» در جهان غرب به صورت هدفدار مطرح شده است و طرح آن در برخی از محافل علمی ایران نیز بر اساس دیکته و در راستای همان اهداف صورت می‌پذیرد که ذیلاً توضیح داده می‌شود.

ب - انسان و جامعه به ناچار و همیشه بین دو حالت «فرصت و تهدید» زندگی و رشد می‌نمایند. خواه فرصت‌ها و تهدیدها واقعی و حقیقی باشند و خواه کاذب و سفارشی.

ادیان، مکاتب، سیاست‌ها و دولت‌ها نیز از این قاعده‌ی کلی خارج نیستند. چنانچه اسلام نیز فرصت حیات و هدایت از یک سو و تهدید انحراف و ضلالت را از سوی دیگر طرح می‌نماید.

بدیهی است که «امکان» برای مقابله و از میان برداشتن تهدیدها و تبدیل آن‌ها به فرصت‌ها، باید متناسب باشد. به عنوان مثال: شما نمی‌توانید تهدید گرسنگی را با امکان و فرصت بازی با توپ - یا تهدید جهل را با امکان و فرصت تفریح و خوش گذرانی از میان بردارید. لذا ناچارید برای رفع گرسنگی به فکر و تلاش جهت تأمین غذا باشید و برای رفع فقر نیز باید در اندیشه و تلاش جهت کسب و بسط علم باشید.

مارکسیسم (کمونیست)، تهدیدی برای اندیشه و سازمان «امپریالیسم - لیبرالیسم و صهیونیسم» قلمداد می‌شد و اسلام نیز تهدید بزرگتر بود و هست. لذا «امپریالیسم - لیبرالیسم و صهیونیسم» باید با امکانی مناسب به مبارزه برخیزد.

در گذشته افراد بسیاری در سرتاسر جهان و در هر عصر و نسل «به ویژه از نسل‌های نو»، به ماهیت واقعی «امپریالیسم - لیبرالیسم و صهیونیسم» و دروغ‌هایی که فقط به خاطر فریب اذهان عمومی و به نفع سرمایه‌داری است پی می‌بردند و حاضر نبودند که تن به این خفت عقلی - نظری و عملی دهند و به همین دلیل گرایش به اندیشه‌های مارکسیستی پیدا می‌کردند، چون اندیشه‌ی متقابل دیگری برای آنان مطرح نشده بود.

اما پس از فروپاشی شوروی و رسوایی مارکسیسم - اگرچه ابتدا امپریالیسم احساس تک قطبی و پایان کار را نمود - اما با خلاء بزرگ «تهدید» مواجه گردید. از این رو سعی کرد تا خود «تهدید»‌های کاذبی بتراشد. لذا مسئله‌ی تروریسم را علم کرد و با ترفند ۱۱ سپتامبر و حضور نظامی در عراق و افغانستان، سعی نمود تا «تروریسم» را تهدید و مسلمین را تروریست بخواند. اما به ناگاه خود را با تهدید واقعی‌ای به نام «اسلام» که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در جهان مطرح گردیده بود مواجه دید. تهدیدی جدی، به ویژه در حوزه‌ی علم،

اندیشه و نظر. تا آنجا که زنگ خطر کثرت گرایش به اسلام بارها در پارلمانها و محافل رسمی سیاسی آمریکا و اروپا به صدا درآمد.

اینک جهان «امپریالیسم - لیبرالیسم و صهیونیسم» باید در مقابل اسلام جبهه‌گیری نموده و مقابله‌ای سخت را - به ویژه در حوزه‌ی نظری - نوسازی نماید، اما امکانات و شرایط آن برای مقابله با فرهنگ غنی اسلام، نه تنها بسیار ضعیف، بلکه پوشالی و تو خالی است و بر اساس قاعده‌ی کلی «... جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً» - (الأسراء، ۸۱) - ... حق آمد، و باطل نابود شد یقیناً باطل نابود شدنی است!»، به هیچ وجهی یارای مقابله وجود ندارد. امروز اسلام سر بلند کرده است و اسلام‌شناسان و نظریه‌پردازان میدانی برای طرح نظریات اسلام پیدا کرده و به مقابله‌ی جدی برخاسته‌اند و نتیجه‌ی این مقابله‌ی دو سپاه نیز بسیار روشن است:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً» (النساء، ۷۶)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه خدا پیکار می‌کنند، و آن‌ها که کفر را پیشه خود کرده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند، پس شما ای مؤمنان با یاران شیطان پیکار کنید، که کید شیطان همیشه ضعیف بوده است.

اینک جهان غرب باید چاره‌ی دیگری بیاندیشد. در گذشته مسئله متفاوت بود. از یک سو «مارکسیسم یا کمونیسم» نیمی از جهان را در اختیار داشت و از حمایت دولتی برخوردار بود و از طرفی دیگر، اسلام فقط به گرایش‌ها و باورهای شخصی محدود بود و هیچ قدرتی نداشت و تهدیدی محسوب نمی‌گردید. اما امروزه قضایا فرق کرده است. از سویی، دیگر مارکسیسم از حمایت دولتی برخوردار نیست و دیگر تهدید محسوب نمی‌گردد و از سوی دیگر، اسلام به صورت مقتدرانه به میدان آمده و یک «تهدید» واقعی و جدی محسوب می‌گردد. مضافاً به این که «امپریالیسم - لیبرالیسم و صهیونیسم» را به هیچ وجه قدرت مقابله - به ویژه در عرصه‌ی نظر - با هیچ کدام نبوده و نیست، به ویژه با اسلام.

لذا جهان غرب به این نتیجه رسیده است تا مجدداً اندیشه‌های مارکسیستی را جهت جذب مخالفین «امپریالیسم - صهیونیسم»، به جریانی که تحت کنترل خودش باشد و خطری نداشته باشد، مطرح کند.

بدیهی است اگر نظر مخالفین (اعم از اندیشمندان یا جوانان) به جریانی تحت عنوان «نئومارکسیسم» جلب شود، نه تنها تحت کنترل خواهد بود، بلکه هیچ‌گاه تهدید محسوب نمی‌شوند و در صورت بروز احتمالی خطر نیز با توجه به سابقه‌ی تلخ تاریخی مارکسیسم، قابل کنترل و خنثی‌سازی خواهد بود، اما اگر نظرها به «اسلام» جلب گردد، امکان تبدیل این «تهدید» به «فرصت» وجود ندارد و «تهدید» به خطری بسیار جدی و آزار دهنده برای آن‌ها تبدیل می‌گردد.

لذا طرح مسئله «نئومارکسیسم» آن هم به صورت تبلیغی توسط برخی از اساتید (نماهای) طوطی، اجرای محض دستورات است و هدف از آن نیز جذب پتانسیل‌های مخالف با «امپریالیسم - لیبرالیسم و صهیونیسم» به اندیشه‌ها و نظریاتی به غیر از اسلام است.

سوال ۱۹: آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد و عملکرد او را زیر سؤال برد و به رعایت عدالت و انصاف هشدارش داد؟! (۱۹ اسفند ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه چند نوع پاسخ خواستید، اما پاسخ یک چیز است، چه برای کسانی که «ولایت فقیه» را قبول دارند و چه برای کسانی که کم قبول دارند یا اصلاً قبول ندارند. منتهی متن و محتوای نامه‌ی طولانی ارسالی با اشاره به دهها موضوع و پیش‌داوری دیگر، ایجاب می‌کند که قبل از پاسخ، به نکات دیگری دقت شود که البته مجال بحث همه‌ی آن‌ها به صورت مفصل نیست.

الف - هدف از طرح هر سؤالی، دانستن نیست. لذا بسیار ساده‌لوحانه است اگر پاسخگو، بی‌توجه به جوانب شروع به پاسخ سؤال نماید. چرا که سائل اصلاً به دنبال پاسخ سؤالش نیست و فرقی نمی‌کند که شما چه جوابی بدهید، او جریان دیگری را دنبال می‌کند که هر جوابی بدهید، همان جریان را دنبال خواهد کرد. لذاست حتی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که مرتب می‌فرمود: «از من بپرسید قبل از آن که مرا از دست دهید»، خطاب به سائلی فرمود: «پاسخ تو را نمی‌دهم. چون نمی‌پرسی که بدانی، بلکه می‌پرسی که مجلس را بر هم زنی».

ب - پس از آن که هدف از سؤال معلوم شد که آیا دانستن است، یا ایجاد شبهه در اذهان، یا جو سازی و مغالطه و ...، باید کاملاً مشخص شود که «اصل سؤال چیست؟» و پاسخ همان سؤال داده شود. وقتی کسی سؤالی مطرح می‌نماید و در ذیل و به بهانه‌ی شرح سؤال، دهها سؤال یا شبهه‌ی دیگر را ایجاد می‌کند، حتماً اهدافی غیر از دانستن را دنبال می‌کند و اگر هدفش دانستن هم باشد، سؤال اصلی خود را در لابلای سؤالات دیگر چنان گم می‌کند که پیدا کردن و رسیدن به آن، ساعت‌ها زمان می‌برد و معلوم هم نیست که نتیجه دهد. مانند سؤال فوق که در یک سطر ساده قابل طرح بود. اما در سطور بسیار زیاد [به بهانه‌ی شرح] مطرح شد و به غیر از اصل سؤال مورد نظر، عصمت و قداست انبیای الهی و معصومین نیز رد شد - آیات قرآن تجزیه شد - تفسیر به رأی شد - از برش تاریخ و سانسور برای ایجاد انحراف استفاده شد و در آخر معلوم نشد که سائل به دنبال چیست؟! آیا می‌خواهد بداند که در شرع اسلام انتقاد از ولی فقیه جایز است یا خیر؟ یا می‌خواهد نظرات آیت‌الله مصباح یزدی را آن هم به جملات معنادار سیاسی رد کند یا می‌خواهد پیامبر و اهل عصمت را اهل خطا و گناه بداند و یا ...؟! حال شما بفرمایید که پاسخ دهنده باید به کدام یک از موارد مطروحه در ذیل سؤال اصلی پاسخ دهد؟!!

البته یادآوری می‌شود که این ترفندها به هیچ وجه «زرنگی» نیست، بلکه نوعی «خودزنی» محسوب می‌گردد. چرا که سائل با این گریزها و پیچ و خم‌هایش نشان می‌دهد که فرض معقول، مشروع، علمی و ثبیت شده‌ای را در ذهن ندارد، بلکه فقط به دنبال خالی کردن عقده‌ها و تحقق اهداف است.

پ - توجه داشته باشید که همیشه کسانی که «در دل‌هایشان مرض است» دوست دارند که مخاطبشان احمق باشند! یک سؤال بپرسند و یک جواب بی شرط و شروط بگیرند و زیر بیرق آن جواب هر چه خواستند بکنند و بعد به قول معروف به ریش طرف مقابل و همه‌ی ملت بخندند! مثلاً بپرسند: آیا شما آزادی را قبول دارید یا خیر؟ اگر بگویید: خیر. معلوم است که دیکتاتوری را قبول دارید و مرتجع هستید و باید به قرون ۱۸ و ۱۹ برگردید و ...! اما اگر بگویید: آری، قبول دارم. می‌گویند: پس هیچ مخالفتی با هیچ کار ما نداشته باش تا پدرت را در بیاوریم، چون هر کسی آزاد است که هر چه می‌خواهد بگوید و هر چه می‌خواهد انجام دهد! و اگر بگویید آزادی را قبول دارم، ولی مشروط، و شرایطش این است. می‌گویند: این که نشد آزادی! و این همان حقه‌ای است که بر اذهان عمومی ملت‌ها سوار کردند و همه‌ی آزادی آن‌ها را از دستشان درآوردند و در مقابل، دیکتاتوری خود را به نام آزادی بر آن‌ها تحمیل و حاکم نمودند.

سؤال فوق هم همین طور است. آیا می‌توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ پاسخش فقط یک کلمه است: بله. اما معلوم است که این «بله» مانند هر «بله» و «نخیر» دیگری شرط و شروطی دارد. اما به محض این که شرط‌هایش را بیان کردید و آن شرط‌ها سد راه مقاصد اصلی آن‌ها از طرح سؤال بود، خواهند گفت: این که شد شیر بی یال و کوپال! اینک اصل سؤال را با هم مرور می‌کنیم:

«آیا می‌توان از ولی فقیه انتقاد کرد و عملکرد او را زیر سؤال برد و به رعایت عدالت و انصاف هشدارش داد؟!»

چنانچه بیان شد، پاسخ یک کلمه است: بله. و آن همه گریزهای کج و کوله به آیات قرآن و تاریخ و نظرات علما را لازم نداشت و اصلاً دلیل و اثبات هم نمی‌خواهد. انتقاد نه تنها جایز است، بلکه لازم است و هر کجا انتقاد نباشد، تعقل هم نیست، چه رسد به تعامل، تبادل و رشد.

اما آهنگ سؤال نشان از حقه‌های دیگر دارد. مضاف بر این که اگر هر کسی حق دارد انتقاد کند، دال بر آن نیست که انتقاد هر کسی حتماً درست است. چه بسا او نسبت به اطلاعات، معلومات و اهداف از پیش تعیین شده‌اش، انتقادی را وارد دانسته است، در حالی که ممکن است ابداً وارد نباشد. و اما لفظ «...» و به رعایت عدالت و انصاف هشدارش داد»، نه تنها نسبت به پدر سائل هم بی‌ادبانه است، چه رسد به یک عالم یا مجتهد یا سید و ولی فقیه، بلکه دو معنای مستتر [پنهانی] را حمل و القا می‌کند: اول آن که او عدالت و انصاف ندارد و باید به او هشدار داد و دوم: این ما هستیم که همه‌ی ملاک‌های عدل و انصاف را می‌دانیم و رعایت می‌کنیم و حال می‌خواهیم ولی فقیه را هشدار دهیم! البته این هم عیبی ندارد و کاری هم با فرهنگ و ادبشان نداریم. اگر چیزی به نظرشان می‌رسد بیان کنند، هشدار دهند و ... اما گمان نکنند که هیچ کس نفهمید منظور و مقصود از طرح این گونه‌ی سؤال یا انتقاد چه بود؟ این دیگر تحمیق [احمق فرض کردن مخاطب] است، نه انتقاد یا هشدار!

در هر حال منتقد حتی می‌تواند [العیاذ بالله] به پیامبر و اهل بیت^(ع) انتقاد کرده و هشدار دهد، اما حتماً وارد نیست. چون آن‌ها معصوم هستند و از علم، تقوا، ایمان، بصیرت، خلوص و ... بیشتری برخوردارند.

اما در خصوص اشاره به فرمایشات آیت‌الله مصباح یزدی: اولاً چه کسی گفته است «فلسوف و تئورسین دولت و جناح حاکم»، آیا به جز دشمنان عنود و لجوج؟ در هر حال یا ایشان فیلسوف و تئورسین هست یا نیست؟ اگر باشد، کافیت شما که طرفدار نقد هستید، نظرات ایشان را نقد کنید و اگر نیست، پس این القاب چیست؟ مضاف بر این که «آهنگ و لفظ دولت و جناح حاکم» بیانگر این است که گوینده ضد دولت و جناح حاکم است و اصلاً با فلسفه و تئوری کاری ندارد و چه بسا حتی دو خط از نظریات ایشان یا دیگران را نیز مطالعه نکرده باشد، اما بغضی القا شده و هدفدار را پی‌می‌گیرد. پس نظرش صائب نیست.

ثانیاً شروطی که ایشان بیان فرمودند: مانند «رعایت قداست و ممانعت از سوءاستفاده‌ی دشمن»، اختصاصی به روش و شروط انتقاد از ولی فقیه ندارد، بلکه حکم عقل و شرع است در بیان حدود انتقاد از هر کسی. مثل این است که بنده از شما بپرسم که آیا می‌توانم از نظریات یا عملکرد شما یا پدرتان انتقاد کنم؟ و شما بفرمایید: بله، به شرط آن که اولاً به قداست او توهین نکنید، چرا که در هر حال انسان موقر و پدر است و ثانیاً دشمنان از انتقاد شما سوءاستفاده نکنند. حال آیا می‌توان گفت: این که شد شیر بی پال و کوپال؟! اینجاست که معلوم می‌شود، هدف از سؤال چیز دیگری است.

همان‌طور که بیان شد، گاهی هدف از سؤال همان مفهومی است که از جمله‌ی سؤال ادراک می‌شود و گاهی اهداف دیگری تعقیب می‌شود. لذا اگر سؤال کنید: آیا می‌توان از پیامبر اکرم^(ص) و معصومین^(ع) و ولی فقیه ... و هر کس دیگری انتقاد نمود؟ پاسخ مثبت است. اما اگر به صراحت همان اهداف پنهان شده زیر نقاب انتقاد را سؤال کنید و بپرسید: آیا می‌شود به بهانه‌ی انتقاد به او [هر کسی] اهانت نمود؟ آیا می‌شود او را تخریب نمود؟ آیا می‌شود اذهان عمومی را نسبت به او منحرف نمود؟ آیا می‌توان او را استهزاء نمود؟ آیا می‌توان حرمت‌ها را شکست؟ آیا می‌توان به بهانه‌ی انتقاد از کسی وارد شد، اما اهداف دیگری را دنبال نمود؟ آیا می‌توان انتقاد از او را دستاویز مطرح کردن خود نمود؟ و ... ؟ پاسخ از طرف هر انسانی که کمی تعقل و انصاف داشته باشد، منفی است و با قاطعیت خواهند گفت: خیر نه تنها جایز نیست، بلکه بسیار مزورانه، ناجوانمردانه، مخربانه، ظالمانه و پلید است و در این معنا فرقی نمی‌کند که مخاطب انتقاد ولی فقیه باشد یا نانوای سر کوچه.

اما در خصوص مراقبت و ممانعت از سوءاستفاده‌ی دشمن نیز چنین است و ضرورت رعایت این امر نیز اختصاصی به ولی فقیه ندارد. ما از شما سؤال می‌کنیم: آیا می‌توان از محبوب و معشوق شما [هر کس که باشد] انتقاد نمود؟ بدیهی است که چاره‌ای جز پاسخ مثبت ندارید. وگرنه خود محکوم خواهید شد. حال سؤال می‌کنیم: آیا می‌توانیم به بهانه‌ی انتقاد از فرد محبوب شما، بر علیه‌اش فتنه کنیم؟ آیا می‌توانیم به

بهنه‌ی انتقاد از او، بر علیه‌اش جو سازی کنیم؟ آیا می‌توانیم به نوعی از او انتقاد کنیم که آب به آسیاب دشمنش بریزیم؟ اگر محبوب شما هدف حملات دشمنان ظالمش بود، آیا فرصت مناسبی است که به میدان آمده و ما نیز با انتقادهای خود به او حمله کنیم تا درون و برون تضعیف شود و دشمن بر او غلبه کند؟ آیا می‌توانیم به بهانه‌ی انتقاد، دشمن را به مرخصی فرستاده و خود رسالت او را [خواسته یا ناخواسته] به انجام رسانیم؟ و؟ معلوم است که پاسخ نه تنها منفی است، بلکه هر عاقلی - چه مسلمان و انقلابی باشد و چه نباشد - خواهد گفت: چنین رفتاری یا از حماقت سرچشمه می‌گیرد و یا از کینه و بغض و لجاجت، که این دیگر انتقاد نیست، بلکه حمله‌ی ناجوانمردانه و ستون پنجمی، تحت لوای انتقاد است. یعنی جنگ نرم.

حال، چرا انتظار دارند که مخاطبین احمق باشند و در پاسخ سؤال، بدون اشاره به جوانب و شروط آن بگویند: بله، بله، می‌توانید انتقاد کنید، اتفاقاً چقدر انتقاد خوب است، اصلاً تا حالا کجا بودید؟ لطفاً بیایید و هر چه می‌خواهید بگویید و در هر کجا می‌خواهید بگویید ...، اصلاً مهم نیست که دشمن شاد شویم، چه اشکالی دارد اگر شما بلندگو و حربه‌ی دشمن بر علیه خودمان شوید، به جایش شما انتقاد کردید و ما ثابت کردیم که نزد ما انتقاد جایز است و اصلاً لازم و واجب عقلی و شرعی است و...! آیا سائل خود به این حماقت نمی‌خندد؟

بدیهی است که ضرورت رعایت دو اصل فوق [که در مقابل هر فردی لازم است] در مورد افراد و شخصیت‌های حقیقی و حقوقی که نقش بیشتری در اجتماع کوچک یا بزرگ دارند، مضاعف می‌شود و هر چه منافع دیگران بیشتر به وجود و عملکرد آن‌ها وابسته باشد، مضاعفتر می‌گردد.

به عنوان مثال شما اگر به نویسنده‌ی این پاسخ (با بهانه‌ی انتقاد یا بی‌بهنه) هر چه اهانت، تحقیر، تمسخر، فتنه و ... دشمن شادی نمایید، به هیچ کجای عالم بر نمی‌خورد و به جز خود شما و احیاناً نویسنده، کسی متضرر نمی‌گردد، اما اگر کسی این رفتار را با پدر یا مادر یک خانواده انجام دهد، چه بسا منافع مادی و معنوی افراد آن خانواده را مورد تعدی قرار دهد و اگر کسی در مقابل «ولی فقیه» چنین فتنه‌ای نماید، یقیناً منافع اسلام و مسلمین را نه در کشور و زمان حال، بلکه در جهان و آینده نیز به خطر می‌اندازد. پس، ایجاب عقل و شرع این است که انسان در انتقاد از هر کس، به ویژه بزرگان اعم از معلم، مربی یا ولی فقیه، اصول یاد شده را با دقت بیشتر رعایت نماید.

ت - اما راجع به اتخاذ روش‌های قانونی و منطقی برای طرح انتقاد از هر کسی و به ویژه شخصیت‌های حقوقی. حضرات بفرمایند که اگر روش قانونی را نمی‌پسندند، پس چه روشی را می‌پسندند؟! روش غیرقانونی را؟ روش هوچی‌گری را؟ روش تخریب را؟ روش جنگ روانی را؟ ... کدام روش را می‌پسندند؟ شما که انتقادی به نویسنده دارید، اگر سالم هستید، کدام روش منطقی و قانونی است؟ آیا انتقاد را به نویسنده و یا مسئول و مقام بالاتر او ارجاع می‌دهید، یا در مطبوعات جنجال می‌کنید؟ هوچی‌گری می‌کنید؟ فتنه می‌کنید؟ یا به خیابان‌ها می‌ریزید؟ و نامش را هم «انتقاد» می‌گذارید؟! و اگر کسی با این رفتارهای شما مخالفت کرد، او را به دیکتاتوری یا دگمی محکوم می‌کنید؟

مگر این حضرات مدعی طرفداری از قانون نیستند؟ چطور شد وقتی می‌خواهند انسان‌ها را برابند و شکنجه کنند و حتی بدون محاکمه در زندان‌های طولانی مدت در نقاط نامعلوم حبس کنند نیز برایش قانون می‌گذارند و مدعی می‌شوند که طبق قانون عمل کردیم، اما نوبت به حمله، تضعیف، تخریب، اهانت ... و سلطه بر اسلام و مسلمین که می‌رسد، هر قانونی را مخل آزادی دانسته و عمل در چارچوب آن را تمثیل به شیر بی‌یال و کوپال می‌کنند؟! آیا خود ساده‌اند؟ یا دیگران را ابله فرض کرده‌اند؟ یا دوست دارند که مخاطبانشان احمق باشند؟!

در خاتمه‌ی این بخش از باب تبرک، آیه‌ای را تقدیم می‌نماییم:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتَوْكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أَوْتَيْنَا هَذَا فَخَدُّهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (المائدة، ٤١)

ترجمه: ای رسول ما، تو را محزون نکنند آنان که در کفر سبقت گرفته‌اند. همان‌هایی که با دهانشان می‌گویند ایمان آوردیم، ولی قلب‌هایشان ایمان نیاورده است. [و محزون نکند تو را رفتار] آن دسته از یهودیان (جاسوسی) که برای تکذیب به حرف‌های تو گوش می‌دهند و از [قول تو] سخنان دروغ به کسانی که نزد تو نیامده‌اند تحویل می‌دهند. کلمات حق را بعد از آن که در مواضع خود مقرر گشت تحریف کرده و گویند: اگر حکم قرآن این گونه [که وفق مراد ماست] آورده شد، بپذیرید و اگر چنین نبود از آن دوری کنید. و هر کس را که خداوند اراده نمود به فتنه‌ی (رسوایی) دچار شود، هرگز تو مالکیتی نداری [که بتوانی از عذاب خدا نجاتش دهی]. آن‌ها کسانی هستند که خداوند نخواسته قلب‌هایشان مطهر گردد و برای آنان در دنیا ذلت است و در آخرت عذاب عظیم.

ملاحظه: در مورد قداست نداشتن اهل عصمت^(ع) از نظر خداوند و قرآن (!؟) و شبهه‌ی دیگری که مطرح نمودید، در بخش بعدی پاسخ داده خواهد شد. **إن شاء الله**

www.x-shobhe.com

سوال ۲۰: رفتار عده‌ای از مردم و جوانان بسیجی موسوم به ذوب شدگان در ولایت که به نظر شبیه پرستش و مطلق بینی رهبری است و منجر به تعصب کور و خالی از معرفت شده است صحیح است؟ (۱۳ فروردین ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

برای روشن شدن موضوع، لازم است به چند نکته‌ی مهم ذیل توجه گردد:

الف - تا کنون هیچ گروهی در میان مردم و بسیجیان، موسوم به «ذوب شدگان» اعلام وجود ننموده و شناسایی نیز نشده‌اند و به نظر می‌رسد اساساً چنین گروهی وجود خارجی ندارد، بلکه دشمن یک جریان ضدتبلیغی به راه انداخته است تا هر وقت گروهی به شخص یا گروهی مسلمان و انقلابی و مطیع ولایت برخورد نمودند، بگویند: لابد این‌ها همان گروه «ذوب شدگان» هستند...! و به همین انگ و بهانه طرفداران ولایت را که اکثریت قریب به اتفاق ملت هستند، متهم و چند پارچه کنند و یاران ولایت را در مقابل یکدیگر قرار دهند.

ب - ظاهراً واژه‌ی «ذوب شدن در ولایت» از مرحوم شهید آیت‌الله محمد باقر صدر است که درباره‌ی امام خمینی^(ره) فرمود: «در امام ذوب شوید، همان گونه که او در اسلام ذوب شده است». این معنا، همان معرفت اسلامی است که دلالت بر محوریت عبودیت «الله» دارد.

ما باید ولی فقیه را به خاطر امام معصوم^(ع) و ایشان را به خاطر پیامبر اکرم^(ص) و وجود مبارک ایشان را نیز به خاطر محبت و اطاعت خداوند منان دوست داشته باشیم و اطاعت نماییم. چنانچه خود فرمود:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان بیامرزد که خدا آمرزگار و مهربان است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید، و رسول و ولات امر خود را فرمان ببرید، و هرگاه در امری اختلافتان شد برای حل آن به خدا و رسول مراجعه کنید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید این برایتان بهتر، و سرانجامش نیکوتر است.

از آیات فوق نتیجه می‌گیریم که اولاً دوست داشتن و پرستش خداوند متعال مستلزم اطاعت محض از «پیامبر و ولی‌امر» است و ثانیاً بدون اطاعت از آن‌ها، اطاعت از خداوند محقق نمی‌گردد. چرا که خداوند متعال (به جز رسول اعظم^(ص)) به کسی مستقیماً وحی نفرستاده است. امر خداوند از ناحیه‌ی رسول به اهل بیت^(ع) و از ناحیه‌ی آنان به مردم رسیده است که در میان مردم نیز آنان که مؤمن، با تقوا، با بصیرت، با زهد و ضمناً عالم و عامل به آن‌ها هستند، بیشتر می‌دانند «فللعوام أن یقلدوا» و بر دیگران است که [اگر نمی‌توانند خود یکی از آنان باشند] پس از آنان تقلید نمایند. چنانچه اگر نمی‌توانند خود طیب باشند، باید به طیب رجوع کنند.

ج - اما راجع به مطلق و محض دیدن ایشان! نه تنها هیچ کس از یاران و پیروان «ولایت فقیه» چنین نظری ندارد، بلکه اساساً هیچ وجودی به جز وجود پروردگار عالم، الله جل جلاله، مطلق و محض نیست. چرا که «مطلق» بی‌نیاز است و همه‌ی مخلوقات عالم نیازمند و فقیر درگاه او هستند و فقط او غنی و بی‌نیاز است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم! شما همگی محتاج به الله هستید و الله [تنها] بی‌نیاز و ستوده است.

اما، مطلق ندانستن و نشناختن هیچ وجودی - نه تنها ولایت فقیه، بلکه اهل بیت (ع) یا حتی پیامبر اکرم (ص) - دلیل و مجوزی برای نافرمانی و یا خودسری نیست. چنانچه همان وجود مطلق و محض «الله»، خود امر به اطاعت از آنان نموده است. لذا اطاعت محض از آنان نیز دلیل بر بندگی یا اطاعت کور نیست.

د - این بصیرت لازم است که بدانیم، دشمن برای این که مسلمانان را از اطاعت ولایت خارج کرده و به اطاعت خود درآورد، از راه ایمان آن ها وارد می شود و شبهه می اندازد که مگر «ولی فقیه» خدا یا معصوم (ع) است که از او اطاعت محض کنیم؟ آیا این اطاعت یکپارچه، اطاعت کور نیست؟! خیر. بدیهی است که هیچ اطاعتی به پای اطاعت خداوند متعال که اطاعت «عبد» از «معبود» یا بنده از خالق و رب خود است نمی رسد. اما خداوند در اطاعت خود نیز اهل تعقل، تفکر، بصیرت، اراده، علم و تقوا را بیشتر دوست دارد و بر دانشمندان و «راسخون فی العلم» ارج می نهد. چنانچه می فرماید:

«لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا» (النساء، ۱۶۲)

ترجمه: اما آن هایی که علم در دل هایشان رسوخ یافته بود و دارای ایمان واقعی بودند از آنجایی که همین ایمان واقعی وادارشان می کند به این که بدانچه به تو نازل شده و آنچه قبل از تو به عیسی نازل شده بود ایمان بیاورند و نیز نماز بخوانند و زکات بدهند و به خدا و روز قیامت ایمان آورند، لذا ما به زودی اجری عظیم به آنان خواهیم داد.

اما، می خواهند به اذهان عمومی القاء کنند که پیروی از ولایت یعنی اطاعت کور که ناشی از بی خردی است و تعقل، تدبیر، بصیرت و علم یعنی نپذیرفتن، اطاعت نکردن و ... (!؟) لذا در حالی که عقل، شرع و همه ی علما و مراجع و صاحبان اندیشه ی اسلامی، اطاعت کامل از «ولی فقیه» را ضرورت و واجب برمی شمزند، این حضرات تشکیک می کنند که آیا این اطاعت به مثابه پرستش و اطاعت کور نیست؟! خیر. بلکه این عبادت الله و عقل و تدبیر است. و سرپیچی از این اطاعت به هر بهانه ای سرپیچی از اطاعت اهل بیت (ع)، پیامبر اکرم (ص)، قرآن کریم و خداوند متعال است.

البته در خاتمه در نظر داشته باشید که هیچ انسانی بی ولایت نیست. لذا اگر ولایت حق را نپذیرفت و اطاعت ننمود، حتماً ولایت باطل را [اعم از این که طاغوت بیرونی باشد یا هوای نفس درون طاغوتش گردد] جایگزین نموده و بدون هیچ شک و شبهه ای آن را اطاعت می کند و هیچ از خود نمی پرسد که آیا این اطاعت شرک نیست؟! شرک نیست؟! شرک نیست؟! شرک نیست؟! شرک نیست؟! شرک نیست؟! شرک نیست!؟

سوال ۲۱: اگر حکومت به خودش مطمئن است، چرا اعمال فشار می‌کند، روزنامه‌ها را توقیف و سایت‌ها را فیلتر می‌کند، رد صلاحیت می‌کنند؟ امکانات بیت‌المال در اختیار امثال شماسست که از ظالمین دفاع می‌کنند. (تهران) (۱۸ فروردین ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پس از تشکر و تقدیر از ارتباط با سایت و ارسال نقطه نظرات خود، به استحضار می‌رسانیم به عنوان یک شخص تحصیل کرده و دانشگاهی، ابتدا باید در نظر داشته باشید که «حب و بغض»های شخصی که ناشی از چگونگی اطلاعات و یا منافع است، هیچ واقعیت و حقیقتی را تغییر نمی‌دهد. بلکه اگر اطلاعات ضعیف یا غلط باشد و منافع به درست تشخیص داده نشود، حب و بغض سبب می‌شود که معترض، بدون استناد به هیچ دلیل عقلی و درستی، متوسل به تکذیب، دروغ، افترا، تهمت و حتی فحاشی و ناسزاگویی گردد. در ثانی لازم است به عنوان یک فرد تحصیل کرده دقت نمایید که در راستای «آزاد اندیشی و تضارب آراء»، سخن و اعتراضات علمی، عقلی و مستدل باشد، نه این که مانند برخی از عوام غیرمطلع و یا در نهایت برخی از روزنامه‌نگاران آماتور به چند شعار اکتفا نموده و هر چه دلتان بخواهد تهمت زده و افترا ببندید! بدیهی است که در این صورت هیچ اتفاق خاصی نمی‌افتد، فقط شما چند تا فحش می‌دهید و مخاطب نیز آن را به حساب «بغض» شخصی شما که به هر علتی پدید آمده است می‌گذارد و پاسخی هم نمی‌دهد.

اما، از آن جهت که رسالت این سایت پاسخ به شبهات است و معلوم است که برای جنابعالی شبهات بسیار زیادی مطرح است، اجازه دهید فرمایشات شما را «اگرچه همه ناسزا و افترا بود» به بحث بگذاریم. و البته باید متذکر گردیم که منظور از این بحث پاسخگویی یا دفاع نمی‌باشد، بلکه تبیین چگونگی «نگاه»های متفاوت و نتایج آنهاست.

الف - ابتدا فرموده‌اید که اگر رژیم به خود مطمئن است، چرا روزنامه توقیف می‌کند و یا سایت فیلتر می‌نماید؟!

صرف نظر از این که نظام جمهوری اسلامی ایران به حق باشد یا به ناحق، خوب باشد یا بد، مردمی باشد یا وابسته و ...، شما خودتان به استدلال سبک این انتقاد توجه کنید. مثل این است که از شما بپرسند: اگر به حقانیت مالکیت خود بر ملکات اطمینان دارید و اگر به حلال بودن مالتان مطمئن هستید، پس چرا در خانه‌ی خود را قفل می‌کنید و به صورت مستمر مترصدید که کسی مال و اموالتان را به یغما نبرد؟! یا اگر به بشر بودن و سلامت بدن خود اطمینان دارید، چرا مراقب هستید که صدمه‌ای به شما نرسد یا بیمار نشوید؟! یا اگر به حساب بانکی، نشانی ایمیل، کارت بنزین و ... خودتان مطمئن هستید، پس چرا آن‌ها را با قرار دادن رمز «password» فیلتر می‌کنید که مورد سرقت قرار نگیرد؟! مگر والدین به خود یا اولادشان نامطمئن هستند که با روش‌های تربیتی و قرار دادن چارچوب‌ها یا به اصطلاح فیلترها در ارتباطات یا دیدن هر فیلمی و ...، آن‌ها را از گزندها مصون نگه می‌دارند؟! بدیهی است که نظام به خودش مطمئن است، بلکه به دشمن اطمینانی ندارد و نباید هم داشته باشد.

چه کسی گفته که نشانه‌ی مطمئن بودن، یله، رها، بی‌نظم و بی‌درایت بودن است؟! آیا غیر از این است که این تعاریف فقط از ناحیه‌ی دزدان، غارتگران و چپاولگران دیکته می‌شود؟ در حالی که خودشان هیچ اعتقادی به آن ندارند و حتی به زور توپ و تانک از اموال مسروقه و مایملک غصبی خود محافظت می‌کنند تا مبادا به صاحبش برگردد!

در کدام کشوری همه‌ی روزنامه‌ها آزادند تا هر دروغ و تهمتی را بنویسند و یا برای براندازی جوسازی کنند؟! در روزنامه‌های اروپایی و آمریکایی که حتی حرف راست ولی متضاد با منافع صهیونیسم را هم که نمی‌شود نوشت! در اروپا که حتی اجازه‌ی یک تحقیق تاریخی را (مثل هلوکاست) که ممکن است به نتیجه‌ی مخالف منافع صهیونیسم منجر گردد ندارند! زندان‌های اروپایی مملو از دانشمندان، محققین، روزنامه‌نگاران است، چه رسد به مخالفین نظامشان و یا فعالان سیاسی - اقتصادی - فرهنگی و عملیاتی در این زمینه!

الحمدلله، اخبار حوادث و اوضاع آمریکا و اروپا برای مردم خودشان نیز سانسور شده و تحت فیلتر است و تعداد سایت های فیلتر شده در هر ایالت آمریکا و هر کشور اروپا به مراتب بیشتر از کل کشور ایران است.

البته علل «فیلترینگ» در همه ی کشورها و از جمله ایران، قبلا در همین سایت به صورت مفصل بیان گردید که خواهشمند است در آرشیو «متفرقه» مطالعه فرمایید تا بتوانید علمی تر موضوع را تحت بررسی قرار دهید.

ب - در خصوص رد صلاحیت نیز در کدام کشور کمیته ای برای تأیید یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی در مسئولیت های متفاوت وجود ندارد. اتفاقاً آزادترین و شاید بی دقت ترین کشور در این زمینه، همین جمهوری اسلامی ایران است که دو هزار نفر از راننده ی تاکسی گرفته تا ساندویچ فروش و در کنار آن ها شخصیت های سیاسی و لایق می توانند برای ریاست جمهوری ثبت نام کنند!

متأسفانه در نظام جمهوری اسلامی ایران عدم کنترل و آزادی برای نامزدی تا به حدی است که یک جریان سیاسی که بیش از یک نامزد در شهرستانی معین ندارد، ۳۰ نفر را جهت ثبت نام اعزام می دارد، تا با رد صلاحیت شدن ۲۹ نفر از آنها به علت اعتیاد - سوء سابقه - اشتهار به فساد - بی سوادی و ...، برای آن یک نفر مورد نظر مظلوم نمایی لازم در جهت فریب اذهان عمومی صورت پذیرد! در کجای دنیا چنین است؟!

ج - چطور شد اگر اقلیتی برانداز بخواهند بر علیه اکثریت مردم یک کشور عملیات کنند، نامش «دمکراسی» می شود و حتی آقای اوپاما و نتانیاهو برای آن ها آروزی موفقیت می کند و منتظر می ماند تا این فریاد «دمکراسی» بیش از پیش به گوش نامبارکشان برسد، اما اگر اکثریت قریب به اتفاق یک ملت، با جریانی مخالف باشند، نامش «اعمال فشار و دیکتاتوری» می شود؟! آیا این خود بزرگ بینی و تحمیل آن بر مردم عین دیکتاتوری نیست؟!

چه کسی گفته که لابد هر مدافع نظامی، سر و سرّی با نهادهای اجرایی کشور دارد؟! چرا نگوئیم که هر مخالف نظامی که هر چند بی بصیرت باشد باز هم خواست اکثریت ملت را می بیند، می داند و هر سال تجربه می کند، لابد به صورت مستقیم یا غیرمستقیم با دشمنان خارجی سر و سرّی دارد؟! چه کسی گفته که هر کس که مخالف نظام باشد، لابد او بیشتر می فهمد، روشن فکر است و باید از امتیازات خاصی برخوردار باشد و اگر علیه یک ملت و نظام مطلوب آن ملت آشوب کرد، باید با گل و شیرینی پذیرایی شود؟! این رسم در کدام کشور دنیا جاری است؟! اتفاقاً اگر با مردم باشید، متوجه می شوید که مردم معترض به نظام هستند که چرا با مخالفان تعارف دارد و چرا قاطعانه برخورد نمی نماید؟!

د - و اما فرمودید که امکانات بیت المال در دست امثال ما می باشد و ما به خاطر منافعمان از ظالمین دفاع می کنیم!

اگرچه این گونه سخن گفتن همان فحاشی و افترا بستن ناشی از «بغض» است، اما چون در هر حال اگر مسلمان هم نباشید، به احتمال قوی یک ایرانی هستید و لابد دلتان می سوزد و یا دست کم ما ناسزها و بهتان های شما را حمل بر دلسوزی می کنیم، نظرتان را به نکات ذیل جلب می نمایم:

د/۱ - ملاک شناختن ظلم و ظالم، امیال و اقوال شخصی افراد نیست و این طور نیست که هر مخالف نظامی لابد بر اریکه ی عدل تکیه داده و خود میزان باشد. اگر به آزادی اندیشه معتقدید، باید بدانید که اتفاقاً به نظر اکثریت قریب به اتفاق این ملت و اغلب مسلمانان جهان، مخالفین این نظام هستند که به قدرت های ظالم گرایش و یا وابستگی دارند.

مدعی نیستیم که هر چه در این نظام به دست امثال ما و شما که در بدنه ی نظام اجرایی کشور قرار گرفته ایم انجام می گیرد عین عدل است، اما معتقدیم تا روزی که ظالمین (آمریکا، انگلیس، اسرائیل و اذنان داخلی شان) با این نظام مخالفت و حتی سر جنگ دارند، معلوم است که این نظام برخلاف منافع ظالمین جهان، بر چارچوب عدل قرار گرفته و در آن راستا حرکت می کند.

د/۲ - اگر منظورتان از «امثال ما» اکثریت قریب به اتفاق این ملت است که از نظامشان دفاع می کنند، ما نیز افتخار می کنیم که توفیق یابیم هم سنگر همه ی مدافعان، شهدا و ملتمان، از نظام جمهوری اسلامی

ایران مستقل و رو به رشد (و نه عملکرد هر شخص یا مقامی و نه یک نظام وابسته مثل اغلب کشورهای اسلامی و غیراسلامی) دفاع کنیم. و اساساً هدف و کاری والاتر از این برای خود نمی شناسیم.

لازم به ذکر است که نه فقط ما، این ملت یا شما، بلکه هر کسی اهداف، ارزشها و منافعی دارد که از آن ها دفاع می کند و هر کسی در جلب رضایت معبود می کوشد. خواه معبودش آمریکا یا دست کم هوای نفس خودش باشد و خواه «الله جل جلاله». لذا امید داریم که ما و شما هدفی به جز جلب رضایت «الله» و خدمت به اسلام و مسلمین نداشته باشیم.

۲/د - اما در عین حال، این سایت آزاد بوده و هدفش پاسخ به شبهات است. حال اگر شبهه ای مطرح شده و شما پاسخی برای شبهه خوانده اید و حمل بر این کرده اید که این سایت از نظام دفاع می کند، باید به شبهه و پاسخ آن بنگرید که آیا مستدل بوده یا خیر؟ پس اگر مستدل یافتید بپذیرید نه این که عصبانی شده و فحش دهید و اگر نیافتید، نظرات انتقادی خود را بیان نمایید. نه این که پرخاش کنید و چنان با غیض اظهار کنید «این ها از نظام دفاع می کنند» که گویی از آمریکا یا نوکران داخلی اش دفاع کرده اند! چرا از نظام جمهوری اسلامی ایران دفاع نکنیم؟! این نظام را خودمان (مردم) با مجاهده و شهادت بر سر کار آورده ایم و تا کنون با چنگ و دندان و مشقت های فراوان از شر دشمنان خارجی و اذتاب داخلی حفظ کرده ایم. این چه جوی است که مخالفین مایلند بر اذهان عمومی حاکم کنند که هر کس سخنی گفت که به نفع نظام تمام شود: لابد ... سخن حق، حق است و باید پذیرفت.

جالب است که دشمن از یک سو به مخالفان اندک نظام جرأت می دهد که مخالفتشان را به زور کشتار مردم و آتش زدن اموال عمومی هم که شده آزادانه بیان دارند و از سوی دیگر می خواهد که موافقین نظام که اکثریت مردم هستند، از بیان موافقت خود خجالت کشیده و یا بترسند! چرا؟!

۴/د - سابقه نشان داده کسانی که با «بغض» به مسائل نگاه می کنند و از قبل و بدون هیچ مطالعه و سندی تصمیم خود را گرفته اند، سعی می کنند هیچ حرف دیگری را نشنوند و اگر شنیدند نیز حمل بر «دروغ» کنند. اما در عین حال جهت اتمام حجت به شما عزیز و گرامی به استحضار می رسانیم که این سایت (چنانچه در بخش درباهی ما قید شده) به هیچ نهاد یا سازمانی وابسته نیست و متأسفانه از هیچ گونه امکانات بیت المال بر خوردار نمی باشد. و ای کاش بود و می توانست فعالیت بیشتر و گسترده تری نماید.

این خودپسندی بزرگی است که گمان کنید لابد هر مخالفی هدفدار و آزاد است و هر موافقی وابسته. و اگر دقت فرمایید عکس آن بیشتر صادق است. چرا که در طول حیات این نظام، مردم ثابت کرده اند که در راه حفظ و ثبات این انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران، از جان خود و عزیزانشان نیز می گذرند، چه رسد به مال ناقابلشان. ولی مخالفان مورد لطف و عنایت بودجه های مصوبه دولت و مجلسین آمریکا هستند. تا جایی که پنتاگون (نظامی) برای عملیات سایبری (غیرنظامی) سرمایه گذاری و هزینه می کند.

آیا این نوعی دگماتیسم و دیکتاتوری نیست که گمان کنید این فقط شما هستید که حاضرید در راه اثبات نقطه نظراتان در عناد با نظام صرف وقت و هزینه کنید، اما هیچ موافقی پیدا نمی شود که در راه دفاع از نظام جمهوری اسلامی ایران، نه فقط وقت و هزینه ای صرف کند، بلکه از جان و مالش بگذرد؟! دست کم به تاریخ انقلاب توجه نمایید.

در هر حال آنچه بیان گردید، به منظور ایجاد فرصت برای تضارب آراء و بسط دیدگاه، فارغ از حب و بغض های شخصی یا حزبی یا سیاسی احتمالی بود.

در خاتمه دعا فرمودید: «لعن الله على القوم الظالمين». که ما نیز به دعای شما آمین می گوئیم. خداوند به همه ی ما بصیرت و ایمان عنایت فرماید.

سوال ۲۲: انتظار داشتیم دولت دکتر احمدی نژاد با این وضع اسفبار بد حجابی و فساد برخورد نماید، اما هیچ کار خاصی ندیدیم! آیا این مطالبه حق مردم نیست و دولت کوتاهی نکرده است؟! (تهران) (۵ اردیبهشت ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در این که کلیه دستگاه‌ها، نهادها، سازمان‌ها ... و مسئولین موظفند که خدمتگزار مردم باشند و باید مطالبات به حق آن‌ها را پاسخ داده و اجابت کنند هیچ شکلی نیست و در این که حق مردم است حقوق خود را در هر زمینه‌ای [به ویژه امنیت فردی، اجتماعی و ...] مطالبه کرده و عملکرد همه‌ی دستگاه‌ها را رصد نموده و با پیشنهاد - انتقاد و جدیت در مطالبه شرایط تحقق خواسته‌هایشان را فراهم کنند نیز تردیدی وجود ندارد. منتهی مردم نیز باید بدانند که از چه نهاد و کدام مسئولی چه چیزی را باید مطالبه کنند.

بدیهی است که عدم شناخت کافی اذهان عمومی و انتظار یا مراجعه‌ی نامربوط نه تنها سبب عدم تحقق مطالبات و خواسته‌هایشان می‌گردد، بلکه نهاد یا مسئول موظف را در حاشیه‌ی اختفا و امن قرار داده و ممکن است موجب اهمال آن نهاد یا مسئول در انجام وظایف به خاطر قرار نگرفتن در جایگاه پاسخگویی گردد. مضاف بر این (چنانچه تجربه‌های گذشته نشان داده است) می‌تواند زمینه و شرایط را برای تبلیغ‌ها یا ضدتبلیغ‌های سیاسی فراهم نماید.

جلوگیری از جرائم و ناهنجاری‌ها و برخورد با مجرمین (هر جرمی)، ساز و کار تعریف شده‌ای دارد. به عنوان مثال:

الف - قانون‌گذاری:

اولین وظیفه بر عهده‌ی مجلس شورای اسلامی ایران است که پس از تعریف جرم، برنامه‌ها و قوانین لازم جهت پیشگیری و برخورد را وضع نماید.

ب - صدور حکم:

وظیفه‌ی بعدی بر عهده‌ی قوه‌ی قضاییه می‌باشد که موظف است بر طبق قوانین و مقررات با مجرم برخورد کند.

ج - اجرای حکم قضایی:

و وظیفه‌ی بعدی نیز بر عهده‌ی «نیروی انتظامی» است که ضابط قوه‌ی قضاییه است. یعنی اگر قوه‌ی قضائیه حکمی به صورت فردی یا کلی صادر نمود، نیروی انتظامی می‌تواند برخورد نماید. و برخورد نیروی انتظامی با مجرم نیز به بازدارندگی، بازداشت، صورت جلسه و تحویل به دادگاه محدود است.

د - دولت:

چنانچه مشهود است دولت در برخورد با مجرم (هر جرمی) اختیار و وظیفه‌ای ندارد. حتی اگر جرمی در بدنه‌ی دولت و یا مربوط به دولت (عدم پرداخت مالیات، اخذ رشوه و ...) صورت پذیرد، دولت فقط می‌تواند شکوائیه‌ی خود را تنظیم نموده و به دادگاه‌های صالحه تسلیم نماید. لذا انتظار از دولت (چه آقای دکتر احمدی نژاد و چه هر دولتی دیگری) انتظار به جایی نیست.

البته دولت وظایف دیگری در این رابطه بر عهده دارد که از جمله‌ی آنها استفاده‌ی بهینه از امکانات و ساز و کارهایی چون وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، امکان برنامه‌ریزی، اجزا و نظارت بر چگونگی کمی یا کیفی تولیدات علمی و فرهنگی و ... در جهت فرهنگ‌سازی می‌باشد.

سوال ۲۳: ۱- آیا فرامین ولایت فقیه را باید سمعاً و طاعتاً پذیرفت؟ ۲- قبل از امام خمینی ولایت فقیه چگونه انتخاب می‌شد؟ (لاز) (۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لازم است به نکات ذیل دقت و در مفهوم آن‌ها تأمل بیشتری شود:

الف - تکلیف مردم اطاعت از ولی امر خود است و این مسئله فقط به مسلمین و ولی‌امر مسلمین اختصاص ندارد، بلکه دیگران نیز از ولی امر خود اطاعت می‌کنند. اگر اطاعت از ولی امر صورت نپذیرد، ولایت معنا ندارد و هیچ امتی بدون اطاعت از ولی‌امر خود با ثبات و پابرجا باقی نمی‌ماند. لذا هر امتی [اعم از مؤمن و کافر] از ولی‌امر خود اطاعت می‌کند:

«إِلَهُهُ وَوَلِيَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خدا سرپرست و کارساز کسانی است که ایمان آورده باشند، ایشان را از ظلمت‌ها به سوی نور هدایت می‌کند و کسانی که (به خدا) کافر شده‌اند، سرپرستشان طاغوت است که از نور به سوی ظلمت سوقشان می‌دهد، آنان دوزخیانند و خود در آن بطور ابد خواهند بود.

ب - مسلمان مأمور به اطاعت از فرامین مقام ولایت است. از ولایت خداوند گرفته تا رسول او، اوصیای رسول و در عصر غیبت، ولایت فقیه. و بدیهی است هر کس فرمان را نپذیرد، از دایره «ولایت» و ولایت‌پذیری توحیدی و اسلامی خارج شده و ولایت دیگری را تابع و مطیع شده است:

«بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای افرادی که ایمان آورده‌اید! خدا و رسول و صاحبان امر خود را اطاعت کنید. و اگر درباره‌ی چیزی به نزاع پرداختید حکم آن را به خدا و رسول واگذار نمایید.

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (النساء، ۶۴)

ترجمه: هیچ رسولی را نفرستادیم مگر این که با اجازه‌ی خدا (از او) اطاعت شود...

پس صاحب ولایت برای اطاعت است و اگر مورد اطاعت واقع نشود، ولایتش اعمال نمی‌گردد (مانند حضرت امیر ^(علیه‌السلام) در دوران اطاعت مردم از دیگران). لذا کسی که خداوند را به عنوان «ولی» شناخته و برگزیده است، حسب الامر او از پیامبرش ^(ص) اطاعت می‌کند و در راستای اطاعت از پیامبر ^(ص) از اهل بیت عصمت ^(ع) به عنوان «والیان امر» اطاعت می‌کند و اگر احیاناً شک یا شبهه یا اختلافی داشت، با بازگرداندن آن به خدا و رسول و حاکم قرار دادن آن‌ها به غدیر می‌رسد و اطاعت اهل بیت ^(ع) را گردن می‌نهد و هر کس به ولایت اهل بیت ^(ع) گردن نهاد، فرمان ولایت فقیه را مطیع خواهد بود.

امام مهدی ^(عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف): «در حوادثی که (در دروان غیبت من) واقع می‌شود، رجوع کنید به راویان حدیث ما (آنان که فرامین ما را به شما انتقال می‌دهند - فقها). که آنان حجتند از ناحیه‌ی من بر شما و من حجت‌م از ناحیه‌ی خدا بر آنان.

توضیح: البته معنای اطاعت، عدم تأمل، تدبیر و تفکر با بصیرت در چرایی یا جوانب فرمان نیست، چنانچه خدا ضمن آن که فرمان اطاعت از خود و آیات قرآن کریم را صادر می‌نماید، امر به بصیرت، تأمل و تفکر نیز می‌فرماید. بلکه تأمل یا تفکر و تحقیق پیرامون چند و چون فرمان، نباید بهانه‌ای برای عدم فرمان‌پذیری باشد.

ج - قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی و تثبیت و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، در جایی حکومت اسلامی بر پا نشده بود که مستلزم انتخاب ولی فقیه باشد. و اگر برپا می‌شد، چاره‌ای از آن نبود که فقهای موثق مردم (که امروز به عنوان اعضای مجلس خبرگان انتخاب می‌شوند)، یا یک نفر حایز شرایط را از میان خود انتخاب کنند و یا جمعی را برای انجام این مسئولیت برگزینند.

ولایت فقیه، یعنی ولایت فقه اسلامی بر شئون یک نظام حکومتی و سیاسی. پس بدیهی است که ولایت آن باید به دست فقها باشد. شکی نیست که همه‌ی فقها نمی‌توانند با هم حکومت کنند و همه‌ی آن‌ها نیز حایز شرایط و آماده برای پذیرش این مسئولیت مهم نمی‌باشند، پس از میان خود یک نفر را انتخاب می‌کنند که به او «ولی‌فقیه» اطلاق می‌شود.

سوال ۲۴: چرا امام خمینی (ره) که فرمود: نگوید «من»، این «من» شیطان است، خود فرمود: «من دولت تعیین می‌کنم»؟ (لار) (۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدون شک مقصود حضرت امام خمینی^(ه)، این نبوده که ضمیر «من» از ادبیات فارسی حذف گردد. مثلاً دیگر نگوییم: «من رفتم» - «من آمدم» - «من مسلمانم» و ...، لذا باید به موضوع سخن، مخاطب و هدف از بیان توجه نمود.

شأن نزول این جمله‌ی اخلاقی - سیاسی حضرت امام خمینی^(ه)، «من» گفتن بنی‌صدر در مقابل اسلام و ولایت بود. او مرتب می‌گفت: من چنین کردم - من چنان کردم و سپس نتیجه می‌گرفت: «عملاً آن کسی رهبر است که بیشتر کار کرده است» و مجدداً نتیجه می‌گرفت که «مردم با من هستند»!

امام به ایشان و برای تنوین اذهان عمومی فرمودند که اگر مردم با تو هستند، چون گمانشان بر این است که تو با اسلام هستی. لذا بدین مضمون فرمودند:

«اگر امر واقع شود بین شما و اسلام، مردم اسلام را انتخاب می‌کنند و اگر امر واقع شود بین من و رسول‌الله^(ص)، مردم رسول‌الله^(ص) را انتخاب می‌کنند» و تأکید نمودند که این قدر «من»، «من» نگوید: این من شیطان است. یعنی شما را خودنگر و خودمحور می‌کند و از خدانگری و خدامحوری دور می‌کند. ابلیس نیز به خاطر همین «من»‌گرایی در مقابل خداوند متعال شیطان شد و از بارگاه ملکوتی اخراج گردید.

پس، «من» گفتن ایشان در انتخاب دولت به واسطه‌ی این که مردم او را انتخاب کرده‌اند، آن «من» شخص‌گرایی و خودگرایی نمی‌باشد. بلکه به غیر از ضمیر ادبی که معرف فاعل است، «من» مردم‌گرایانه بر اساس شاخصه‌های اسلامی است.

مثل این که کسی بگوید: «من، به دلیل امر خدا نماز می‌خوانم - جهاد می‌کنم و ...» یا بگوید: «من، بر اساس انتخاب مردم، رئیس جمهوری یا وکیل مجلس هستم».

سوال ۲۵: چرا مقام معظم رهبری را «رهبر مسلمانان جهان» می خوانند؟ (تهران) (۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لطفاً به نکات ذیل دقت فرمایید:

الف - نه تنها فرق است میان مرجع تقلید و حاکم حکومت اسلامی، بلکه فرق است میان «حکم» و «فتوا». چنانچه رعایت فتوای مجتهدی که مرجع تقلید است بر مقلدینش واجب می‌گردد، اما اگر مرجعی «حکم» کند، بر تمامی شیعیان و حتی مراجع واجب است که رعایت نمایند. (مانند حکم میرزای شیرازی در تحریم تنباکو).

ب - پس اگر مجتهدی به حکومت رسید، اطاعت از فرامین حکومتی او بر همه‌ی مسلمین واجب می‌گردد، لذا وی «امام» یا رهبر همه‌ی آنهاست.

ج - امروزه در دنیا نزدیک به دو میلیارد مسلمان وجود دارد که قریب به ۵۰۰ میلیون نفر از آنان را شیعیان تشکیل می‌دهند، لذا با توجه به این که اطاعت از «ولی امر مسلمین» یا همان «ولایت فقیه» بر همه واجب است، رهبری کل شیعیان جهان مسجل می‌باشد.

د - ممکن است سؤال شود که چرا ایشان را رهبر کل مسلمین «اعم از شیعه و سنی» می‌خوانیم؟ دقت شود که احکام مسلمانان اهل سنت نیز تصدیق کننده‌ی همین معنا می‌باشد که ذیلاً به چند سند اشاره می‌گردد:

- اگرچه ظاهراً چنین است که اهل سنت خلافت هر حاکمی بر بلاد مسلمین را به عنوان «حکومت و حاکم اسلامی» قبول کرده‌اند، اما این معنا به اذهان عمومی آن‌ها القاء شده است و کتب فقهی آنان تعاریف دیگری از خلیفه، امام و پیشوا و وجوب بیعت و اطاعت را بازگو می‌نمایند:

- عبدالرحمن الجزایری می‌نویسد: تمام ائمه اتفاق دارند که امامت برای مسلمانان واجب است تا در پرتو آن شعایر دین برپا داشته شده و حق مظلوم از ظالم گرفته شود. (الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۳۱۷ - ۳۱۶)

- ابوالحسن علی بن محمد ماوردی (متوفای ۴۵۰ هـ.ق) می‌گوید:

«اگر اهل حلّ و عقد برای تعیین امام تفحص کنند تا کسی را بیابند که شروط امامت در او به طور اکمل جمع است، آن گاه با وی بیعت کنند، امامت برای او ثابت می‌شود. از همین رو بر تمام مردم است که با وی بیعت کرده و التزام به اطاعت او دهند». (نظام الحکم فی الشریعه، طاهر قاسمی، ص ۲۷۱).

- قاضی عبدالجبار معتزلی (متوفای ۴۱۵ هـ.ق) می‌گوید:

«اگر برخی از اهل حلّ و عقد کسی را به عنوان امام معرفی کردند، او امام مردم می‌گردد و بر بقیه واجب است که امامت او را بپذیرند. از همین رو بیعت نکردن سایر افراد امت در انعقاد امامت او تأثیری ندارد؛ زیرا عقد امامت به مجرد بیعت اهل حلّ و عقد تمام می‌شود...» (مغنی، قاضی عبدالجبار، ص ۲۰۳، جزء ۲۰، قسم اول)

- ابن تیمیّه (متوفای ۷۲۸ هـ.ق) می‌گوید:

«مقصود از امامت تنها به قدرت و سلطنت حاصل می‌گردد و اگر با کسی بیعتی صورت گرفت، این قدرت و سلطنت برای او حاصل شده و او امام مردم است...» (منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۴۱)

توضیح: کلیه‌ی مدارک فوق از سابت اطلاع رسانی آیت‌الله مکارم شیرازی اخذ گردیده است.

لازم به ذکر است که برخی از ائمه‌ی مذاهب اهل سنت (مانند ابوحنیفه - حنفی) بر این نظرند که اگر مسلمانان در یک گوشه‌ای از دنیا (حتی یک قصبه) از سپاه و دولتی برخوردار شد، حکومت اسلامی تشکیل

شده است و بر همه‌ی مسلمانان واجب است که با او بیعت کنند و اگر نکنند یاغی و طاغی هستند. (یعنی حکمشان قتل است).

با توجه به نکات فوق معلوم می‌شود که در همه‌ی مذاهب اسلامی (به غیر از وهابیت که مذهب نبوده و سازمان دست‌نشانده‌ی انگلیس است)، به محض آن که اهل حل و عقد (مجتهدین) امکان آن را پیدا کردند که در نقطه‌ای از جهان حکومتی برقرار نموده و بر اساس آرای خود شخصی را به عنوان حاکم برگزینند، وی رهبر، پیشوا و امام کلیه‌ی مسلمین می‌باشد و بیعت با او بر همگان واجب است. در جهان هیچ کشور و دولتی به جز جمهوری اسلامی ایران از حکومت اسلامی برخوردار نمی‌باشد. چرا که بنا به فتوای مسلمانان اهل تشیع و تسنن، با صرف مسلمان بودن ملت، پادشاه یا رئیس دولت، حکومت اسلامی تشکیل نمی‌گردد. بلکه به حکومتی اسلامی اطلاق می‌گردد که از حاکم مجتهد و فقیه برخوردار باشد تا احکام اسلامی جاری شود.

در جمهوری اسلامی ایران، اهل حل و عقد (مجتهدین شیعه و سنی) در مجلسی به نام «خبرگان رهبری» جمع شده و حاکم مسلمین را انتخاب می‌کنند. پس منتخب آن‌ها «رهبر مسلمانان جهان» می‌باشد.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲۶: آیا ولایت فقیه مطلقه است و درست است که در خصوص مقام معظم ولی فقیه نیز بگوییم «ولایت مطلقه»؟ (بابلسر) (۳۶ اردیبهشت ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آن فقیهی که خود پس از گذشت چند قرن به «ولایت فقیه» در یک جامعه و حکومت اسلامی جامعه‌ی عمل پوشانید (امام خمینی^(ه)) فرمود که ولایت مطلقه است. و در این معنا فرقی بین حضرت امام خمینی^(ه) و مقام معظم ولی فقیه حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای نمی‌باشد، اما لازم است حتماً به نکات ذیل دقت نمایید:

الف - اساساً کسی که ولایت فقیه را قبول ندارد، مطلقه یا غیرمطلقه بودن آن برایش فرقی ندارد. به قول مقام معظم ولی فقیه این‌ها با اصل «فقه» مخالفند.

ب - اما کسی که «ولایت فقیه» را که در چارچوب اسلام تعریف می‌شود پذیرفته است، می‌داند که نه تنها ولایت «مطلق» است، بلکه مقید یا نسبی بودن آن معنایی ندارد و دیگر به آن ولایت گفته نمی‌شود.

ولایت غیرمطلق یعنی به «ولی فقیه» بگوییم: ارشاد مردم با شما، اما اداره‌ی آن‌ها با ما - بیان احکام فقهی با شما، اما قانون‌گذاری با ما - نصیحت و موعظه با شما، اما اداره‌ی جامعه با ما و ...، این همان سکولاریسم و جدا کردن عرصه‌ی دین از اداره‌ی جامعه است.

اگر حکومت اسلامی است، باید تمامی قوانین و شیوه‌ی اجرایی آن نیز منطبق با فقه اسلام باشد. بدیهی است که فقه اسلام فقط تئوری و بیان کردنی نبوده و باید در عمل اجرا گردد. اجتهاد و فهم فقه، کار فقیه است و نظارت بر حسن اجرا منطبق با فقه نیز کار فقیه است. پس یک فقیه جامع‌الشرایط باید «ولایت» فقهی را بر عهده بگیرد که به جایگاهش «ولایت فقیه» و به شخص او «ولی فقیه» اطلاق می‌شود.

ج - عرصه‌ی فقه محدود به چند موضوع مثل: طهارت، وضو، غسل، شکایات و ... نمی‌باشد که بتوان مدعی شد، ولایت فقه و ولایت فقیه نیز باید مقید و محدود باشد. فقه در تمامی عرصه‌های فردی و اجتماعی بیانگر احکام الهی است. پس اگر حکومت اسلامی برقرار باشد، اجرای احکام در همه‌ی عرصه‌ها ضروری است. لذا ولایت فقیه مطلق است.

سوال ۲۷: آیا می‌توان از «ولی فقیه» مطالبه داشت؟ آیا می‌توان انتقاد داشت و یا نظری را قبول نداشت؟ آیا هر کس نظر متفاوتی داشته باشد، «ضد ولایت فقیه» است؟ (تهران) (۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه این سؤال قبلاً از منظر دیگری مطرح و پاسخ آن داده شده است (آرشیو سیاسی)، اما نکات ذیل از منظر دیگر مطرح می‌گردد.

الف - قبل از هر چیز بهتر است بدانیم که شخص «مقام معظم ولی فقیه» در مورد مباحث مطروحه در سؤال چه نظری دارند؟ بدیهی است که ملاک بیان ایشان است.

در دیدار با دانشجویان نخبه، برتران کنکور و فعالان سیاسی فرهنگی (۱۳۸۶/۷/۱۷):

«... مطالبه کردن با دشمنی کردن فرق دارد. این که ما گفتیم گاهی اوقات معارضه‌ی با مسئولان کشور نشود - که الان هم همین را تأکید می‌کنیم؛ معارضه نباید بشود - این به معنای انتقاد نکردن نیست؛ به معنای مطالبه نکردن نیست؛ **درباره‌ی رهبری هم همین جور است.** این برادر عزیزمان می‌گوید «**ضد ولایت فقیه**» را معرفی کنید. خوب، «ضد» معلوم است معنایش چیست؛ ضدیت، یعنی پنجه در افکندن، دشمنی کردن؛ نه معتقد نبودن.

اگر بنده به شما معتقد نباشم، ضد شما نیستم؛ ممکن است کسی معتقد به کسی نیست. البته این ضد ولایت فقیه که در کلمات هست، آیه‌ی مُنزل از آسمان نیست که بگوئیم باید حدود این کلمه را درست معین کرد؛ به هر حال يك عرفی است. اعتراض به سیاست‌های اصل ۴۴، ضدیت با ولایت فقیه نیست؛ اعتراض به نظرات خاص رهبری، ضدیت با رهبری نیست. **دشمنی**، نباید کرد».

ملاحظه:

- بیان ایشان همه‌ی چارچوب‌ها را معین و مبین نموده است. مطالبه، حق مردم است. اظهار نظر و انتقاد آزاد است. حتی معتقد نبودن به ولایت فقیه به معنای ضدیت با آن نمی‌باشد، چه رسد به انتقاد یا حتی اعتراض داشتن به برخی از نظرات خاص ولی فقیه.

- البته اگر ولی فقیه (که پس از تحقیق و تفحص کامل حکمی صادر می‌نماید)، دستوری داد، باید آن دستور انجام شود. چنانچه در هر جامعه و حکومتی نیز چنین است. چرا که اگر قرار باشد هر کسی که نظر مخالفی دارد بنا به نظر خود عمل کند، به جز بروز هرج و مرج (آنارشیسم) حاصل دیگری نخواهد داشت.

- «**ضدیت**»، همان طور که ایشان می‌فرمایند، پنجه در پنجه افکندن و دشمنی کردن است. پس اگر کسی که انتقاد یا نظر مخالفی دارد، به جای ابراز مخالفت بایک موضوع، در مقابل «ولایت فقیه» یا «ولی فقیه» ایستاد و اقدام به دشمنی و مبارزه نمود، او (شخص، حزب، تفکر و ...)، ضد است.

- برخی می‌خواهند از این واژه‌ها و حقوق بدیهی و طبیعی مردم در اسلام [که عین فطرت و حکم خداوند متعال می‌باشد]، سوءاستفاده کرده و به بهانه‌ی حق مطالبه - حق انتقاد - حق اعتراض و ...، با اباه‌گری، لودگی، بی‌تربیتی و ...، حرمت‌ها و قبح‌ها را بشکنند و سپس با جریان‌سازی و به راه انداختن موج و جنگ روانی یا همان جنگ نرم، در راستای تحقق اهداف براندازی سوءاستفاده‌ی سیاسی کنند. لذا کسی که سؤال، شبهه، نظر، انتقاد یا حتی اعتراض دارد، باید بسیار بصیر و هوشیار باشد و ادعای خود را به دور از جوسازی‌ها، با درایت و مستند و در چارچوب عقل، علم و ادب مطرح نماید. بدیهی است چنین رفتاری نه تنها ضدیت و دشمنی نیست، بلکه موجب رشد و کمال فرد و جامعه نیز خواهد شد.

سوال ۲۸: مردم عادی چگونه می‌توانند تشخیص دهند که چه کسی حایز شرایط «ولی فقیه» شدن است؟ (آمریکا) (۴ خرداد ۱۳۸۹)

کل سؤال ارسال شده به شرح ذیل است:

با سلام. اولاً عرض کنم من به دلایل خودم امام خمینی را ناجی نه فقط ایران بلکه همه کشورهای اسلامی می‌دانم ولی برای اجتناب از اطاله کلام اینجا دلایلم را نمی‌گویم. من دو سوال دارم:

مردم عادی چگونه می‌توانند تشخیص دهند که ولی فقیه واقعاً حایز شرایط ولایت است یا نه. ممکن است بگوئید: مردم عادی چگونه تشخیص می‌دهند که کسی شایسته ریاست جمهوری است یا نه؟ جواب این است که نامزد ریاست جمهوری سوابق خدمت و برنامه‌های آینده‌ی خود را برای مردم تشریح می‌کند (حالا بگذریم که پس از انتخاب آیا مثل دکتر احمدی نژاد سعی می‌کند به وعده‌های خود عمل کند یا مثل خیلی‌ها نه) ولی در مورد «ولی فقیه» چنین ضوابطی در دست مردم عادی نیست. باز ممکن است بفرمائید: که هر مسلمان شیعه مرجع تقلیدی دارد که می‌تواند با مراجعه به او از حایز شرایط بودن ولی فقیه منتخب فقها مطمئن شود. ولی اینجا مشکل دیگری پیش می‌آید. چون گفته شده که باید مرجع تقلیدی انتخاب کرد که سواى شرایط فراوان دیگر، عالم و آگاه به کلیه مسائل شرعی باشد. آیا در این صورت لازمه انتخاب مرجع تقلید این نیست که خود شخص کاملاً به مسائل شرعی احاطه داشته باشد. اگر شخصی چنین احاطه‌ای به احکام شرع نداشته باشد مسلماً نمی‌تواند تشخیص دهد که فقیه‌ی که او می‌خواهد به عنوان مرجع تقلید انتخاب کند حایز شرایط است. و اگر کسی چنان در علم دین خبره باشد که حایز شرایط بودن دیگری را تشخیص دهد آیا چنین کسی باز هم احتیاج به مرجع تقلید دارد. تا آنجا من میدانم ملاصدرا هم با چنین استدلالی انتخاب مرجع تقلید را غیر ممکن می‌داند. خواهش می‌کنم مرا راهنمایی فرمائید. با احترام.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف - باید توجه نمود که در هر امری اصول و فروعی وجود دارد و بدیهی است که «تقلید» در اصول در هیچ امری به ویژه انتخاب دین جایز نمی‌باشد. لذا اولین مسئله‌ی مطرح شده در هر رساله‌ای مبنی بر این است که «مسلمان باید به اصول دین یقین داشته باشد». و بدیهی است که یقین از راه تحقیق و تفحص حاصل می‌گردد و نه از راه تقلید از دیگران.

اما تقلید از مرجع دینی، فقط در اجرای احکام است و آن هم برای کسی که خود علم کافی دارد و یا می‌تواند عمل به احتیاط نماید واجب نیست. اما اگر علم ندارد و نمی‌تواند به احتیاط عمل نماید، واجب است که از مجتهد تقلید نماید.

چارچوب‌های این اصول و فروع در همه‌ی زندگی جاری است. مثلاً یقین به ضرورت سلامتی، تقلیدی نیست. بلکه انسان بر اساس عقل، فطرت و علم به ضرورت پی می‌برد. اما در مرحله‌ی عمل به یقین [چه کنم که سلامت بمانم و یا در صورت بروز بیماری، چه کنم که مجدد به سلامتی برگردم؟] از فروع است. در اینجا می‌گویند: یا خودت علم داری (مثلاً پزشک هستی) به علم خودت عمل کن و اگر علم نداری، به انسان متخصص (پزشک) مراجعه کن و بر اساس دستور یا نسخه‌ی او عمل کن.

ب - بدیهی است برای رسیدن به تخصص لازم (چه اجتهاد و چه پزشکی یا دیگر تخصص‌ها) و راهنمایی مردم، برخورداری از شرایط ویژه‌ای لازم است که از آن جمله می‌توان به «تحصیل علم در رشته‌ی مربوطه» و نیز «تعهد و وجدان کاری و اخلاقی» اشاره نمود (چنانچه پزشکان و حقوقدانان و وکلای مجلس و ... قسم‌نامه دارند).

بدیهی است که ضرورت هر دو مسئله به هنگامی که موضوع نشر دین و راهنمایی مردم در دینداری است، بسیار حساستر می‌گردد و از آن به دو واژه‌ی «اجتهاد و تقوا» یاد می‌کنند و حتی برای پیش نماز «عدالت» شرط است، چه رسد به مجتهد یا صاحب رساله.

ج - در مورد انتخاب مجتهد برای تقلید، همان طور که اشاره نمودید، اگر کسی به آن مرحله‌ی علمی رسیده باشد که بتواند عالم یا دانشمند را از راه علم شناسایی کند، خود عالم و مجتهد است و بر چنین کسی تقلید جایز نمی‌باشد.

بدیهی است اگر کسی بتواند از طریق اشراف علمی تشخیص دهد که کدام پزشک یا مهندس ساختمان یا زبان‌شناس ... حادثتر و متبحرتر است، خود یا در سطح آنهاست و یا از آنها بالاتر است. لذا از آنها تقلید نمی‌نماید.

اما کسی که چنین اشرافی ندارد، ناچار است که تحقیق و تفحص کند و از کسانی که شناخت کافی دارند بپرسد که به کدام پزشک، مهندس، زبان‌شناس، تاریخ‌شناس ... یا مجتهدی می‌تواند رجوع کند؟ لذا در مسئله‌ی سوم هر رساله‌ای «راه‌های شناخت مجتهد و اعلم» قید شده است. که شاخص آن اجماع اهل فن در تأیید مجتهد و اعلم است.

د - انتخاب «ولی فقیه» نیز به نوعی در همین چارچوب عقلی و نقلی قرار می‌گیرد.

شناخت، بیان و اجرای احکام اسلامی در حکومت اسلامی ضرورتی اجتناب ناپذیر است و اساساً حکومت برای تحقق همین معنا شکل می‌گیرد و در غیر این صورت فرقی با بقیه‌ی حکومت‌ها ندارد. بدیهی است که شناخت، بیان و اجرای احکام مستلزم «حکومت فقه و فقیه» است و چنانچه بیان گردید مردم مجتهدین و فقها را می‌شناسند.

اما همه‌ی فقها [که دارای اجتهاد و تقوای لازم هستند] از شرایط لازم و کافی برای اداره‌ی یک نظام سیاسی و یک کشور برخوردار نمی‌باشند، مضاف بر این که اداره‌ی نظام و کشور به رهبری ده‌ها مجتهد و فقیه ممکن نیست. لذا عده‌ای از آن‌ها که از طرف مردمی که در شهرهای خود، آنان را می‌شناسند انتخاب شده و یک نفر را برای اداره‌ی جامعه و صدور احکام حکومتی برمی‌گزینند که به او «ولی فقیه» اطلاق می‌گردد.

بدیهی است که «ولی فقیه» که ناظر بر جریان اداره‌ی نظام و کشور است، بر اساس مصالح و بر طبق اصول و فروع شرع مقدس اسلام حکم می‌دهد و در بیان چه باید کرده‌ها و چه نباید کرده‌ها نظر شخصی ندارد و همان نمایندگان مردم که همگی اسلام‌شناس و مجتهد و مشهور هستند نیز در قالب «مجلس خبرگان» ناظر بر اعمال، رفتار، گفتار، احکام صادره و چگونگی اداره‌ی نظام و کشور توسط «ولی فقیه» منتخب هستند.

پس، شناخت مجتهد و فقیه برای مردم عادی (عموم) از همان راهی صورت می‌پذیرد که شناخت هر متخصص دیگری صورت می‌پذیرد. که عبارت است از اطلاع شخصی و بر اساس علم و یا رجوع به علمای شناخته شده. سپس توسط علما و متخصصین شناخته شده و برگزیده از سوی مردم، «مجلس خبرگان» شکل می‌گیرد و بر اساس رأی و نظر آنها که باید یک نفر فقیه حایز شرایط را انتخاب کنند (و اگر یک نفر میسر نشد، چند نفر را انتخاب کنند)، رهبری یا «ولی فقیه» انتخاب می‌شود.

سوال ۲۹: رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) بعد از این که آقای احمدی نژاد انتخاب شد و قبل از تأیید شورای نگهبان به ایشان تبریک گفتند. آیا برای خاتمی و رفسنجانی هم همین طور بوده است؟ (تهران) (۵ خرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از این که آیا تاریخ تبریک ایشان به خاتمی و رفسنجانی قبل از تأیید شورای نگهبان بوده یا بعد از آن اطلاعی نداریم، اما دقت به دو نکته بسیار ضروری است:

الف - همه ی رئیس جمهورهایی که پس از تأیید نامزدی و شرکت در انتخابات از سوی شورای نگهبان و رأی مردم برگزیده شدند، مورد تأیید و حمایت مقام معظم ولی فقیه قرار گرفتند و به یاد داریم که آقای خاتمی حتی قبل از اعلام نتایج تحت پوشش حفاظتی و امنیتی قرار گرفتند و آقای هاشمی که به صورت مضاعف مورد لطف ایشان قرار گرفتند. باشد که قدردان بوده و خود را از ولایت و مردم جدا نکنند.

ب - هیچ ضرورتی ندارد که مقام معظم ولایت نسبت به همه یک اقدام بنماید. اگر سن شما ایجاب کند و یا در آرشیو بیانات حضرت امام خمینی^(ره) مطالعه نمایید، مشاهده خواهید کرد که وقتی ایشان حکم ریاست جمهوری «بنی صدر» را تنفیض می نمودند، فرمایشات خود را با حدیث پیامبر اکرم^(ص) مبنی بر: «حُبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ - محبت به دنیا ریشه ی همه گناهان است» آغاز نمودند، ولی وقتی حکم ریاست جمهوری شهید رجایی را تنفیض می نمودند، بدین مضمون فرمودند: من مطمئنم که ایشان حب دنیا ندارد.

پس، سیاست ها و اعلام مواضع مقام معظم ولی فقیه، براساس شرایط، ضرورت ها و مصالح انقلاب، کشور و نظام و روشنگری مردم صورت می پذیرد و دلیلی ندارد که همیشه یکسان و یکنواخت باشد.

سوال ۲۰: اگر حکومت اسلامی حق و عدل است، چرا سرانی که بیت‌المال مردم را چپاول کردند و با فرزندان‌شان تعطیلات را در سوئیس می‌گذرانند ... و اکنون نیز بر علیه رهبری توطئه می‌کنند را محاکمه نمی‌کنند؟ (ملبورن - استرالیا) (۱۰ خرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَاقِرًا فَإِنَّهُ أُولَىٰ بِيَهُمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (النساء، ۱۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کاملاً قیام به عدالت کنید! برای خدا شهادت دهید، اگرچه (این گواهی) به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد! (چرا که) اگر آن‌ها غنی یا فقیر باشند، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین، از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق، منحرف خواهید شد! و اگر حق را تحریف کنید، و یا از اظهار آن، اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

دقت شود که:

اولاً حکومت اسلامی (جمهوری اسلامی ایران) مدعی نیست که موفق شده قسط و عدل اسلامی را در همه‌ی عرصه‌ها محقق نماید، بلکه مدعی است که سعی دارد مسیر اسلام را بی‌پیماید و شرایط را برای برپایی قسط و عدل و زمینه‌سازی ظهور و حکومت منجی عالم بشریت و برپا کننده‌ی قسط و عدل جهانی مساعد نماید.

ثانیاً: بر حق بودن حکومت اسلامی به مثابه‌ی رفع امکان هر گونه خطا از مسئولین آن نمی‌باشد. چنانچه در زمان حکومت پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نیز خطاهایی (از جمله چپاول بیت‌المال) صورت می‌پذیرفت. بسیاری از مسئولین وقتی منصوب شدند، انسان‌های متعادلی بودند، اما پس از رسیدن به قدرت طمع کرده و منحرف شدند. ولی مهم آن است که [چنانچه اشاره نمودید] نظام بتواند آن‌ها را محاکمه نموده و بیت‌المال را پس بگیرد.

ثالثاً: باید توجه نمود که آمادگی و پذیرش اذهان عمومی شرط تحقق هر تصمیمی است. لذا در درجه‌ی اول این مردم هستند که باید بصیر باشند، فریب تبلیغات و جوسازی‌ها را نخورند، مسئولین و خدمتگزاران خود را درست انتخاب کنند، مواظب باشند که ناگهان سقیفه‌ای تشکیل نگردد و علی (ع) را خانه‌نشین کند ... و اگر احياناً مسئولی را انتخاب کردند و او مرتکب خطا شد، سریعاً (چنانچه مقام معظم ولی فقیه فرمودند) حقوق خود را مطالبه کنند و در صورت لزوم با اعمال فشار موجب برکناری و محاکمه‌ی او گردند.

این ما مردم بودیم که بازرگان، بنی‌صدر، میرحسین موسوی، هاشمی، خاتمی ... و برخی از نمایندگان مجلس مانند کروبی و ... را بر سر کار آوردیم و قدرت بخشیدیم، در حالی که در همان زمان افراد لایقتری را می‌شناختیم! این ما هستیم که باید از این تجربیات بهره برده و با بصیرت کامل مطیع ولی فقیه باشیم تا نه تنها دیگر چنین عناصری به قدرت نرسند، بلکه در مقابل خطاهایشان محاکمه شده و پاسخگوی نظام جمهوری اسلامی ایران و مردم باشند.

در هر حال امکان برپایی قسط و عدل، آرزو و اهتمام مقام معظم ولی فقیه و همه‌ی مسلمانان و افراد آزاده‌ی ایران (و حتی جهان) است و امیدواریم هر چه سریعتر شرایط تحقق آن پدید آید و انشاءالله چنین خواهد شد.